



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

شامل چهار گفتار:  
آیا فهم قرآن آسان است؟  
نقش عقل در احکام الهی  
صراط مستقیم  
سند سازی و سند سوزی



مرحوم آیت الله حاج سید حسن حسینی داماد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بیان حق

نویسنده:

حسن فقیه امامی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	بیان حق
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	پیشگفتار
۱۶	آیا فهم قرآن آسان است؟
۱۶	اشاره
۱۸	اشاره
۱۸	دریای بیکران
۲۰	بر کران بیکران
۲۲	سگانداران هدایت
۲۶	ناخدای بی خدا
۲۹	لوازم فهم قرآن
۲۹	اشاره
۳۰	۱ - آگاهی از مفردات قرآن
۳۱	۲ - استفاده از قواعد زبان عربی
۳۱	۳ - آگاهی از موارد استعمال مجازات
۳۲	۴ - احاطه به همه آیات کریمه قرآن
۳۲	۵ - توجه به هماهنگ بودن قرآن
۳۳	۶ - توجه به سیاق آیات
۳۳	۷ - اطلاع کامل از شأن نزول آیات
۳۵	۸ - آگاهی از احادیث معتبره و به اصطلاح تفسیر روایی
۳۵	۹ - پرهیز از پیش داوری
۳۶	این نغمه از کدام دوران ساز و این توطئه از چه زمان آغاز شد؟

- ۳۹ ..... پاسخ به یک شبهه
- ۵۱ ..... نقش عقل در احکام الهی
- ۵۱ ..... اشاره
- ۵۳ ..... اشاره
- ۵۳ ..... پیشگفتار
- ۵۶ ..... تعبد و قداست آن
- ۶۰ ..... برداشت غلط از کلمه تعبد
- ۶۲ ..... جایی که تعبد عین تعقل است
- ۶۶ ..... تعقل و حجیت عقل
- ۶۶ ..... حجیت عقل
- ۶۷ ..... دلیل حجیت عقل
- ۶۹ ..... عقل جاعل است یا کاشف، مقتن است یا مبتین؟
- ۷۰ ..... چگونگی کاشفیت عقل
- ۷۲ ..... چرا شیعه عقل را کاشف می داند؟
- ۷۳ ..... عقل صلاحیت قانون گذاری را ندارد.
- ۷۴ ..... عدم اطلاعات کافی
- ۷۶ ..... نیاز به تقوی و پرهیزکاری
- ۷۷ ..... نشانه آلودگی عقول مردم
- ۷۹ ..... دلایل بی مابگی عقل
- ۷۹ ..... اشاره
- ۷۹ ..... الف. از نظر قرآن
- ۸۴ ..... ب. تضاد و تناقض
- ۸۵ ..... ج. کدام عقل؟!
- ۸۶ ..... د. عدم مصونیت از خطا
- ۸۹ ..... ه. بکار گرفتن نیروها برای کشف مجهولات
- ۸۹ ..... و. اقرار و اعتراف دانشمندان

- ۹۰ ..... غرور علمی
- ۹۴ ..... میزان درستی و نادرستی اندیشه ها
- ۹۶ ..... راز انکار یا توجیه معجزات
- ۹۸ ..... گناه وحی چیست؟
- ۱۰۰ ..... موضع گیری شدید اهل بیت علیهم السلام در مقابل بدعت و قیاس
- ۱۰۱ ..... کارائی عقل در احکام الهی
- ۱۰۳ ..... صراط مستقیم
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۵ ..... اشاره
- ۱۰۵ ..... مذهب علیه مذهب
- ۱۰۶ ..... تکرار شبهات قدیمی
- ۱۰۹ ..... میزان چیست؟!
- ۱۱۱ ..... آغاز لاقیدی
- ۱۱۲ ..... سیری در کلمات کثرت گرایان
- ۱۱۸ ..... چهره جدید تصوّف
- ۱۲۲ ..... ضدّ و نقیض ها
- ۱۲۸ ..... خورشید ادیان
- ۱۳۱ ..... إمحاء باطل
- ۱۳۵ ..... کفر ستیزی
- ۱۳۸ ..... استدلالات بی بنیان
- ۱۴۵ ..... سند سازی و سند سوزی
- ۱۴۵ ..... اشاره
- ۱۴۷ ..... اشاره
- ۱۴۷ ..... گفتار اول
- ۱۴۷ ..... خلیفه الله و خلیفه الناس
- ۱۴۷ ..... اشاره

۱۴۸	تفاوت اول
۱۵۰	تفاوت دوم
۱۵۲	تفاوت سوم
۱۵۴	نتیجه گیری
۱۵۵	گفتار دوم
۱۵۵	اسباب استیلاى باطل
۱۵۵	اشاره
۱۵۶	۱. سند سازی برای خود
۱۵۷	۲. سند سازی علیه حق
۱۵۸	۳. سند سوزی از حق
۱۵۹	۴. سند سوزی از خود
۱۵۹	جعل اسناد عامه
۱۵۹	اشاره
۱۶۰	۱. سند سازی برای خلافت
۱۶۱	۲. سند سازی برای لیاقت
۱۶۲	۳. سند سوزی از فدک
۱۶۳	۴. سند سوزی از خلفاء
۱۶۵	گفتار سوم
۱۶۵	شیوه باطل ادامه دارد
۱۶۵	ادامه سند سازی
۱۶۵	مسأله شوری
۱۷۰	ادامه سند سوزی
۱۷۰	اشاره
۱۷۰	۱. غدیر خم
۱۷۶	۲. آیه تطهیر
۱۷۸	۳. آیه ولایت



- ۱۷۸ ..... ۴. زیارت عاشوراء
- ۱۷۹ ..... ۵. زیارت ناحیه مقدسه
- ۱۷۹ ..... ۶. احراق بیت
- ۱۸۰ ..... توصیه و تحذیر
- ۱۸۳ ..... مرحوم آیه الله فقیه امامی قدس سره در رثای شاعران
- ۱۸۳ ..... اشاره
- ۱۸۵ ..... دو برادر دو آیت تقوا
- ۱۹۱ ..... ای سرا پا مهربانی و وفا
- ۱۹۶ ..... آیت بر حق امامی احمد آیین بود و رفت
- ۱۹۷ ..... ز شهرِ نصف جهان یک جهان، طراوت رفت
- ۱۹۸ ..... امیر لشکر صاحب زمان رفت
- ۲۰۰ ..... ای باعث افتخار مهدویت
- ۲۰۲ ..... آیت الله امامی عالم با اقتدار
- ۲۰۳ ..... دل هر عاشقی مجنون حیدر
- ۲۰۴ ..... رفتی و مانده در دل یاران غمت هنوز
- ۲۰۶ ..... بزرگ آیت حق سید بلند مقام
- ۲۰۸ ..... باور نمی کردیم صبحی بی تو خیزیم
- ۲۰۸ ..... آیت الله امامی داده جان
- ۲۰۹ ..... به ابجد از پی تاریخ رحلتش بیستی
- ۲۱۰ ..... شیعه را خاموش شد دیگر چراغ انجمن
- ۲۱۲ ..... آیت الله امامی مقتدای مسلمین
- ۲۱۴ ..... آیت الله امامی آن فقیه راستین
- ۲۱۷ ..... نیل عصر حکمت فقیه امامی
- ۲۱۹ ..... دیده بست از دار دنیا
- ۲۲۹ ..... درباره مرکز

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور: بیان حق / مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی: بیت معظم له

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

موضوع: آیا فهم قرآن آسان است؟ - نقش عقل در احکام الهی - صراط مستقیم - سند سازی و سند سوزی

ص: ۱







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاللَّعْنُ الدَائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ  
أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«عُلَمَاءُ شَيْعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَعَفَارِيَّتُهُ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضَمِّ عَفَاءِ شَيْعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ  
وَ شَيْعَتُهُ التَّوَابِ» (۱)

علماء دین همواره مرزبانان معارف اهل بیت علیهم السلام بوده و در اعتلای مقاصد بزرگ اسلامی مجاهدانه کوشیده اند و در هر زمان که گروهی از شیاطین و شیطان صفتان به مرزهای مقدس اسلام حمله نموده اند این بزرگواران با کمال شجاعت و فطانت در این راه قدم برداشته و از مرزهای اعتقادی تشیع محافظت نموده اند چرا که پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله این وظیفه را بر عهده عالمان دینی گذاشته

ص: ۵

و فرموده اند:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (۱)

مرحوم آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره نیز یکی از علمائی بودند که با استناد به ثقلین یعنی قرآن و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام با گفتاری جذاب و منطقی و قلمی شیوا و متین به بیان حق پرداخته و با روشی عقلانی به مبارزه با انحرافات می پرداختند و مردم را به صراط مستقیم راهنمایی و از مرزهای عقائد محافظت می نمودند.

این مجموعه شامل چند گفتار در پاسخ به شبهاتی است که از طرف شبهه افکنان ایراد شده است.

باشد تا چراغی فرا روی جویندگان حق و حقیقت برافروزد.

و السلام علی من أتبع الهدی

ص: ۶

---

۱- کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۵۴ باب البدع و الر؟ی و المقاییس ح ۲.

آیا فهم قرآن آسان است؟

اشاره

ص: ۷





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُقَرَّبِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ وَشَفِيعِ الْمِذْنَبِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِصَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَمُخَالَفِيهِمْ وَمُعَانِدِيهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

### دریای بیکران

بی شک قرآن کتابی است الهی و آسمانی «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (۱)، کتابی است خواندنی (۲)، کتابی که حق را از باطل جدا می سازد (۳) و فراموش شده ها را به یاد می آورد (۴)، درمان همه بیماری های اخلاقی و فکری و حتی جسمی جامعه بشری (۵) و جبران کننده همه کمبودها

ص: ۹

۱- بقره / ۲ .

۲- قرآن «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» بقره / ۱۸۵ .

۳- فرقان «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ» فرقان / ۱ ؛ فصل «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ» طارق / ۱۳ .

۴- ذکر «وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ» انبیاء / ۵۰ ؛ تذکره «وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» حاقه / ۴۸ ؛ ذکر «فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» ذاریات / ۵۵ .

۵- شفاء «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» اسراء / ۸۲ .

است (۱) و راهنما و راه گشای مؤمنین و متقین می باشد (۲) و خود هم ظاهر و هم مُظهِر همه حقایق عالم وجود است (۳)، رابطه بین خالق و مخلوق و ریسمانی ناگسستنی (۴)، و روشنگر همه اسرار هستی (۵) و حافظ مرزهای عقیده و ایمان (۶) و حاوی بینش ها از جانب خداوند (۷) و نیز مشتمل بر علوم و حکمت های متعالیه است (۸).

کتابی است بزرگ و بلند مرتبه و با برکت (۹) و شکوهمند و گرامی و با کرامت (۱۰) و حقیقتی است بطلان ناپذیر (۱۱) و بالاخره نشانه ای است از خداوند و معجزه و شاهد صدقی است برای پیغمبر صلی الله علیه و آله (۱۲) و ناظر و

ص: ۱۰

- ۱- رحمت «هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» اسراء / ۸۲ .
- ۲- هُدًى «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» بقره / ۲؛ هادى «يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ» جن / ۲ .
- ۳- نور «وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِى أُنزِلَ مَعَهُ» اعراف / ۱۵۷ .
- ۴- جبل «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» آل عمران / ۱۰۳ .
- ۵- مبین «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» يوسف / ۱؛ بیان «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ» آل عمران / ۱۳۸؛ تبيان «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» نحل / ۸۹ .
- ۶- قِيم «قِيَمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا» كهف / ۲ .
- ۷- بصائر «هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ» اعراف / ۲۰۳ .
- ۸- حکیم «وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» يس / ۲ .
- ۹- عظیم «وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِ وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» حجر / ۸۷؛ على «وَ إِنَّهُ فِى أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّى حَكِيمٌ» زخرف / ۴؛ مبارک «وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ» انبياء / ۵۰ .
- ۱۰- عزیز «إِنَّهُ لِكِتَابٌ عَزِيزٌ» فصلت / ۴۱؛ کریم «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» واقعه / ۷۷؛ مجید «وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» ق / ۱ .
- ۱۱- حقّ «وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ» حاقه / ۵۱ .
- ۱۲- برهان «قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ» نساء / ۱۷۴ .

## بر کران بیکران

کتابی با این اوصاف، کتاب عادی و معمولی نیست و نمی تواند باشد زیرا این کتابی است که باید بر مغزهای اندیشمندان جهان و دل های مردم با ایمان تا روز قیامت حکومت کند و شگفتی های آن باید همه نوابغ روزگار را به حیرت وا دارد.

شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

«مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزِدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَةً؟»

فَقَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۲)

به چه جهت قرآن هر چه بیشتر منتشر و تدریس می شود، بر تازگی او افزوده می شود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند این کتاب را برای زمان خاص و مردم خاصی نازل فرموده، این قرآن تا قیامت در

ص: ۱۱

---

۱- مُهَيْمِنٌ «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» مائده / ۴۸ .

۲- عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۸۷ ب ۲۲ ح ۳۲؛ بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۲۱۳ ب ۱ ح ۱۸ .

هر زمان و نزد هر قومی تازگی دارد.

و این معجزه باقیه در صورتی می تواند تازگی خود را برای هر قوم و ملّتی حفظ کند که در هر زمان مردم به موازات پیشرفت علم و رشد تمدّن ها از قرآن حقایق را دریافت کنند که مردم پیشین از آن حقایق آگاهی نداشته اند.

روی این اصل در هیچ زمانی مردم نمی توانند اظهار کنند که همه معانی و اسرار قرآنی را درک کرده اند.

بی جهت نیست که مولای متّقیان امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد قرآن می فرمایند:

«وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ» (۱)

قرآن دریایی است که به عمق او نمی توان رسید.

اگر قرآن همانند کتاب اوّل ابتدایی ساده و همه کس فهم بود، مردم در برداشت از قرآن اختلاف پیدا نمی کردند و هرکس برای اثبات حَقّانیت خویش از قرآن استفاده نمی کرد. ما می بینیم شیعه و سنّی، اشعری و معتزلی و غیرهم، هر کدام آیات قرآن را سند افکار و عقاید خویش می دانند با این که در میان هر فرقه دانشمندان بزرگ و مغزهای متفکّری وجود دارند. رمز این اختلاف همان است که حضرت

ص: ۱۲

علی علیه السلام به عبدالله بن عباس فرمودند:

«لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ» (۱).

به وسیله قرآن با مخالفین مبارزه نکن، زیرا قرآن چند پهلو است و ممکن است یک جمله یا یک کلمه از کلمات آن دارای احتمالات متعدده باشد.

(وَ إِذَا جَاءَ الْإِحْتِمَالَ بَطَلَ الْإِسْتِدْلَالُ).

### سگانداران هدایت

حال ممکن است گفته شود که قرآن کریم که به جهت هدایت مردم نازل شده نباید آن چنان پیچیده و مشکل باشد که عامه مردم نتوانند استفاده کنند، ولی جواب این است که در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه وآله، آن حضرت به صرف تلاوت قرآن اکتفا نمی کرده و با آن که قرائن خارجی در فهم آیات قرآن بسیار مؤثر بود، در عین حال آن بزرگوار قرآن را به مردم تعلیم می داد.

در آیات قرآن می خوانیم:

« هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ

ص: ۱۳

در این آیه می فرماید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله کتاب و حکمت را به آن ها تعلیم می داد، اگر قرآن کتابی ساده و همه کس فهم بود تلاوت آیات آن برای مردم کافی بود، ولی می بینیم پس از تلاوت نوبت به تعلیم می رسد.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله که معلّم و مفسّر و مبیین قرآن بود، پس از خود عترت پاک خویش را همچنان که در امر خلافت معزّفی کرد، برای امور فرهنگی و علوم دینی نیز به جای خود منصوب فرمود و با جملاتی مانند:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» (۲).

به مردم اعلام کرد کسانی که مایلند از علم من استفاده کنند، کلید خزینه علم من علی علیه السلام است و راه ورود به کشور پهناور علم من علی علیه السلام است و از دریچه علم علی علیه السلام باید به علم من واقف شوند.

برای توضیح بیشتر ناچاریم از ذکر یک مثال:

قرآن همچون داروخانه ایست که هزاران نوع داروی شفابخش در آن موجود است که هر یک درمان دردی یا دردهایی است.

ص: ۱۴

---

۱- جمعه / ۲.

۲- بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۴۰ ص ۸۷ باب ۹۱.

طبعاً این داروخانه با این سرمایه عظیم به دکتری متخصص نیازمند است که همه داروها را بشناسد و خاصیت و اثر هر یک را بداند و به مقدار و زمان مصرف هر کدام آگاهی داشته باشد تا بتواند به خواسته های هر بیماری جواب مثبت بدهد، حال اگر یک انسانی ناآگاه وارد این داروخانه شد، گر چه ظاهراً همه داروها را می بیند ولی چگونه ممکن است به هر بیماری، آنچه را که نیاز دارد بدهد و خواسته همگان را به طور صحیح تأمین کند؟!!

حتی اگر فردی اُمّی دارویی به بیماری داد و اتفاقاً بیمار شفا یافت، شرعاً و قانوناً مسئول است و عقلای عالم او را ملامت می کنند.

ما به وضوح مشاهده می کنیم که در قرآن ضمن آیات زیادی امر به نماز شده و حال آن که کیفیت مطرح نشده است. امر به زکات شده و حدّ و نصاب و مقدار پرداخت آن ذکر نگردیده است. حلّیت بیع مطرح گشته ولی شرایط صحّت آن یادآوری نشده است. حرمت ربا به طور کلی تصریح شده ولی از استثناءات آن سخنی به میان نیامده و ... .

و این پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است که باید آن ها را تبیین کرده و توضیح بدهد و او نیز با حدیث متواتر و غیر قابل انکار:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنَّ



تَمَسَّكْتُمْ بِمَا لَنْ تَصِلُوا» (۱).

این گونه امور را به اهل بیت خود علیهم السلام واگذار نمود؛ بنابر این این کتاب آسمانی بزرگ توأم با تبیین و تفسیر رسول و خاندان گرامیش علیهم السلام قابل استفاده است.

آنچه سبب جنگ خوارج در نهروان با حضرت علی علیه السلام شد نیز همین جهت بود، همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه رمز این جنگ افروزی را عدم درک صحیح از قرآن می شمارد و آن را به شدت تخطئه کرده و می فرماید:

«هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدُّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ» (۲)

این کتاب آسمانی خطی است نوشته شده بین دو جلد که به زبان سخن نمی گوید و ناچار برای آن توضیح دهنده لازم است. خوارج خود عرب بودند و قرآن به زبان مادری آن ها بود و لکن در عین حال حضرت می فرمایند باید قرآن برای آن ها تبیین شود که آن را درست بفهمند و به اشتباه نیفتند و نفوس مردم را به مخاطره نیندازند.

ص: ۱۶

---

۱- بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۳۱ ب ۴۱ ح ۱۹۱

۲- نهج البلاغه ج ۲، ص ۵، کلام ۱۲۵.

اگر قرآن به دست اُمّیین بیفتد چه خواهد شد؟!

با توجه به مطالب فوق چگونه می توان انتظار داشت که افراد ناآگاه بتوانند به مفاهیم عالیه قرآنی دست پیدا کنند:

آن جا که عقاب پر بریزد

از پشه لاغری چه خیزد

بزرگترین آفت علم آنست که بازیچه ناهلان قرار گیرد و افراد غیر متخصص بص بخواهند با نداشتن بضاعت علمی نسبت به آن اظهار نظر کنند. متأسفانه کتب آسمانی دیگر نیز از این آفت بزرگ مصون نبوده اند چنان که خداوند می فرماید:

«وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۱)

گروهی از آن ها (یهود) افراد عوامی هستند که از کتاب خدا جز یک مشت خیالات واهی و حدس های بی دلیل چیزی نمی دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته و آن چه را از طرف مغرضین به آن ها القاء می شود، عیناً بازگو می کنند.

گذشت زمان نشان داد آن چه به مسیحیان جرأت داد که ردّ بر قرآن

ص: ۱۷

بنویسند و شبهاتی را نسبت به آیات قرآن وارد سازند و ذهن مسلمانان را مشوب و عقاید آنان را به قرآن سُیست کنند و بی اعتبار جلوه دهند، همانا اکتفا کردن آنان به ظواهر قرآن بود و الا اگر به قرآن شناسان مراجعه می نمودند، به خود اجازه نمی دادند زبان اعتراض به قرآن باز کنند.

و آنچه سبب شد عامه خدا را به صفاتی که لایق شأن حضرت باری تعالی نیست متّصف نمایند و پیامبران خدا را که باید الگو و اُسوه متّین و مظهر و مظهر صفات جلال و جمال خدا باشند، مجرم و گنهکار معرّفی کنند و دامن آن مردان پاک را به بدترین گناهان و ردائل بیالایند و آن بزرگواران را به نافرمانی و معصیت پروردگار متّصف نمایند، همان عدم درک صحیح از آیات و فاصله گرفتن از مفسّرین قرآن بود.

شاهد این گفتار آن است که مأمون عباسی آیاتی را که از آن ها سوء استفاده شده و سند برای گناهان اُنبیاء علیهم السلام قرار گرفته بود، جمع آوری نمود و خدمت حضرت رضاعلیه السلام طرح کرد و حضرت یکی پس از دیگری، طوری آیات را تفسیر نمودند که به کلی سوء تفاهم ها مرتفع شد و معلوم شد اُنبیاء همه منزّه از این گناهان بوده اند. (۱)

ص: ۱۸

---

۱- التوحید، شیخ صدوق باب ۲ ح ۲۸؛ جهت آگاهی در این زمینه می توان به کتاب «تنزیه الأنبیاء و الائمه» مرحوم سیّد مرتضی قدس سره مراجعه نمود.

در این که قرآن کتابی است جامع « تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ »،<sup>(۱)</sup> و در نتیجه حاوی کلیات تمام علوم می باشد که مورد استفاده همه انسان ها است بحثی نیست؛ اما:

آیا همه کس می تواند آن کلیات را از قرآن استخراج کند؟!

آیا ممکن است یک فرد اتمی با مراجعه به کتاب المنجد، از گنجینه علوم قرآن بهره برداری کند؟!

چگونه ممکن است کسی دوره کامل فلسفه را ندیده باشد و مدّعی باشد که من کلیات امور فلسفی را از قرآن درک می کنم؟!

چگونه می توان باور کرد کسی بدون تبخّر در علم کلام آیات مربوطه به این علم در قرآن را بررسی کند؟!

چگونه ممکن است فردی که علم هیئت ندیده و از فضاشناسی بویی به مشامش نرسیده، فزازه‌های مهمی که در قرآن در رابطه با فضا آمده را شناسایی کرده و گردش و کرویت زمین و غیره را از قرآن استخراج نماید؟!

چگونه متصوّر است کسانی که ورقی از علم حقوق را مطالعه نکرده اند قادر باشند آمار آیات حقوقی قرآن را به دست آورند؟!

چگونه می توان پذیرفت کسی که کلاسی از طبّ جدید و یا قدیم را

ص: ۱۹

طی نکرده، کتابی در طبّ از منظر قرآن تدوین کند؟!

یا چگونه میسر است کسی مقرّرات ارتش را از دیدگاه قرآن جمع آوری کند و هیچ نوع اطلاعاتی از فنون جنگی نداشته باشد؟!

پس یا باید بگوییم قرآن گویای این علوم نیست و یا باید متخصصین هر علمی، در آیات مربوطه به رشته خود تحقیق کنند و این به این معنی نیست که کلیات قرآن را با علوم خویش تطبیق دهند، که در این مورد بعداً صحبت خواهیم کرد.

بالاخره این کتاب تشریحی همچون جهان هستی و کتاب تکوینی است. به طوری که ملاحظه می شود، این جهان دارای اسراری است که به تدریج به موازات علوم و تجربیات یکی پس از دیگری فاش می شود ولی کسانی که کاشف این اسرار بوده اند افراد امّی نبوده اند، هر نابغه و مخترعی سرّی که متناسب با دانش اوست کشف می کند.

نیوتن قانون جاذبه و ادیسون نیروی الکتریسته را کشف می کند.

«تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل».

## لوازم فهم قرآن

### اشاره

بدین جهت در قدرت هیچ مفسّری نیست که بتواند تفسیری جامع و کامل بنویسد، زیرا مفسّیرین معمولاً در یک یا چند رشته ممکن است

ص: ۲۰

تخصیص داشته باشند نه در همه علوم، بنابراین حکمت باری تعالی اقتضا می کند که برای تفسیر قرآن کسانی را معرفی کند که جامع همه علوم و عالم به ماکان و مایکون باشند و بتوانند «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي اظْهَارِ كَرْدِه و رسوا نشوند؛ لذا این که بگوییم هر فردی قادر است قرآن را بفهمد به تمسخر شبیه تر است تا به واقعیت.

به گفته بزرگان درک صحیح از معارف قرآنی مبتنی بر اموری است که هم اکنون به پاره ای از آن ها اشاره می شود، که برای هر یک جداگانه علوم و کتاب هایی تدوین شده است:

## ۱ - آگاهی از مفردات قرآن

به کمک این علم به مفاهیم الفاظی که در عصر نزول قرآن به کار می رفته آشنا می شویم و مفسرین عالی مقام برای رسیدن به این هدف رنج های فراوان تحمل نموده اند و لغات اشعار جاهلی را که در آن زمان استعمال شده پیدا کرده اند. زیرا در اثر مرور زمان ممکن است در مفاهیم الفاظ تغییری حاصل شده باشد و به استناد آیه کریمه:

« وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ » (۱)

زبان قرآن همان زبان مردم آن عصر بوده پس باید با زبان همان مردم،

ص: ۲۱

---

۱- ابراهیم / ۴: هیچ پیامبری را نفرستاده ایم مگر به زبان قومش.

قرآن تفسیر شود.

در این زمینه کتاب هایی نوشته شده که یکی از آن ها کتاب «المقائیس»، تألیف أحمد بن فارس بن زکریا، متوفای ۳۹۵ و دیگری «کتاب العین»، تألیف خلیل بن أحمد نحوی، متوفای ۷۸۶ و کتاب «المفردات» راغب اصفهانی، متوفای ۵۰۲ می باشد و زمخشری در «کشاف»، مرحوم شیخ طوسی قدس سره در «التبیان» و مرحوم طبرسی قدس سره در «مجمع البیان»، در تفسیر از همین شیوه استفاده نموده اند.

## ۲ - استفاده از قواعد زبان عربی

به همین منظور به امر مولای متقیان علی علیه السلام، علم صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع تأسیس شده است. (۱)

## ۳ - آگاهی از موارد استعمال مجازات

در کلام عرب احیاناً الفاظ در معانی حقیقی خود به کار نمی روند و با قرینه ای در معنای غیر حقیقی که تناسبی با معنای حقیقی داشته

ص: ۲۲

---

۱- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۴۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۴۰ ص ۱۶۹؛ أمير المؤمنين برای ابی الأسود الدؤلی نوشتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْكَلَامُ كُلُّهُ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ: إِسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ جَاءَ لِمَعْنَى، فَالِإِسْمُ مَا أُتْبِأَ عَنِ الْمُسَمَّى وَالفِعْلُ مَا أُتْبِأَ عَنِ حَرَكَه المَسْمَى وَ الحَرْفُ مَا أُوجِدَ مَعْنَى فِي غَيْرِهِ».

باشد استفاده می شوند.

مرحوم رضی قدس سره کتاب «مجازات القرآن» را برای بیان این گونه موارد تألیف نموده است.

#### ۴- احاطه به همه آیات کریمه قرآن

زیرا آیات قرآن بعضی مفسر بعضی دیگر است:

«الْقُرْآنُ يُفَسَّرُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ» که علامه طباطبایی رحمه الله در المیزان از این شیوه استفاده فراوان برده اند.

#### ۵- توجه به هماهنگ بودن قرآن

مفسر باید بداند قرآن مجموعه ای است به هم پیوسته که تنها یک هدف را تعقیب می کند، همانطور که خود قرآن می فرماید:

«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۱)

اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود هر آینه اختلاف و ناهماهنگی فراوان در آن دیده می شد.

آیات کاملاً با هم هماهنگی دارند و مفسر باید طوری آیات قرآن را تفسیر کند که با آیات دیگر تناقض پیدا نکند و کاملاً یک نواخت باشد.

ص: ۲۳



## ۶ - توجّه به سیاق آیات

باید توجّه داشت که گاهی اگر آیات بدون توجّه به قبل و بعد تفسیر شود بر خلاف مطلوب نتیجه می دهد. مانند کسی که نماز نمی خواند و در توجیه عمل خود می گفت: قرآن فرموده: «لَاتَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» به نماز نزدیک نشوید.

به او گفتند قرآن فرموده:

«لَاتَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى (۱)»

در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، نه این که اصلاً نماز نخوانید.

كُلُوا وَاشْرَبُوا رَدًّا لِكُلِّ غُلَامٍ

وَلَا تُسْرِفُوا رَدًّا لِكُلِّ غُلَامٍ

در هر حال ممکن است در قبل یا بعد از یک آیه، قرائنی باشد که ما را با تفسیر آیه بهتر آشنا کند.

## ۷ - اطلاع کامل از شأن نزول آیات

که بهترین قرینه برای حلّ بسیاری از معضلات قرآنی است، مشروط به این که با اسانید معتبره بدست آمده باشد. مثلاً در آیه ای از قرآن

ص: ۲۴

می خوانیم:

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۱)

در این جا گر چه مفهوم آیه برای همه کس روشن است ولی جواب سؤالاتی که برای درک بهتر از این آیه پیش می آید جز با مراجعه به شأن نزول آن امکان پذیر نیست.

الف - این سه نفر چه کسانی بودند؟

ب - چرا تخلف ورزیدند؟

ج - چگونه زمین بر آن ها تنگ شد؟

د - چگونه تحت فشار شدید روحی قرار گرفتند؟

ه - چگونه متوجه شدند که پناهگاهی جز خدا نیست؟

و - مقصود از توفیق الهی که شامل حال آن ها شد چه بود؟

که در این مورد، سیوطی کتاب «در المنثور» را تألیف کرد.

ص: ۲۵

---

۱- توبه / ۱۱۸: و نیز بر سه تنی که [از پیوستن به مجاهدان تبوک باز پس نهاده شدند، تا آنگاه که زمین با همه گستردگی اش، بر آنان تنگ آمد و تنگدل شدند و دانستند که پناهی از خداوند جز به او نیست، سپس به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند، که بی گمان خداوند توبه پذیر مهربان است.

## ۸ - آگاهی از احادیث معتبره و به اصطلاح تفسیر روایی

در قرآن قوانین و دستورات احیاناً به صورت کلی مطرح شده ولی جزئیات و خصوصیات به سنت و گذار شده و سیره همه مسلمین برای درک آن خصوصیات مراجعه به روایات مربوطه بوده و در شیعه کتاب تفسیر «نور الثقلین»<sup>(۱)</sup> و تفسیر «برهان»<sup>(۲)</sup> و غیرهما و در میان اهل سنت تفسیر «در المنثور»<sup>(۳)</sup> و غیره به همین منظور تألیف شده است.

## ۹ - پرهیز از پیش داوری

چه بسا افراد، افکار و عقاید خود را قبل از رجوع به قرآن قالب گیری کرده، سپس به قرآن مراجعه می کنند و قرآن را با افکار خود تطبیق می دهند، در حالی که باید افکار خود را به قرآن عرضه کنند و با قرآن تطبیق دهند همانطور که امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد برنامه های حضرت مهدی (أرواحنا فداه) می فرمایند:

«يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَظَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»<sup>(۴)</sup>

وقتی مردم برآنند که قرآن را با آراء خود تطبیق دهند، آن

ص: ۲۶

- 
- ۱- نوشته: شیخ عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی متوفی ۱۱۱۲ه ق.
  - ۲- نوشته: سید هاشم بن سلیمان بن اسماعیل بحرانی متوفی ۱۱۰۷ه ق.
  - ۳- نوشته: عبدالرحمن بن ابی بکر، جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱ه ق.
  - ۴- نهج البلاغه: ج ۲، ص ۲۱، خطبه ۱۳۸.

بزرگوار آراء مردم را با قرآن تطبیق می دهد.

در هر صورت تفسیر باید با کمال بی طرفی و بدون هر عقیده ای از پیش ساخته انجام گیرد، زیرا هر نوع موضع گیری قبلی می تواند یک حاجب بزرگی بین مفسّر و درک مقاصد واقعی قرآن قرار گیرد، بدین جهت محدّثین شیعه و سنی بالاتفاق حدیثی را از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ» (۱).

هر کس قرآن را با رأی خود تطبیق کند، پس باید جایگاه او از آتش پر گردد.

شرایط دیگری نیز ذکر کرده اند که باید به کتب مفصّله مراجعه شود.

### این نغمه از کدام دوران ساز و این توطئه از چه زمان آغاز شد؟

کسانی که با تاریخ مسلم اسلام آشنایی دارند، می دانند که رسول خداصلی الله علیه وآله در حال احتضار امر فرمودند، قلم و دوات را بیاورند تا به امر آن بزرگوار نامه ای نوشته شود که مردم گمراه نشوند.

خلیفه دوّم با جمله «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (۲) از این کار ممانعت کرد، ولی

ص: ۲۷

---

۱- سنن ترمذی: ج ۵، ص ۲۰۰، حدیث ۲۹۵۲.

۲- بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲۲ ص ۴۷۴ باب ۱ ح ۲۲؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۲۵؛ صحیح بخاری، بخاری باب مرض النبی ج ۵ ص ۱۳۸؛ صحیح بخاری، بخاری کتاب المرضی و الطب ج ۷ ص ۹؛ صحیح مسلم، مسلم نیشابوری باب الأمر بقضاء النذر ج ۵ ص ۷۶.

دیری نپائید که جبر زمان همان خلیفه را وادار کرد بگوید:

«لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ»<sup>(۱)</sup>.

اگر علی علیه السلام نبود هر آینه عمر هلاک می شد.

زیرا معلوم شد جامعه به افراد عالمی نیازمند است، تا بتوانند آیات قرآن را درست و بجا پیاده کنند، و آشکار گردید که قرآن تا به وسیله راسخین در علم تبیین نشود، نمی توان از آن بهره برداری کرد.

در نهایت غرض از طرح این که قرآن برای ما کافی است، جدا کردن دست مردم از دامن اهل بیت پیغمبرعلیهم السلام بود و بالاخره اگر فهم قرآن آسان بود و کتاب خدا ما را کافی بود، چرا اهل سنت و پیروان خلیفه اقدام به نوشتن تفسیر کردند؟!

و چرا برای فراگرفتن تفسیر دست به دامن ابن عباس - شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام - شدند؟!

و چرا کعب الأخبارها را بر اهل بیت پیغمبرعلیهم السلام برگزیدند و در تفسیر حتی به اسرائیلیات دل خوش کردند؟!

ص: ۲۸

---

۱- کافی، شیخ کلینی ج ۷ ص ۴۲۴ باب النوادر ح ۶؛ الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، سید بن طاووس ص ۵۱۶؛ الغدیر، علامه امینی ج ۳ ص ۹۷؛ فرائد السمطین، حموی ج ۱ ص ۳۳۷.

در عصر و زمان ما عیناً همین نغمه با لحن دیگری ساز شده و گروهی ادعا می کنند که فهم قرآن آسان است. آن ها نیز هیچ هدفی جز جدا کردن مردم از مکتب اهل بیت علیهم السلام ندارند و هیچ انگیزه ای جز فاصله انداختن بین مردم و حوزه های علمیّه را دنبال نمی کنند. از طرفی دم از آسان بودن قرآن می زنند و از طرف دیگر خود به شرح و تفسیر قرآن می پردازند.

همچنان که به شدّت با تقلید مبارزه می کنند و خود کتاب فقهی و فقه استدلالی برای دیگران می نویسند.

اگر واقعاً مردم نباید تقلید کنند، چرا مردم را به حال خود وانمی گذارند و جلسات درس تشکیل می دهند و چرا جزوه و کتاب منتشر و به قرآن و احادیث استدلال می کنند و ...؟!

کسانی که خود از ابن تیمیّه حرّانی تقلید می کنند و در فقه و تفسیر گفته های وی را نشخوار می نمایند، چرا ندای امّی بودن سر می دهند و دم از استقلال فکری می زنند و چنین وانمود می کنند که حرف های تازه ای دارند و فکرهای بکری را ارائه می دهند؟!

امّی به افرادی اطلاق می شود که ذهنشان از هر مکتبی خالی و فکرشان تحت تعلیم کسی یا کسانی قرار نگرفته باشد، نه آن که کلمات و مقالات دیگران را تقلید کرده و سخنان رهبرانیشان را همچون نوار ضبط صوت بازگو کنند.

همچنین ممکن است گفته شود، قرآن کریم خود گویای آسان بودن قرآن است، آنجا که در سوره قمر، چهار نوبت می فرماید:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (۱)

آسان کردیم قرآن را برای یادآوری، آیا یادآورنده ای هست!؟

لکن اگر کمی دقت کنیم به این نتیجه می رسیم که آیه کریمه در مقام بیان مطلب دیگری است و غرض آن است که هر گاه الفاظ سلیس و روان و به زبان مردم باشد، هم زودتر می توان فرا گرفت و سریع تر تلفظ می شود و هم این که پس از خواندن و یا شنیدن نیز می توان آن ها را به راحتی تکرار کرد و پس از گذشت زمان می توان به سهولت آن ها را به یاد آورد.

و اگر الفاظ مُغَلَّق و مشکل و نامأنوس باشد، زبان هنگام تلفظ به آن ها، دچار مشکل شده و دیری نمی گذرد که به دست فراموشی سپرده می شود.

یکی از امتیازات قرآن نسبت به کلمات کاهنان همین بود که الفاظ و

ص: ۳۰

عبارات آنان مرگب از کلماتی ناآشنا و قافیه دار بود، ولی قرآن که ابزار هدایت کافه مردم عالم است، عباراتی سلیس و شیوا و جذاب دارد که خواننده و شنونده را شدیداً تحت تأثیر قرار می دهد.

برای این که نقش سهولت عبارات را در فراگیری، خاطرنشان سازیم نظر خوانندگان محترم را به داستان زیر معطوف می داریم:

گویند «منصور دوانیقی» خلیفه معروف بنی عباس حافظه ای بس قوی داشت؛ حافظه وی به حدی بود که اگر یکبار شاعری قصیده ای را می خواند، او حفظ می کرد و بلافاصله از آغاز تا پایان می خواند.

علاوه بر این منصور غلامی داشت که اگر قصیده ای را دو بار می خواندند از بر می کرد و کنیزی هم داشت که هرگاه شعری را سه نوبت می شنید حفظ می شد و فوراً تکرار می کرد.

منصور چون مرد بخیلی بود و حاضر نبود طبق معمول به شعراء صیلمه بدهد، شرافتمندانه خود را از پرداخت صله و جایزه به شعراء و ادباء آسوده گرداند، هرگاه شاعری می آمد تا قصیده و اشعار خود را در حضور او بخواند، خلیفه به وی می گفت: اگر قبلاً کسی این اشعار را حفظ داشته باشد، یا ثابت شود که شعر از شاعری دیگر است، ما از پرداخت صله خودداری خواهیم کرد، لکن اگر کسی آن را قبلاً از بر نداشت و معلوم شد که شعر از شاعر دیگر هم نیست ما به اندازه وزن طوماری که شعر در آن نوشته شده، صله خواهیم داد.



هر شاعری که وارد می شد، به اطمینان این که شعر از خود اوست و کسی از آن اطلاع ندارد شرایط را می پذیرفت و با اجازه خلیفه اشعار خود را می خواند.

همین که اشعار او به پایان می رسید، چون یکبار به وسیله شاعر خوانده شده بود، طبعاً خود خلیفه آن را حفظ شده بود، به شاعر می گفت: من این قصیده را از بر دارم، آن گاه تمام قصیده را از حفظ می خواند و به غلام خود که در این مواقع آماده کار بود و دو بار این قصیده را استماع کرده بود و حفظ شده بود دستور می داد او هم آن قصیده را از حفظ بخواند. غلام فوراً همه را تحویل می داد.

در این هنگام خلیفه به شاعر می گفت: چنانکه می بینی نه تنها من و این غلام اشعاری که خواندی حفظ داریم، بلکه این کنیز که در پس پرده نشسته هم، آن را از حفظ دارد. سپس با اشاره خلیفه کنیز هم که سه بار از شاعر و خلیفه و غلام اشعار را شنیده بود قصیده را از اول تا آخر می خواند.

شاعر بی چاره نگون بخت حیرت زده، بدون دریافت چیزی سر به زیر انداخته، با حسرت از دربار خلیفه خارج می شد.

«أصمعی» شاعر توانا، ظریف و مشهور عرب، که از ندماء و از حضار مجلس خلیفه بود و نظاره گر این حق کشی بود از این وضع به تنگ آمد و تصمیم گرفت این عادت ناپسند را از خلیفه رفع کند.

أصمعی اشعاری مشتمل بر لغات مغلق و کلمات مشکل ساخت و آن ها را در یک ستون سنگی شکسته ای نوشت و در عبائی پیچید و بار شتری کرده و خود نیز تغییر لباس داده، به صورت یک نفر عرب بیابانی در حالی که نقاب زده و جز دو چشمش پیدا نبود، به نزد خلیفه آمد و با لحنی که منصور تشخیص ندهد گفت:

خداوند سایه خلیفه را پاینده بدارد. من خلیفه را در قصیده ای مدح کرده ام و اجازه می خواهم که آن را بخوانم.

خلیفه هم طبق معمول گفت: برادر عرب! با شعراء عرب عهد و پیمانی داریم و آن این که اگر قصیده از شاعر دیگری باشد چیزی به تو نخواهم داد و چنانچه از خودت بود، به وزن آنچه شعرت را در آن نوشته ای، صله دریافت خواهی کرد.

أصمعی هم قبول کرد و سپس شروع به خواندن قصیده ای نمود که پر از الفاظ غریب و نامأنوس و جملات غامض و پیچیده بود، از جمله چند بیت زیر است:

صوت صفیر البلبلی

هیج قلب الثمل

الماء و الزهر معاً

مع زهر لحظ المقل

والعود قد دندن دلی

والطبل طبطبلی

والرقص قد طبطلی

والسقف سقسقسلی

ص: ۳۳

فلو ترانى راكباً

على حمار أهزل

يمشى على ثلاثه

كمشيه العرنجلى

والناس ترجمجملى

فى السوق بالقلقللى

والكل كعكع كعكعى

خلف و من حولللى

لكن مشيت هادياً

من خشيه العقتللى

إلى لقاء ملك

معظم مبجل

يأمرى بخلعه

حمراء كالدّم دمللى

أجرّ فيها ماشياً

مبغدد للزبل

أنا الأديب الالمعى

من حى أرض الموصل

نظمت قطعاً زخرفت

بعجز الأدبللى

أقول في مطلعها

صوت صفير البلب

وقتی اَصمعی قصیده را به پایان رساند خلیفه نتوانست این اشعار عجیب ناهموار را حفظ کند و برای اولین بار در کار خود متحیر ماند.

سرانجام منصور شاعر را مخاطب ساخت و گفت: ای برادر عرب! معلوم شد که شعر را خودت گفته ای و پیش از تو کسی آن ها را از حفظ ندارد. اکنون ما می خواهیم به وعده خود عمل کنیم.

اَصمعی گفت: من مردی فقیرم. از شدت فقر ورق کاغذی پیدا نکردم که شعرم را بر آن بنویسم. مدتی بود که یک ستون شکسته ای از عهد

ص: ۳۴

مرحوم پدرم در خانه ما افتاده بود که احتیاجی به آن نداشتیم، من هم از روی ناچاری و فقر قصیده ام را روی آن نوشته ام و اینک بار شتر کرده با خود آورده ام.

خلیفه از دیدن ستون سنگی که وزنی گران داشت، در شگفت ماند که تمام موجودی خزانه سلطنتی جواب گوی این جایزه نیست، ولی از آن جا که این کار به ظرافت شبیه تر بود تا به حقیقت، خلیفه با فراست دریافت که این صحنه ساختگی است. رو کرد به یکی از حضار و گفت: گمان من این است که این عرب «أصمعی» باشد، خواسته است شیرین کاری کند.

به دستور خلیفه نقاب را از صورت أصمعی برداشتند و این صحنه موجب تنبه خلیفه گردید.

در هر صورت چون پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله امی بود و مأمور به نوشتن نبود.

«وَلَا تَخْطُ بِیَمِینِكَ» (۱)

و از طرفی می بایست قرآن را بدون کم و زیاد به مردم ابلاغ نماید و راهی جز حفظ قرآن نداشت و خداوند هم به آن بزرگوار وعده داد که آیات قرآن را بزودی برای تو می خوانیم، پس آن را فراموش نخواهی کرد:

ص: ۳۵

« سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى. (۱) »

لذا خداوند مَنان برای این که به وعده خود عمل کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون مشقت قرآن را حفظ کند می فرماید:

« فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِئُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا. (۲) »

ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را (از عذاب خدا) بترسانی. همین سهولت عبارات بود که موجب شد عده زیادی از صحابه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حافظ قرآن شوند به طوری که در زمان حیات رسول خدا هفتاد نفر در «بئر معونه» و پس از رسول خدا در روز «یمامه» (در جنگ با مسیلمه) به همین مقدار از حافظین قرآن گشته شدند.

به هر حال روانی و آهنگ دلپذیر قرآن، عامل مهمی برای حفظ و از بر کردن قرآن بود.

شاهد این گفتار حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«لَوْ لَا تَيْسَّرُهُ لَمَا قَدَرَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ أَنْ يَتَلَفَّظَ بِحَرْفٍ مِنْ

ص: ۳۶

---

۱- الأعلیٰ / ۶: ما آیات قرآن را برای تو به زودی قرائت می کنیم و تو فراموش نخواهی کرد.

۲- مریم / ۹۷.

الْقُرْآنِ وَ أَنَّى لَهُمْ ذَلِكَ وَ هُوَ كَلَامٌ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ» (۱).

«اگر خداوند قرآن را بر زبان‌ها آسان نساخته بود کسی قدرت نداشت به حرفی از حروف آن تلفظ کند و چگونه می‌توانستند در حالی که قرآن سخن خداوند ازلی و ابدی است.»

نکته قابل توجه این است که همان کسانی که برای جدا کردن مردم از اهل بیت علیهم السلام، آسان بودن قرآن را مطرح کرده و به این آیه استناد می‌کنند، همان آقایان در مقام بلند پروازی و تحکیم موقعیت علمی خودشان و اثبات این که ما از قرآن مطالبی فهمیده ایم که دیگران نفهمیده‌اند، اظهار می‌دارند:

«کسانی که در قرون اول اسلام به تفسیر قرآن پرداختند، غالباً غیر عرب بوده، از رموز و لطائف این لغت آگاهی درستی نداشتند و از سایر علوم مربوطه مانند «سیاسة المِیْدُن»، «علم الاجتماع»، «معرفه النفس» و «تهذیب النفس» نیز بهرمنند نبودند، از این رو هدف قرآن را که انسان‌سازی است، درک نمی‌کردند.»

نشاختن دقائق لغت، از کنایات و استعارات و جز اینها

ص: ۳۷

---

۱- تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی ج ۸ ص ۴۳۳.

و عدم معرفت اهداف عالیہ قرآن، باعث گردید که تفسیرهای سطحی و بیگانه از مقاصد کتاب خدا و نقل اقوال رجال، بدون استناد به ادله عقلیه و استشهاد به خود قرآن که: «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»، تألیف کردند» (۱)

از عبارت فوق استفاده می شود که قرآن نیاز به تفسیر دارد و یکی از چیزهایی که می تواند قرآن را تفسیر کند خود قرآن و یکی ادله عقلیه است و ضمناً تفسیر نیاز به فراگرفتن علوم دیگر هم دارد مثل «سیاسة المَدَن» و غیره.

لازم به توضیح است که مفسرین اولیّه عبارتند از: حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس، ابن مسعود، زید بن ثابت، ابی ابن کعب، جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم.

آیا کدام یک از این ها غیر عرب بودند؟!

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس که از قریش بودند غیر عرب بودند؟! آیا ابی ابن کعب انصاری و خزرجی، که ابن اثیر در اسد الغابه (۲) ده پشت او را نقل می کند که عرب بودند، آیا او غیر عرب بود؟!

ص: ۳۸

---

۱- آدم از نظر قرآن، مقدمه چاپ دوم ج ۱ ص ۷.

۲- اسد الغابه، ابن اثیر ج ۱ ص ۴۹.



آیا زید بن ثابت انصاری خزر جی که در همان کتاب (۱) پدر و اجداد عرب او را نیز تا ده پشت می شمارد، او غیر عرب بود؟!

آیا عبدالله بن مسعود که از انصار و از قبیله مُضَر بود و باز در اسد الغابه چهارده پشت او را می شمارد، غیر عرب بود؟!

آیا جابر بن عبدالله انصاری که در اسد الغابه (۲) هفت پشت او را ذکر می کند و نسب او را به خزر ج می رساند، او غیر عرب بود؟!

آیا حضرت علی علیه السلام که بنیانگذار ادبیات عرب بود، کنایات و مجازات و استعارات قرآن را نمی دانست؟!

آیا ابن عباس که او را «حَبْرُ الْأُمَّةِ» و «ترجمان القرآن» و «فارس القرآن» و «بحر الأمّة» و «شیخ المفسرین» لقب داده اند و آگاه ترین افراد نسبت به اشعار جاهلی بود، مفاهیم قرآن را درک نمی کرد؟!

آیا زید بن ثابت که ابن اثیر درباره او می نویسد: «كَانَ مِنْ أَعْلَمِ الصَّحَابَةِ وَالرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ» (۳)، به تفسیر قرآن آگاه نبود؟!

آیا ابن مسعود که حضرت علی علیه السلام درباره او فرمودند:

«عِلْمَ الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ ثُمَّ انْتَهَى وَكَفَى بِذَلِكَ عِلْمًا».

یعنی برای او همین بس که عالم به قرآن و سنت بود، مراد و معانی

ص: ۳۹

---

۱- اسد الغابه، ابن اثیر ج ۲ ص ۲۲۱ .

۲- اسد الغابه، ابن اثیر ج ۱ ص ۲۵۶ .

۳- اسد الغابه: ج ۲ ص ۲۲۲

قرآن را لمس نمی کرد؟!

نتیجه مباحث گذشته آن است که این ادعا که فهم قرآن آسان است، به هیچ وجه قابل قبول نیست و این مطلب نه به این معنی است که نباید قرآن را فهمید، بلکه طلسم و رمزی است که کسی عمق آن را به هیچ وجه درک نمی کند، لکن باید کوشید با ابزاری که در تفاسیر بیان شده است، به معارف و احکام قرآن و پندها و دیگر مطالب عالیه آن آگاهی پیدا کرد و آن ها را در زندگی به کار گرفت. «و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ»

ص: ۴۰





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا سَبِيلَ الرَّشَادِ وَ أَرْشَدَنَا طَرِيقَ السَّادِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ شَفِيعِ الْعِبَادِ يَوْمَ الْمِيْعَادِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلَى وَصِيَّهِ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِي هُوَ بِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ وَ عَلَى أَوْلَادِهِ الْمَعْصُومِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ التَّنَادِ.

### پیشگفتار

از دیر زمانی این بحث مطرح بوده است که با وجود عقل چه نیازی به دین می باشد؟ و با توجه به رشد فکری انسان ها، چه احتیاجی به وحی است؟ و بالاخره بعضی بر آن شدند که تعقل، ما را از تعبد بی نیاز می سازد.

در میان فرقه ها گروهی به نام «براهمه» وجود داشتند که ۵۰۰ الی ۷۰۰ سال قبل از میلاد زندگی می کردند و آنان عقیده داشتند که چون فلاسفه قادرند با استناد به دلائل عقلی و منطقی

برای ما قانون های سودمندی که مصون از خطا و اشتباه باشد وضع کنند، ما را از وحی و انبیاء مستغنی و بی نیاز می سازند.

«شهرستانی» در کتاب ملل و نحل (۱) شرح افکار و دلایل آن ها را به تفصیل نقل کرده است.

این طرز تفکر نشأت گرفته از مسئولیت گریزی انسان است، در قرآن می خوانیم:

«يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (۲)

انسان می خواهد جلو راه خود را باز کند.

همان انسانی که دل سنگ را می شکافد و تونل های طولانی را ایجاد می نماید و اجازه نمی دهد کوه ها با آن عظمت سدّ راه او بشوند، وقتی در مسیر زندگی احساس کرد اموری سدّ راه دلخواه او هستند، تلاش می کند آن سدها را از سر راه خود بردارد و نابود سازد و از آن جا که دین و وحی و انبیاء، انسان ها را مهار می کنند و تا حدودی از آزادی آن ها می کاهند، انسان ها هم سعی می کنند به بهانه های گوناگون با این امور به مبارزه برخیزند، گاه دین را به مسخره می گیرند و گاهی انبیاء را تکذیب و یا مورد حمله قرار می دهند.

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ

ص: ۴۴

---

۱- ملل و نحل ج ۲ ص ۲۵۰، طبع مصر تحقیق محمد سید گیلانی.

۲- قیامه / ۵.

اگر پیامبری چیزی را که مطابق دلخواه شما نیست بیاورد زیر بار نمی روید پس گروهی را تکذیب و گروهی را به کشتن می دهید.

در هر زمان به شکلی این موضع گیری ها تجدید می شود و شبهاتی پوسیده به صورت افکاری نو، خودنمایی می کند و احیاناً عده ای ناآگاه را جلب و جذب می نماید، همان طور که شبهات براهمه پس از دو هزار و اندی سال، در عصر ما در قالب تفسیر خاتمیّت مطرح گردیده و خاتمیّت به این صورت تفسیر شده است که پس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله چون عقل مردم به حدّ کمال می رسد، دیگر به دین نیازی ندارند و تعبد جای خود را به تعقل می دهد و دوران دین، سپری می گردد و متفکرین با قدرت تفکر خویش جامعه را اداره می کنند.

این گفتار بهترین دلیل و شاهی است که می تواند ثابت کند هنوز مردم از رشد فکری صحیحی برخوردار نیستند، چرا که گویندگان این سخن بدون تأمل و اندیشه به گفتار دم زده اند، بدین جهت ما ناچاریم برای سست بودن بنیان این طرز تفکر، ابتدا به توضیح معنای دو واژه تعقل و تعبد پردازیم، سپس قضاوت را به عهده خوانندگان بگذاریم.

ص: ۴۵

تعبد از ریشه عبادت و عبادت به معنی پرستش و پرستش به معنای منتهای کوچکی و خضوع است که لازمه آن بندگی می باشد و بندگی همان اطاعت محض و تسلیم صرف است. این که خدا می فرماید:

«اعْبُدُوا اللَّهَ» (۱).

خدا را پرستش و بندگی کنید.

یعنی نهایت فروتنی و تواضع را نسبت به خداوند از خود نشان دهید و از هر جهت مطیع محض و پیرو اوامر و مقررات او باشید و این خود یک امر طبیعی است که حتی در حیوانات هم بطور محسوس دیده می شود، که وقتی قدرتی بزرگتر از نیروی خود مشاهده کنند و نیروی خود را در مقایسه با قدرت او ناچیز ببینند، ناخودآگاه حالت تسلیم به خود خواهند گرفت و اراده را از خود سلب کرده، تحت اراده و اختیار او قرار می گیرند، و در نتیجه هرچه او می خواهد انجام می دهند، نه هرچه خود بخواهند، همچون اسیری در مقابل حاکم، و سربازی در مقابل فرمانده و برده ای در مقابل مالک

ص: ۴۶



(عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ).

انسان ها وقتی خداوند را به بزرگی، عظمت و عزّت بشناسند و چیزی و کسی را از او بزرگتر ندانند، همه موجودات را مقهور او ببینند، قدرت ناچیز خود را در مقابل قدرت نامتناهی و لایزال او هیچ بدانند، او را غنی مطلق و خود را فقیر و نیازمند به او احساس کنند و به مالکیت حقیقی او اعتراف کنند، طبعاً سر تسلیم در مقابل او فرود خواهند آورد که این کرنش و تواضع را عبادت گویند، و ابراز و اظهار آن را تعبد نامند.

علّت این که عبادت را به بندگی ترجمه می کنند، آن است که انسان یا حیوان تا زمانی که یله و رها و بدون قید و بند باشد، خود مختار است؛ ولی پس از این که در بند شخص دیگری قرار گرفت اختیار و اراده از او سلب می گردد و ناچار تحت اختیار و اراده دیگری قرار می گیرد. حتی اگر شیری در قفس بیفتد، در همه ابعاد زندگیش محدود خواهد شد. یا می بینیم اگر اسبی را در جنگل رها سازند در حُفت و خواب، خورد و خوراک، سکون و حرکت، تُندی و کُندی و غیره آزاد است، ولی وقتی گرفتار بند و افسار شد، تمام این اختیارات از او گرفته می شود و جز به اراده صاحبش هیچ کاری انجام نمی دهد.

انسان نیز تا وقتی خدا را نشناخته است، همچون چهارپائی که در جنگل دنیا یله و رها شده باشد، احساس آزادی می کند و برای انجام

خواسته های نفسانیش هیچ مانعی بر سر راه خود نمی بیند، اما او هر چه بیشتر نسبت به خدای خود شناخت پیدا کند به همان میزان از آزادی او کاسته می شود، تا جایی که همانند ملائکه مقربین می گردد که:

«ما تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۱)

هیچ نمی خواهند مگر آنچه را خدا بخواهد.

گویا که اصلاً از خود اراده ای ندارد. رمز عصمت انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام نیز همین بندگی و در بند خدا بودن است بر خلاف گنهکاران که بندها را پاره می کنند و خود را به اصطلاح آزاد می سازند، ولی ناگفته نماند که این آزادی نیست بلکه نامقدس است که هزاران قید و بند مادی را به همراه دارد و طبعاً باعث هواپرستی، شهوت پرستی، مال پرستی، ریاست پرستی و بالا-خره دنیاپرستی و ... می شود. و این همان است که امام موسی بن جعفر علیه السلام اشاره می فرمایند، و مرحوم محدث قمی قدس سره آن را از مرحوم علامه قدس سره در منهاج الکرامه نقل می کند:

«روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گذارشان به خانه بُشر حافی در بغداد افتاد، در همین زمان صدای آهنگ موسیقی

ص: ۴۸

و غنایی از آن جا به گوش حضرت رسید، به ناگاه کنیزی در حالی که مقداری زباله در دست داشت از آن خانه خارج شد، وقتی که زباله ها را در بیرون خانه می گذاشت حضرت به او فرمودند: ای کنیز! صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟  
گفت: آزاد است.

حضرت فرمودند: راست گفتی، اگر بنده بود از مولای خود می ترسید! وقتی کنیز وارد خانه شد، بشر در حالی که بر سر سفره شراب نشسته بود از وی علت دیر آمدنش را پرسید، کنیز در جواب وی گفت مردی به من رسید و چنین و چنان گفت. بشر که حضرت را شناخته و منظور ایشان را متوجه شده بود، با پای برهنه به سوی حضرت دوید و پس از ملاقات حضرت به دست ایشان توبه کرد و از آن بزرگوار پوزش طلبید و از شدت شرمندگی در حضور امام علیه السلام به گریه افتاد» (۱)

شاید علت این که در ابتدای نماز و قبل از قرائت، رکوع، سجده و تشهد، تکبیر واجب یا مستحب است این باشد که از همان ابتدای امر خداوند را به بزرگی یاد کنیم تا آمادگی بیشتری برای پرستش

ص: ۴۹

---

۱- الکنی و الألقاب، محدث قمی ج ۲ ص ۱۶۸ به نقل از منهاج الکرامه، علامه حلی ص ۵۹.

و بندگی او پیدا نماییم.

### برداشت غلط از کلمه تعبد

با توجه به آن چه گفته شد روشن گردید که معنای حکم تعبدی در اصطلاح مذاهب الهی، مخصوصاً در اصطلاح فقهاء اسلام آن است که انسان کاری را به خاطر دستور پروردگار انجام دهد با اطمینان به این که آن دستور خالی از حکمت نیست؛ اگرچه آن حکمت برای ما نامعلوم باشد و شاید علت این که در پاره ای از آیات قرآن کریم فلسفه بعضی از قوانین الهی و احکام تعبدی مطرح شده، این باشد که مردم فکر نکنند احکام خدا مبنای عقلایی ندارد و صرفاً به منظور تسلیم کردن انسان است؛ شیعه را در این مورد عقیده چنان است که حکمت و عدل خداوند اقتضاء می کند هیچ حکمی بدون حکمت نباشد و مرحوم صدوق قدس سره نیز به همین جهت کتاب ارزشمند «علل الشرایع» را تدوین کرده و فلسفه احکام را از دیدگاه روایات تبیین نموده است.

در نامه ای که حضرت رضا علیه السلام در جواب محمد بن سنان نوشته اند آمده است:

«نامه تو به من رسید، یادآوری کرده بودی که بعضی از اهل قبله گمان می کنند، خداوند تبارک و تعالی هیچ چیز را

ص: ۵۰

حلال یا حرام نکرده، مگر برای تعبد و پرستش بندگان، و علت دیگری بیش از این ندارد، به طور قطع کسانی که چنین عقیده ای دارند گمراهند و گرفتار خسارت و زیان آشکاری هستند»<sup>(۱)</sup>

ما می یابیم هر چه را که خداوند تبارک و تعالی حلال فرموده، مصلحت و بقاء بندگان در آن بوده است و به آن نیاز داشته و از آن بی نیاز نبوده اند، و آن چه را خداوند حرام فرموده، مورد نیاز مردم نبوده بلکه مایه فساد و موجب نابودی و هلاکت آن ها بوده است.

متأسفانه چون اغلب وظائف تعبدی، در ظاهر علت محسوسی ندارد بعضی فکر می کنند این گونه احکام، بدون هیچ گونه حکمت و فلسفه ای به مردم تحمیل شده است، بدین جهت به خود اجازه نمی دهند چشم بسته احکام را بپذیرند در صورتی که به هیچ وجه، منطقی نیست که ما هر حکمی را که فلسفه آن را نفهمیدیم، پوچ و بیهوده و باطل قلمداد کنیم و به مجرد این که نتوانستیم علل و عوامل قوانین الهی را کشف کنیم به آن ها مهر ابطال بزنیم.

این برداشت غلط که از کلمه تعبد شده و گمان می کنند هر کجا گفته شد: «این حکم تعبدی است» منظور این است که عاری و خالی

ص: ۵۱

---

۱- علل الشرائع، شیخ صدوق ج ۲ ص ۵۹۲ باب ۳۷۴ ح ۴۳.

از حکمت می باشد، موجب شده بسیاری از احکام خدا را با کمال وقاحت زیر سؤال ببرند.

ریشه این نوع برخورد با احکام الهی را در خداشناسی این افراد باید جستجو کرد و تا تجدید نظر در شناخت خداوند نکنند، انتظاری جز این از آن ها نمی رود.

نتیجه آن که «تعبدی بودن» منافاتی با مصلحت داشتن ندارد، بلکه همه اوامر و نواهی خداوند تعبدی بوده با توجه به این که همه آن ها توأم با حکمت و مصلحت است، حال چه کشف شده و چه کشف نشده باشد.

### جایی که تعبد عین تعقل است

ممکن است این سؤال پیش بیاید که آیا از نظر عقلی جایز است انسان، قانونی را که حکمت و مصلحت آن را نمی داند، چشم بسته و بدون چون و چرا بپذیرد؟!

آیا این منطقی است که در مقابل فرمانی که هیچ آگاهی از فلسفه آن نداریم، تسلیم محض باشیم؟!

جواب: در فلسفه، قانونی هست که می گوید: «الإِمْتِنَاعُ بِالِاخْتِيَارِ، لَا- يُنَافِي الإِخْتِيَارَ» یعنی اگر یک امر غیر اختیاری مبتنی بر امری

اختیاری باشد، منافاتی با اختیاری بودن آن امر ندارد، مثلاً اگر کسی با اراده و اختیار خود ماده ای سمی و مهلک بخورد، سپس آن ماده سمی، بدون اراده و اختیار خورنده در جسم وی اثر گذاشته و او را هلاک کند، آیا مرگ او را اختیاری می دانیم یا غیر اختیاری؟ اگر مرگ او را به داروی سمی مستند کنیم ممکن است مرگ او را غیر اختیاری بدانیم ولی چون تأثیر آن ماده سمی بر اساس خوردن آن موجب هلاکت شده و خوردن آن نیز کاملاً اختیاری بوده، هر عاقلی این مرگ را اختیاری می داند.

در مورد بحث نیز می گوییم: امری که به ظاهر غیر عقلایی است اگر براساس امر عقلایی انجام گیرد، آن امر نیز عقلایی خواهد بود؛ از باب مثال اگر بیماری با اراده خود جسم و جان خویش را در اختیار فردی بی تجربه قرار داده و اجازه دهد او را بیهوش کرده با تیغ شکمش را پاره کند و قلب، ریه و یا اعضاء دیگر او را بیرون آورد، آیا این کار عاقلانه است؟ هرگز! ولی اگر بیمار به پزشک معالج مراجعه کند، در حالی که به تخصص، تجربه، تعهد و دلسوزی او معتقد باشد و جسم و جان خود را برای درمان در اختیار او قرار دهد، این کار صد در صد عقلایی و حکیمانه است.

خلاصه آن که این واگذاری اگر با قطع نظر از علم و آگاهی پزشک باشد، غیر عاقلانه است، ولی اگر بر اساس خصوصیات که ذکر شد

واگذار شود یقیناً حکیمانه خواهد بود.

در مورد بحث نیز اگر کسی از دیگری کورکورانه و بدون آن که صلاحیت او را در نظر داشته باشد تقلید کند، کاری غیر عقلایی است.

قرآن کریم نیز در مورد مردم جاهلی به عنوان اعتراض می فرماید:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» (۱).

آن ها از پدران خود تقلید می کنند هر چند پدران آن ها مردمی جاهل و گمراه باشند.

چرا این تقلید مورد مذمت است؟ زیرا پشتوانه علمی و الهی ندارد و بر مبنا و اساس خردمندانه ای استوار نیست، ولی در مورد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله خداوند در قرآن می فرماید:

«فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲).

به خدا سوگند ایشان به حقیقت ایمان نمی رسند، تا وقتی تو را در اختلافاتشان داور قرار دهند، و پس از آن در دل های

ص: ۵۴

---

۱- بقره / ۱۷۰

۲- نساء / ۶۵



خویش تنگی و سستی از حکمی که تو بریدی پیدا نکنند و در باطن آن را گردن نهند.

در این جا چرا تسلیم بی چون و چرا شدن در مقابل حکم پیغمبر یک ارزش است؟ زیرا گفتار پیغمبر متکی به وحی الهی است و از هر خطا و خلل در امان است.

«ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۱)

اصولاً- روش عقلای عالم از اولین زمانی که حقوق و قوانین تدوین شده، تا کنون این بوده و هست که از قوانین تبعیت می کرده اند بدون این که از علل واقعی این قوانین اطلاعی داشته باشند و به همین اندازه اکتفا نموده اند که این قوانین مورد تصویب بزرگان قوم و عقلای کشور است.

پس از بیان این مقدمه، می گوئیم:

«ما متعبد به قوانینی هستیم که آن ها را از جانب خدای حکیم می دانیم و کوچکترین تردیدی نداریم که تمامی آن به گونه ای است که اگر عقلای عالم به فلسفه آن آگاهی پیدا کنند قطعاً بر آن ها صحه خواهند گذاشت، و این گونه تعبد عین تعقل است.»

ص: ۵۵

## تعقل و حجیت عقل

«تعقل» از ریشه عقل است و عقل به معنی بستن و مهار کردن و نگه داشتن است، بدین جهت طنابی را که با آن دست شتر را می بندند «عقال و عقيله» می نامند. «عقل» در اصطلاح نیرویی است که به وسیله آن حسن و قبح و حق و باطل را تشخیص داده و مجهولات را از معلومات کشف و خیر و شرّ و نفع و ضرر را با آن می شناسند و چون این نیرو شهوات و خواسته های نفسانی را مهار می کند آن را عقل می نامند.

در قرآن ۴۹ مورد واژه عقل با مشتقات مختلفش بکار رفته است و در کتب حدیثی حدود ۱۲۶ حدیث از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در مورد عقل جمع آوری شده است.

## حجیت عقل

یکی از امتیازات عقل، حجیت آن است. نخست لازم است با واژه «حجیت و حجّت» آشنا شویم.

حجیت: در اصل لغت به معنی غلبه و پیروزی است و در اصطلاح، دلایلی است که بطور قاطع مقصود را اثبات و مخالف را مغلوب می سازد، «راغب اصفهانی» در مفردات گوید:

ص: ۵۶

«الْحُجَّةُ: الدَّلَالَةُ الْمُبَيِّنَةُ لِلْمَهَجِّهِ، أَى الْمَقْصِدِ الْمُسْتَقِيمِ وَ الَّذِى يَقْتَضِى صِحَّةَ أَحَدِ النَّقِیْضِیْنِ» (۱).

حجت: راهنمایی کرن به یک هدف درست است بطور روشن و بدون ابهام و چیزی است که به صحت یکی از دو طرف نقیض حکم می کند.

به طور مثال: در حضور قاضی یکی مدعی طلب از دیگری است و دیگری اظهار می کند که هیچ گونه بدهی به مدعی ندارد؛ این دو مطلب با هم متناقض است، اگر یکی از طرفین دلیل قاطعی بر حقایق خود داشته باشد که بتواند صحت اظهارات خود را اثبات کند، آن دلیل را حجت گویند، زیرا به این وسیله بر خصم خود پیروز می شود.

و اگر می گوئیم عقل حجیت دارد به این معنا است که عقل می تواند صحت ادعای ما را اثبات و ما را بر خصم پیروز کند.

### دلیل حجیت عقل

در حدیثی حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام به هشام می فرمایند:

«یا هشام! إِنَّ لِلَّهِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ، فَأَمَّا

ص: ۵۷

الظَاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ» (۱).

ای هشام! خداوند بر مردم دو نوع حجت دارد، حجت آشکار و پنهان، حجت آشکار و پیدایا، پیامبران و ائمه علیهم السلام هستند و حجت پنهان و ناپیدایا، عقل های مردم است.

در حدیثی دیگر آمده که ابن سکت از حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام پرسید:

«مَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَقْلُ، يَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ، فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ، فَيُكَذِّبُهُ» (۲).

امروز حجت خدا بر مردم چیست؟ فرمود: عقل است، با این حجت کسانی را که صادقانه چیزی را به خدا نسبت می دهند می شناسی و آن ها را باور می کنی و هم چنین کسانی را که به خدا دروغ می بندند می شناسی و آن ها را تکذیب می کنی.

ص: ۵۸

---

۱- کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۱۶ کتاب العقل و الجهل ح ۱۲.

۲- تحف العقول ص ۴۵۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۷۵ ص ۳۴۴ باب ۲۶.

## عقل جاعل است یا کاشف، مقنن است یا مبین؟

اکنون که حجیت عقل را دانستیم، ضروری است بدانیم حجیت عقل تا چه حدی است، آیا در حدی است که حق قانون گذاری به آن واگذار شده و آیا می تواند در سرنوشت خود و مردم دخالت کند؟!

و آیا شرع قوانین عقل را امضاء می کند، یا این که عقل تنها می تواند احکام و قوانین الهی را کشف و شناسایی کند؟!

اگر گفتیم خدا به ما عنایت فرموده است و جعل قوانین را به عهده عقل ما واگذار کرده که با فکر، اندیشه، تدبّر و تعمّق، مصالح و مفاسد را بررسی کنیم و بر این اساس قوانینی را تدوین کرده و سپس به مرحله اجرا در آوریم، در این صورت عقل جاعل و مقنن خواهد بود و ما حق داریم بدون اتّکاء به وحی، خود سرنوشت خویش را تعیین کنیم؟!

و اگر گفتیم قانون گذاری، حق خدا است و این حق به کسی واگذار نشده و آن چه وظیفه عقل است تنها به دست آوردن حکم خدا است، بنابر این همان طور که حکم خدا را می توان از کتاب و سنّت و اجماع بدست آورد همچنین «می توان حکم خدا را به وسیله عقل تحصیل کرد» و معنی اجتهاد همین است که فقیه تلاش کند و تمام نیروی فکری خویش را بکار بیندازد تا از مسیر کتاب یا سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا اجماع یا دلیل عقل، حکم خدا را به دست آورده و به آن

عمل کند، نه به ساخته های عقل خود.

بنابر این عقل در این جا کاشف و مبین خواهد بود و شیعه عقل را کاشف می داند.

### چگونگی کاشفیت عقل

باید دانست که در مکتب تشیع همان طور که اشاره کردیم زیر بنای احکام و اوامر و نواهی الهی حسن و قبح و مصالح و مفسد واقعیه است و مبنای حکم عقل نیز همان حسن و قبح و مصالح و مفسد واقعیه است، یعنی تا عقل بطور قطعی و مسلم، بدون شک و ابهام، حسن و قبح و مصالح و مفسد امور را ارزیابی نکند، مجوز انجام آن ها را صادر نمی کند.

با ذکر این مقدمه به این نتیجه می رسیم که هر کجا یک حکم شرعی وجود داشته باشد دلیل بر این است که در این حکم، مصلحتی وجود دارد و نیز هر کجا حکمی قطعی و بدون خدشه عقلی وجود داشته باشد، آن نیز دلیل بر این است که در این حکم هم مصلحتی وجود دارد، بالاخره هم شرع و هم عقل ناظر به همان مصلحت می باشند؛ پس هرگاه در جایی به یک حکم شرعی دست یافتیم، مسلماً حکم عقل نیز در آن جا همان خواهد بود. و اگر جایی

ص: ۶۰

به حکمی عقلی رسیدیم در آن جا حکم شرع نیز همان خواهد بود. و قاعده ای که معروف است به قاعده «ملازمه بین حکم عقل و شرع» ناظر به همین مطلب است و این رابطه ناگسستنی بین شرع و عقل را به این بیان ذکر می کند:

«كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ».

این قاعده خود یک حکم مسلم عقلی است زیرا خداوندی را ما با دلایل قطعی و عقلی شناخته ایم که هم آفرینش جهان در قبضه قدرت و مشیت اوست و هم فرمانروایی بر عالم هستی از آن اوست

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ».(۱)

قطعاً بر مبنای رحمت و اسعه ای که بر خود واجب فرموده،

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ».(۲)

ما را در مورد امور زندگی بدون تکلیف و سرگردان نگذارده است.(۳)

چرا که او حکیم علی الاطلاق است و مُحال است حکمی عاری و خالی از مصالح برای ما صادر کند.

ص: ۶۱

---

۱- اعراف / ۵۴.

۲- انعام / ۵۴.

۳- قیامه / ۳۶: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى».

ما چون اولاً حاکمیت را منحصر به خداوند می دانیم و ثانیاً عقل را شایسته قانون گذاری نمی دانیم، بدین جهت عقل را فقط به عنوان کاشف می شناسیم نه قانون گذار. اما این که قانون گذاری را منحصر به خدا می دانیم، بدین جهت است که خداوند در چندین مورد از قرآن حکم به غیر ما أنزل الله را محکوم کرده، یعنی باید حکم از طرف پروردگار نازل شود تا قابل اجرا باشد؛ و اگر کسی حکمی کرد که از طرف خدا نازل نشده باشد حکم کننده کافر است به جهت این که خود را در قانون گذاری شریک خدا قرار داده است (۱) و ظالم است به خاطر عدم صلاحیت، حقوق انسان ها را ضایع کرده (۲) و فاسق است چون از حدود وظایف خود خارج شده (۳) و کفر و ظلم و فسق از بدترین صفات رذیله انسان است؛ از طرفی خداوند حکم کردن را به خود اختصاص داده و در قرآن به دو تعبیر این اختصاص مطرح شده است:

۱ - «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۴)

ص: ۶۲

- 
- ۱- مائده / ۴۴؛ «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ».
  - ۲- مائده / ۴۵؛ «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».
  - ۳- مائده / ۴۷؛ «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».
  - ۴- انعام / ۵۷ و یوسف / ۴۰ و ۶۷.



و شاید علت این اختصاص آن باشد که خداوند حکم و قانون خود را به عنوان بهترین حکم و قانون معرفی نموده و می فرماید:

«وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ». (۲)

چه کسی بهتر از خداوند می تواند حکم کند و تنها مردم با ایمانند که می توانند در این مورد قضاوت کنند. و بدیهی است که عقل بهترین را انتخاب می کند.

### عقل صلاحیت قانون گذاری را ندارد.

اما این که می گوئیم عقل صلاحیت قانون گذاری را ندارد، برای این است که قانون گذاری برای جعل قوانینی که مصالح و مفاسد واقعی در آن ها رعایت شود، باید واجد شرایطی باشد و بشر با نداشتن آن شرایط حق قانون گذاری ندارد که از جمله آن شرایط «اطلاعات کافی» است که نوع انسان ها از آن محرومند. برای اثبات این مسئله به مطالب ذیل توجه فرمایید.

ص: ۶۳

نیروی عظیم عقل هم چون نیروهای نهفته در خاک می ماند که به برکت آن، زمین استعداد پرورش انواع مختلف گیاهان و درختان را بدست می آورد، و اگر باران رحمت بر آن ریزش نکند آن زمین، مرده و بی حرکت باقی می ماند،

«و تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَبْتَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (۱)

می بینی آن گاه که آب از آسمان بر زمین فرو ریخت، به جنبش در می آید و آمادگی برای رشد گیاهان پیدا می کند آن وقت است که جفت جفت گیاهان با طراوت در آن روییده می شود.

عقل نیز به دو نیرو نیازمند است تا کاملاً شکوفا شود:

اوّل: نور علم و معرفت.

دوم: نیروی تقوا و پرهیزکاری.

در مورد علم و معرفت، حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«الْمَعْرِفَةُ لِقَاحُ الْعَقْلِ».

علم پیوند عقل است.

ص: ۶۴

یعنی تا علم به عقل پیوند نخورد به ثمر نمی نشیند، و این نیروی بالقوه به فعلیت نمی رسد. پیامبران الهی نیز با خوراک دانش نیروی عقل مردم را برانگیختند

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۱)

او در میان مردم درس ناخوانده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آنان را پاک کند و کتاب خدا و علم دین را به آنان بیاموزد گرچه آنان قبلاً در گمراهی بوده اند.

از این آیه استفاده می شود که بالا- بردن سطح فکر مردم از طریق علم و تزکیه نفس باید انجام بگیرد. از مولای متقیان علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده:

«وَآتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُدَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيُثَبِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۲)

خداوند پیامبران را یکی پس از دیگری بسوی مردم فرستاد تا از آن ها بخواهد به پیمان فطری که با خدا بسته اند عمل کنند و نعمت های فراموش شده خداوند را به یاد آن ها

ص: ۶۵

۱- جمعه / ۲.

۲- نهج البلاغه، سید رضی خطبه ۱.

آوردند و عقل های نهفته آنان را برانگیزند.

### نیاز به تقوی و پرهیزکاری

در آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ ...» (۱) که ذکر شد، تزکیه قبل از تعلیم آمده است و شاید اشاره به این باشد که نخست باید انسان تزکیه شود تا قابلیت یادگیری در او پیدا گردد. و باز در قرآن کریم آمده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا.» (۲)

ای افراد با ایمان اگر تقوی پیشه کنید ما برای شما وسیله جدا کردن حق و باطل را قرار می دهیم.

و می فرماید:

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ.» (۳)

شاعر می گوید:

انارُهُ الْعَقْلِ مَكْشُوفٌ بِطَوِّعِ هَوَى

وَ عَقْلٌ عاصِي الْهَوَى يَزِدُّهُ تَنْوِيرًا

نور عقل بواسطه پیروی از هوای نفس به تیرگی می گراید و نور عقل شخصی که با هوای نفس مخالفت کند افزوده می شود.

ص: ۶۶

---

۱- جمعه / ۲.

۲- انفال / ۲۹.

۳- بقره / ۲۸۲.

با این مقدمه کوتاه کم کم به این نتیجه می رسیم که عقل ها در اثر آلودگی و بی مایگی شایستگی قانون گذاری را ندارد.

### نشانه آلودگی عقول مردم

قرآن کریم به رسول گرامی خود اجازه پیروی از هواهای نفسانی مردم را نمی دهد و اعلام می کند افرادی که تن به وحی نمی دهند، آنان از هوای نفس خویش پیروی می کنند. سپس اطاعت از هواهای نفسانی را محکوم می کند و می فرماید:

«فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» (۱)

هرگاه به دعوت تو جواب مثبت ندادند، در این صورت بدان که این مردم، تنها پیرو هوای نفس خویشند و چه کسی گمراه تر است از آن که بدون راهنمایی خداوند از هوای نفس خود پیروی کند.

خداوند به پیغمبر خود دستور می دهند که به آن چه از جانب او نازل می شود حکم کند نه به خواسته های مردم.

ص: ۶۷

«وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (۱).

و در جای دیگر فلسفه این نهی و محکومیت را چنین بیان می فرماید:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» (۲).

اگر حق تابع هوای نفس آنان می شد، آسمان و زمین و کسانی که در آن ها زندگی می کنند به تباهی کشیده می شدند.

در حدیثی آمده، اگر هواهای نفسانی، عقل را تیره و آلوده نمی کرد (و خواسته های مردم اموری عقلانی و سودمند و ذی مصلحت بود)، پس به چه دلیل خداوند پیروی از خواسته های مردم را نهی و محکوم نموده است.

متأسفانه امیال و غرائز نفسانی، منافع و لذت های زودگذر، آداب و رسوم غلط و مسائل اقتصادی، گاهی عقل را در چگونگی تشخیص به خطا گرفتار می کند و مسیر عقل را منحرف می سازد.

ص: ۶۸

---

۱- مائده / ۴۹.

۲- مؤمنون / ۷۱.

### اشاره

گرچه اثبات بی مایگی عقل نیاز به دلیل و اقامه برهان ندارد (به این دلیل که امری وجدانی است و همگان آن را درک می کنند، چرا که هرکس به خود مراجعه کند، خود را مواجه با انبوهی از سؤالات و مجهولات می بیند که نه خود می تواند جواب گوی آن ها باشد، نه دیگران، و نه با سرپنجه فکر خویش می تواند گره های کور آن مجهولات را بگشاید و نه عقل دیگران آن قدر کشش دارد که بتواند پرده های جهل و ابهام را عقب زده و حقایق را روشن سازد) ولی در عین حال بد نیست بطور اختصار به پاره ای از دلایل اشاره کنیم.

### الف. از نظر قرآن

قرآن می فرماید:

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۱).

بجز اندکی از دانش، به شما داده نشده است.

برای اثبات این مدعی خداوند مواردی از اشتباهات و برداشت های غلط انسان ها را با استفاده از واژه «حَسِبَ» و مشتقات آن ذکر فرموده است.

ص: ۶۹

۱. در آن جا که بشر زشت را زیبا می پندارد، می فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا؛ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (۱)

آیا آگاه کنم شما را به زیانکارترین شما از نظر عمل؟! آن ها کسانی هستند که در زندگی دنیا تلاش بیراهه می کنند و گمان می کنند که کارهای خوب انجام می دهند.

۲. در آن جا که فنا را خلود می داند، می فرماید:

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (۲)

گمان می کند که مالش او را جاوید می کند.

۳. در آن جا که زنده را مرده به حساب می آورد، می فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۳)

گمان نبرید آنان که در راه خدا کشته شدند مرگانند که آن ها زنده اند و نزد خدای خود روزی می خورند.

۴. در آن جا که کار حکیمانه را بیهوده می شمارد، می فرماید:

ص: ۷۰

---

۱- کهف / ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- همزه / ۳.

۳- آل عمران / ۱۶۹.



«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (۱).

آیا گمان می برید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما بسوی ما باز نمی گردید.

۵. در آن جا که متحرک را ساکن می انگارند، می فرماید:

«وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...» (۲).

و در آن روز کوه ها را بنگری و آن را جامد و ساکن تصور کنی در صورتی که مانند ابر در حرکتند ...

۶. و در آن جا که اعمال بی مایه و غیر مقبول را اشتباهاً مفید می داند، می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا...» (۳).

اعمال کافران همچون سراب در بیابان است، که آدم تشنه گمان می کند آب است، تا وقتی که به آن می رسد می فهمد چیزی نیست.

۷. در آن جا که فقیر را غنی می پندارد، می فرماید:

ص: ۷۱

---

۱- مؤمنون / ۱۱۵.

۲- نمل / ۸۸.

۳- نور / ۳۹.

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» (۱)

و از فرط عفاف چنان احوالشان بر مردم مشتبه شود که هر کس از حال آنان آگاه نباشد پندارد غنی و بی نیاز هستند.

۸. و در آن جا که قادر را عاجز بحساب می آورد، می فرماید:

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ؛ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۲)

آیا انسان گمان می برد که ما استخوان هایش را جمع آوری نمی کنیم، آری ما توانایی داریم سر انگشتان او را نیز مرتب کنیم.

۹. و در آن جا که خوبان و بدان را یکسان می پندارد، می فرماید:

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (۳)

آیا آنان که مرتکب اعمال زشت شدند گمان کردند که رتبه آنان را مانند کسانی که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند قرار می دهیم تا در مرگ و زندگی یکسان باشند (هرگز

ص: ۷۲

---

۱- بقره / ۲۷۳.

۲- قیامه / ۳ و ۴.

۳- جاثیه / ۲۱.

چنین نیست). حکم آن‌ها اندیشه‌ای بسیار جاهلانه است.

۱۰. و در آن جا که متذکر را غافل قلمداد می‌کند، می‌فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ...» (۱)

و هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است.

۱۱. و در آن جا که شر را خیر به حساب می‌آورد، می‌فرماید:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ» (۲)

آنان که بخل نموده‌اند از آن چه که خداوند از فضل خود به آنان داده، گمان نکنند که این بخل به نفع آن‌ها است بلکه به ضرر آن‌هاست.

۱۲. و در آن جا که آسان را مشکل و مشکل را آسان می‌گیرد، می‌فرماید:

«وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» (۳)

و کاری را سهل و کوچک می‌پندارند، در حالی که نزد خدا بسیار بزرگ است.

ص: ۷۳

---

۱- ابراهیم / ۴۲.

۲- آل عمران / ۱۸۰.

۳- نور / ۱۵.

تضاد و تناقض افکار و مکاتب مختلفی که هر یک گویای یک نوع طرز تفکر است، خود شاهد تحیر و عدم آگاهی از واقعیات است و این منحصر به علم خاصی نیست. اگر با هر رشته از رشته های مختلفه علوم آشنا شویم، به طور وضوح ناهماهنگی آراء و افکار را مشاهده می کنیم، چه در علوم الهی و چه غیر الهی، مثلاً در فلسفه، در مورد علم الهی، «مرحوم حاجی سبزواری قدس سره» هشت نظریه از فلاسفه بزرگ اسلامی نقل می کند، یا در رابطه با مکتب های سیاسی، «دکتر بهاء الدین بازارگاد» ۱۷۸ مکتب سیاسی را نام می برد.

شاهد گویای این تضادها زیربناهای گوناگونی است که هر یک از مکتب سازان، برای مکتب خویش برگزیده اند.

یک نفر غریزه جنسی را اصل قرار داده و مکتب «فرویدیسم» را پایه گذاری می کند، یکی انسان و خواسته هایش را اصل می داند و مکتب «اومانیزم» را برمی گزیند و دیگری انتخاب را به عنوان اصل می شناسد و می گوید انسان را به حال خود واگذارید تا برای خود تصمیم گیری کند و مکتب «انگزیستانالیسم» را تأسیس می کند، چهارمی اظهار می دارد که اصالت با فرد است و «دموکراسی» را پیشنهاد می کند، پنجمی به جمع اصالت می دهد و مکتب «سوسیالیسم» را می سازد، ششمی معتقد است که اصالت هم با

جمع است هم با فرد و مکتب «سوسیال دموکرات» را پایه ریزی می کند و ...

این ها همه نشانگر آن است که هیچ یک از آن ها نتوانسته اند به طور کامل همه ابعاد وجودی بشر را ارزیابی و بر اساس آن مکتب سازی کنند یا بُعد مادی را گرفته و بُعد معنوی را فراموش کرده اند و یا بُعد فردی را مورد نظر قرار داده و بُعد اجتماعی را نادیده گرفته اند و بالعکس، نیرویی را مورد بحث قرار داده و از نیروهای دیگر غفلت کرده اند. و اینجاست که انسان به حقیقت کلام خدا پی می برد که فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۱)

این قرآن شما را به سوی مکتبی راهنمایی می کند که از همه مکاتب عالم جامع تر و کامل تر و اداره کننده تر است.

### ج. کدام عقل!؟

اکنون جای این سؤال است که اگر قانون گذاری به عقل واگذار شود به کدام یک از عقل ها باید مراجعه کرد، در حالی که هر حکمی از هر عقلی صادر شود عقل های مخالف آن را طرد خواهند کرد. و

ص: ۷۵

بدین جهت قرآن کریم می فرماید:

«و اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (۱)

همه به ریسمان خدا (دین) چنگ بزنید و فرقه فرقه نشوید.

#### د. عدم مصونیت از خطا

بسیار مشاهده شده است دانشمندی در یک مورد نظریه ای را اظهار کرده و پس از مدتی با تجدید نظر در مبانی فکری خود از رأی قبلی خود انصراف پیدا می کند و به اشتباه خود اعتراف می نماید، یا دانشمندان معاصر وی با دلائل منطقی و کوبنده ای او را تخطئه می کنند، یا در اثر رشد علمی با گذشت زمان بی اساس بودن اندیشه های او بر ملا می شود.

اصولاً پایه گذاری علم منطبق بر همین اساس بود همان طور که «مرحوم حاجی سبزواری» در منظومه منطبق می فرماید:

قانون آلی یقی رعایتته

عَنْ خَطَأِ الْفِكْرِ وَ هَذَا غَايَتُهُ

هدف از تدوین علم منطبق که بنیان گذار آن ارسطو است پیشگیری از خطای در فکر بود، چرا که فکر انسان خطاپذیر است و همانطور که نمونه هایی از آن ذکر شد گاهی دچار خطا می شود.

ص: ۷۶

با توجه به آن چه ذکر شد و با توجه به این که قانون کامل و جامع، قانونی است که با فطرت بشر و با همه نوامیس خلقت و کلیه سنن طبیعت هماهنگ باشد (مانند آیین نامه راهنمایی و رانندگی و جدول بندی های خیابان ها، که متخصصین همه آن ها را هماهنگ با سیر طبیعی اتومبیل ها تنظیم می کنند)، لازم است قانون گذار از کلیه روابط و پیوستگی های موجودات و تأثیر و تأثیری که جهان خارج و جسم و جان ما در یکدیگر دارد، از همه استعدادها و شایستگی هایی که در افراد یا جامعه هست، از همه اصولی که می تواند انسان را به کمال مطلوب برساند، از موانعی که سر راه تکامل انسان قرار دارد و از خواص اشیاء و بازتاب اعمال، آگاهی کامل داشته باشد.

بشری که از هیچ کدام از اعماق زمین و طبقات آسمان و اسرار پیچیده روح و ریزه کاری های آفرینش اعضاء و جوارح بدن و ارتباط انسان و جهان و عوامل قرب به خدا و موجبات ارتقاء مقام در عالم آخرت و ... خبر ندارد، چگونه می تواند قانون گذار باشد و با این عقل نارسا قانون کارسازی را تدوین نماید؟!

بشر با این همه تضاد افکار چگونه می تواند مطمئن باشد که قانون مورد نظرش مفید و توأم با مصلحت است. بعلاوه اگر هرکس قرار باشد با عقل خود قانونی را وضع و اجرا نماید هرچ و مرج به وجود خواهد آمد. ناگفته نماند که منشأ اکثر مشکلات جامعه نیز همین

اختلاف نظرها است.

جای بسی شگفتی است که چگونه بشر به خود جرأت قانون گذاری در احکام الهی می دهد در حالی که حتی خیر و صلاح خود را نمی داند و نفع و ضرر خود را تشخیص نمی دهد، همان طوری که در قرآن می فرماید:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱)

جنگ (با کفار) بر شما واجب شده است با این که آن را ناخوش دارید، چه بسیار چیزی را نپسندید در حالی که آن برای شما خوب است و چه بسیار چیزی را دوست می دارید در صورتی که برای شما بد است، خدا می داند و شما نمی دانید.

از این آیه کریمه به وضوح کشف می شود که شرط اساسی قانون گذاری «علم» است.

ص: ۷۸



## ه. بکار گرفتن نیروها برای کشف مجهولات

نیروهای فراوان و هزینه های سنگینی در مجامع علمی جهان برای کشف مجهولات و اسرار معنوی و مادی نظام عالم هستی به کار گرفته می شود و اگر همه چیز برای انسان ها کشف شده بود، صرف آن همه هزینه بیهوده و هدر دادن آن همه نیرو غیر عقلانی بود.

## و. اقرار و اعتراف دانشمندان

از همه مهم تر اکثر دانشمندان بزرگ و منصف، پس از رسیدن به اوج مراحل علمی ناچار شدند به جهل خود شجاعانه اعتراف کنند، که خود نیاز به کتاب جداگانه ای دارد. از باب نمونه، «کامیل فلاماریون» در کتاب خود «قوای طبیعت مجهوله» در باب محدودیت دانش بشر می نویسد:

«.... ما فکر می کنیم، لکن حقیقت فکر چیست؟ کسی قدرت جواب این سؤال را ندارد. ما راه می رویم اما حقیقت فعالیت و کارهای عضلات چگونه است؟ کسی نمی داند.

من می دانم اراده من نیرویی غیر مادی است، (بلکه تمام خواص روحی من غیر مادی است)، با این حال

هر موقع که اراده می‌کنم دستم را بلند کنم می‌بینم اراده ام، ماده ام را حرکت می‌دهد، اما چگونه و با چه واسطه اراده ام دستم را حرکت می‌دهد؟ و اراده مجرد، تعلق به ماده می‌گیرد؟ کسی پیدا نمی‌شود جواب این سؤال را نیز بدهد؟ به من بگویید چگونه اعصاب بصری، صور خارجی را به فکر انتقال می‌دهد؟ حقیقت این فکر چگونه ادراک می‌شود؟ محل آن کجاست؟ فعالیت مغزی چگونه صورت می‌گیرد و حقیقت آن چیست؟ می‌توانم از این قبیل سؤالات را تا ده سال بر شما متوجه کنم، در حالی که بزرگترین دانشمندان و متفکرین شما نمی‌توانند کوچکترین سؤالاتم را پاسخ گویند...» (۱)

## غرور علمی

یکی از خصوصیات روحی بشر به طوری که از قرآن کریم استفاده می‌شود آن است که هرگاه انسان خود را از جهت اقتصادی یا علمی و جز این‌ها بی‌نیاز ببیند به خود مغرور شده، پا را از گلیم خود درازتر

ص: ۸۰

---

۱- به نقل از کتاب اسلام و حقوق بشر پاورقی صفحه ۳۰، تألیف زین العابدین قربانی.

می کند، قرآن می فرماید:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿١﴾»

باز انسان از کفر و طغیان نمی ایستد چون که به دارایی (دنیای ناچیز) می رسد غافل از این که اساس این قدرت ها سست و بی اعتبار است.

سالیانی دراز، بسیاری از فلاسفه که با فلسفه یونان آشنا بودند و مبانی فکری آن ها بر اساس آن فلسفه پایه گذاری شده بود، پاره ای از مسلمات دین مبین اسلام را انکار و یا توجیه می کردند، به جرم این که با باورهای علمی آن ها تطبیق نمی کرد. و شاید علت وجود آمدن علم کلام به همین دلیل بود که متکلمین مقید بودند معارف عقلی را با شرع تطبیق دهند، ولی فلاسفه مسأله عقلی و نظری را مورد بحث قرار می دادند چه با شرع منطبق می شد یا نمی شد.

هرگز فراموش نمی شود فلاسفه ای که تحت تأثیر «هیئت بطلمیوسی» (که بر اساس حدس پایه گذاری شده بود) قرار گرفته بودند چگونه به شدت معراج جسمانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را می کوبیدند و با استناد به این که رفتن به آسمان محال است (زیرا خرق و التیام لازم می آید) معراج جسمانی را جزء محالات تلقی می کردند؛ و روی

ص: ۸۱

همین اصل عده ای از آن‌ها اصل معراج و گروهی جسمانی بودن آن را منکر بودند، تا زمانی که ارکان هیئت بطلمیوسی در هم ریخت و در فضاشناسی، حسّ به جای حدس قرار گرفت و تلسکوپ‌ها اختراع شد و انسان‌ها عملاً به کُرات سفر کردند و معلوم شد آنان چه خیانتی به مقدّسات دین نمودند و چقدر از مسلمانان را نسبت به مسائل دینی سست و بی‌عقیده کردند که ریشه اصلی آن جهل به واقعیت بود.

و نیز از یاد نمی‌رود با «فرضیه داروین» که تنها در حد یک تئوری می‌توانست ارزش داشته باشد، چه تبلیغاتی بر ضدّ دین به راه انداختند و چه حقایقی را زیر پا گذاشتند، تا پس از چندی که دانشمندان دنیا، بی‌اعتباری این فرضیه را به اثبات رساندند؛ هنوز در خاطره‌ها باقی است.

قبل از به صحنه آمدن قانون «لاوازیه»، معاد و مسأله زنده شدن مردگان را به عنوان این که اعاده معدوم محال است و چیزی که از بین رفته است بازگشتن آن غیر ممکن است، به باد استهزاء و مسخره می‌گرفتند و بالاخره موجودات نامرئی، مانند ملائکه و جن و موجودات ذره بینی را از زبان وحی نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند چون دیده نمی‌شوند پس وجود ندارد تا وقتی که میکروسکپ‌ها به بازار آمد و بشر با چشم مسلح به عالم ذرّات راه یافت، معلوم شد ممکن است چیزهایی در عالم، وجود داشته باشد و چشم ما آن‌ها را نبیند و

ندیدن دلیل بر نبودن نیست.

تمام این قضاوت های بی مورد به خاطر جهل و نادانی بشر است و همه این اعتراضات بر اساس اطلاعات محدودی است که انسان ها را از مجهولات نامتناهی و غیر محدودش غافل می کند و به او جرأت اعتراض می دهد، همچنان که جهل ملائکه سبب شد که به خداوند عالم در مورد خلقت آدم اعتراض کنند و خداوند به آن ها فرمود:

«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱).

من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

یعنی اعتراض شما معلول جهل شما است خداوند در قرآن می فرماید:

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (۲).

هنگامی که پیامبران آن ها با معجزات روشن آمدند، به علم (ناچیزی) که نزدشان بود دل خوش کردند یعنی به استناد علم ناچیز خود وحی را به باد مسخره گرفتند.

و هنوز هم دیده می شود گروهی چشم انتظار یک نظریه یا یک

ص: ۸۳

---

۱- بقره / ۳۰.

۲- غافر(مؤمن) / ۸۳.

فرضیه اند که از غرَب برای آن ها به سوغات آورده، آن را به صورت چماقی بر سر دین فرود آورند و عجولانه فرضیه های تثبیت نشده را بر وحی ترجیح دهند و شگفتی در این است که اگر دانشمندان غربی از اعماق دریاها خبری بدهند و یا از کهکشان ها و تعداد ستارگان آماری دهند و لو مطابق واقع نباشد، چشم بسته می پذیرند ولی مسلمات وحی را با دیده انکار و تردید می نگرند!

### میزان درستی و نادرستی اندیشه ها

تنها چیزی که صحت و واقعیت داشتن اندیشه ها را تضمین می کند «قرآن» است، زیرا قرآن خود به صراحت اعلام می کند:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (۱).

در این کتاب آسمانی هیچ گونه شک و تردیدی راه ندارد.

و این ادعایی است که هیچ متفکر و اندیشمندی قدرت چنین ادعایی را نداشته و ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نیز قرآن را به عنوان میزان به پیروان خود معرفی کرده اند و به تعبیرات گوناگون، بی اعتباری احادیثی که با قرآن مخالفت دارد را اعلام کرده اند.

ص: ۸۴

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ما وَاَفَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ ما خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ».(۱)

آن چه با کتاب خدا موافق است آن را گرفته (و به آن عمل کنید) و آن چه که با کتاب خدا مخالف است آن را رها کنید.

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ».(۲)

هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد آن حدیث دروغ است.

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه ای که در منی ایراد کردند فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ! ما جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ ما جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ».(۳)

ای مردم آن چه از من به شما می رسد که موافق با قرآن باشد من آن را گفته ام و هر چه از من به شما رسید که مخالف قرآن باشد من آن را نگفته ام.

۴. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ص: ۸۵

---

۱- کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۶۹.

۲- کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۶۹.

۳- کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۶۹.

«ما أتاكم منّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يُصَدِّقُهُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ» (۱)

حدیثی که از ما به شما می رسد که کتاب خدا آن را تصدیق نکند باطل است.

### راز انکار یا توجیه معجزات

بعضی از علم زدگان قدیم که معجزات را با علوم ناقص خودشان نمی توانستند تطبیق دهند، صریحاً معجزات را انکار می نمودند.

«كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (۲)

هر چیزی را که احاطه علمی به آن نداشتند تکذیب و یا حمل بر سحر می نمودند.

«وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» (۳)

و اگر معجزه ای می دیدند، روبر می گرداندند و می گفتند که سحر دامنه داری است.

و اکنون که شیوه مبارزه با مذهب تغییر کرده و از مذهب بر ضدّ مذهب سوء استفاده می شود، علم گرایان به فکر توجیه معجزات و کرامات افتاده اند که هم به کفر و ارتداد متّهم نشوند و هم در واقع

ص: ۸۶

---

۱- کافی، محدّث کلینی ج ۱ ص ۶۹.

۲- یونس / ۳۹.

۳- قمر / ۲.



معجزات را نپذیرفته باشند و هر معجزه ای را به گونه ای هر چند واهی توجیه می کنند که زیر بار نیروهای ناشناخته خداوند نروند، که این خود بحث جداگانه و مفصلی را می طلبد. خدا در قرآن می فرماید:

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۱)

آنان که انحراف روحی دارند به دو جهت از متشابه قرآن پیروی می کنند، اول به خاطر فتنه جویی و دوم به خاطر یافتن تأویل آن (تأویلی که متناسب با اهداف و اهواء آن ها باشد)، در حالی که جز خدا و راسخون کسی تأویل آن را نمی داند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«وَ آخِرُ قَدْ تُسَيِّمِي عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلٌ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضَالِيلٌ مِنْ ضَلَالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكًا مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلٍ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ ...» (۲)

و دیگری خویش را دانشمند و عالم می داند، و چنین نیست

ص: ۸۷

---

۱- آل عمران / ۷.

۲- نهج البلاغه، سید رضی خطبه ۸۷.

او نادانی‌ها را از نادان فرا می‌گیرد و گمراهی‌ها را از گمراهان و برای مردم از رشته‌های غرور و خود فریبی و سخنان دروغ، دام‌ها قرار می‌دهد همان‌که قرآن را بر اندیشه‌ها و آراء شخصی خود حمل و حق را بر خواسته‌های خویش منطبق می‌کند.

در حالی که معجزات دو نقش مهم و اساسی را در مسائل اعتقادی ایفا می‌کند:

اول: قدرت، حاکمیت، سبب‌سازی و سبب‌سوزی خداوند را به اثبات می‌رساند.

دوم: بزرگترین دلیل بر حقیقت انبیاء و اوصیاء و گویاترین سند برای رسالت و امامت آن‌ها است.

### **گناه وحی چیست؟**

نمی‌دانیم آنان که برای وحی اعلام جرم می‌کنند و بالاخره آن‌ها را در محکمه عقل خویش محکوم و زندانی می‌کنند، آیا به خاطر آن است که وحی محدودیت آفرین است و از انسان‌های افسار گسیخته سلب آزادی می‌کند و نیروهای غضب و شهوت آن‌ها را مهار می‌کند؟!

باید بگوییم عقل نیز اگر آلوده نباشد و حجاب‌های نفسانی آن را از

کار نینداخته باشد شریک جرم وحی است و آن نیز باید هم چنان محکوم گردد، زیرا عقل گرایان اگر بار سنگین قانون گذاری را به دوش عقل بگذارند، عقل نیز محدودیت آفرین است، چون قانون نیز چیزی جز مرزبندی نیست و بالاخره بسیاری از آزادی ها را محدود می کند.

و اگر جرم وحی آن است که دوران آن سپری شده و امروز اقتضای پذیرش آن را ندارد و وحی در رابطه با زمان جاهلیت بوده و با رشد و آگاهی جامعه، جایی برای حاکمیت وحی باقی نمانده است، آن گاه باید بینیم اگر با رشد جوامع بشری آثار جاهلیت محو شده و اثری از عقائد، اخلاق و عملکرد مردم جاهلی دیده نمی شود، در این صورت ما نیز با وحی وداع نموده، حاکمیت را به عقل وا می گذاریم.

ولی متأسفانه به وضوح می بینیم که نه تنها آثار جاهلیت محو نشده، که تمام انحرافات جاهلیت را در چهره جامعه امروز به مراتب بیش تر و گسترده تر و مدرن تر می بینیم؛ کدام یک از ویژگی های جاهلیت، آن روز بوده است که امروز نیست؟ و بدین جهت است که یک نویسنده مصری کتابی با عنوان «جاهلیه القرن العشرين» (جاهلیت قرن بیستم) نوشته و این دو زمان را با هم مقایسه کرده است. اگر آمار جنایت های جامعه جهان امروز را بررسی کنیم، قطعاً به این نتیجه خواهیم رسید که ضرورت و نیاز به وحی، امروز هزارها

برابر بیش از دوران جاهلیت است. بر همین اساس دانشمندان امروز به این نتیجه رسیده اند که نه تنها دوران دین و وحی سپری نشده، بلکه تنها درمان دردهای غیر قابل علاج جامعه، همان دین الهی و حاکمیت پروردگار جهان است.

### موضع گیری شدید اهل بیت علیهم السلام در مقابل بدعت و قیاس

مبارزه شدیدی که در مآخذ اسلامی با بدعت و قیاس انجام گرفته، بهترین دلیل بر عدم جواز مداخله عقل در احکام الهی است. از باب نمونه موارد ذیل را بیان می کنیم:

در مورد بدعت، حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

«إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ.

وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَ لَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرُجَانِ فَهَذَا كَيْفَ يَسْتَوَلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُوا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى. (۱)

ص: ۹۰

همواره آغاز پیدایش فتنه ها، پیروی از هوس های آلوده و احکام و قوانین مجعول و من درآوردی است که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف آیین حق به حمایت از آن بر می خیزند.

اگر باطل از حق جدا می گردید، بر آنان که پی جوی حقیقت اند پوشیده نمی ماند؛ و چنانچه حق از باطل خالص می شد زبان معاندان از آن قطع می گردید؛ ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند، اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده اند نجات می یابند.

و در مورد قیاس از امام صادق علیه السلام نقل شد که فرمود:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ» (۱).

همانا با عقل های ناقص نمی توان به دین خدا دست یافت.

«السُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مُجْحَقَ الدِّينِ» (۲).

### کارائی عقل در احکام الهی

از آن چه که گذشت به این نتیجه می رسیم که نقش عقل در مورد

ص: ۹۱

---

۱- بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲ ص ۳۰۳.

۲- کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۵۷ باب البدع و الرأي و المقایس ح ۱۵.

احکام الهی تنها کشف و شناسائی احکام است، البته با ضوابطی که در علم اصول برای آن ذکر شده، و مجاز نیست در حریم و محدوده وحی قدم گذارد.

بنابراین، نه حق جعل و تشریح دارد، نه حق نسخ و نقض. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز که عقل کل و تربیت شده وحی است به حسب ظاهر به خود اجازه نمی دهد به اتکاء عقل و تشخیص خود حکمی صادر کند، همان گونه که در مورد تغییر قبله، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با آن که به توجّه به سوی کعبه در نماز به شدت علاقمند بود، اقدام به چنین عملی نکرد و پیوسته در انتظار وحی بود، تا بالاخره از طرف خداوند حکم تغییر قبله به این صورت به وی ابلاغ شد:

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (۱)

ما توجّه تو را بر آسمان به انتظار وحی و تغییر قبله می نگریم و تو را به قبله ای که بدان خوشنود شوی بگردانیم پس رو کن به طرف مسجد الحرام. و صلی الله علی محمد و آله أجمعین.

ص: ۹۲

صراط مستقيم

اشاره

ص: ۹۳





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ. رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْلِبْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُقَرَّبِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ وَ شَفِيعِ الْمَيِّدِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَّعْنُ الدَائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَ مُخَالِفِيهِمْ وَ مُعَانِدِيهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

### مذهب عليه مذهب

خطرناک ترین مبارزه هائی که با مذهب شده است و می شود مبارزاتی است که به اسم مذهب با مذهب صورت می گیرد. همان طور که خود آن ها اسمش را هم «مذهب علیه مذهب»

ص: ۹۵

---

۱- متن سخنرانی مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره در تاریخ چهارشنبه ۲۲ / ۵ / ۱۳۷۶.

گذاشته اند، یعنی چون مذهب در اعماق جان مردم ریشه دارد و در فطرت مردم است لذا مبارزه با آن موفقیت پذیر نیست، ولی چنانچه رنگ مذهبی به افکار و عقائدشان بدهند، زودتر موفق می شوند.

و اول گروهی که به این گونه مبارزات پرداخته صوفیه بوده و هستند، که با ذکر خدا و به اسم عرفان (عرفان یعنی شناخت خدا) با ریشه و اساس مذهب، مبارزه می کنند. البته گاهی با تصوّف مبارزه شده و این ها پشت پرده رفته اند، ولی استعمارگران زمینه ها را مجدداً مساعد کرده اند و می کنند و این ها به تلاش می افتند و باز همان افکار صوفیانه را زنده می کنند، اما تقویت تصوّف از جانب استعمار هم به این دلیل است که استعمار، خواهان ریشه کن کردن مذهب است و بهترین راه برای این هدف آن است که از راه مذهب بجنگند و مبارزه کنند.

### **تکرار شبهات قدیمی**

در گذشته و قرون قبل مطالبی بوده، آن مسائل با یک مقدار اضافاتی دو مرتبه تجدید شده و از شرق به غرب رفته و اسمش را عوض کرده اند و مجدداً به شرق مراجعت کرده است.

البته این معنی را می دانید گروه ها در هر رشته ای از علوم که وارد

بحث می شوند معمولاً اختلاف نظریه پیدا می کنند؛ مثلاً در کتب ادبیات، نحویین دو دسته می شوند، یک عده کوفی و یک عده بصری. طبیعی است اختلاف نظر پیدا می شود.

یا در ریشه های مذهبی یک عده شیعه می شوند و یک عده سنی.

متکلمین نیز دو دسته می شوند؛ بعضی اشاعره می شوند و بعض دیگر معتزله.

باز فقهاء هم دو دسته می شوند؛ یک دسته اخباری و دسته دیگر اصولی می شوند و اصولی ها نیز دو فرقه می شوند؛ یک عده از آن ها مصوبه اند و یک عده دیگر مخطئه.

معمولاً در تمام رشته ها این اختلافات هست، که فلسفه هم از آن مبرا نیست، یک عده تابع دلائل عقلی هستند که از این ها تعبیر به فلاسفه مشاء می کنند و عده دیگری می گویند باید از طریق الهامات غیبی راه را پیدا بکنیم، و این ها را اشراقیین می گویند.

و اهل تصوف هم می گویند ما ادله عقل را قبول نداریم و حاکمیت عقل را منکرند. مولوی از آن افرادی است که تابع این مکتب است. برای کامل روشن شدن مطلب به یک مورد اشاره می کنم:

او در تمثیل ید طولائی دارد، مثال می زند مثل رومی ها و چینی ها که در نقاشی با هم مسابقه گذاشتند، چینی ها در نقاشی مسلط بودند

ولی رومی‌ها آن تسلط را نداشتند، قرار مسابقه گذاشتند و سالنی را انتخاب کردند، نصف این سالن را در اختیار رومی‌ها گذاشتند و نصف دیگرش را در اختیار چینی‌ها و دیواری بین آن‌ها قرار دادند، تا بعد دیوار را از وسط سالن بردارند و نقاشی‌ها را با هم مقایسه کنند، ببینند کدام بهتر نقاشی کرده‌اند، نه رومی‌ها می‌دانستند چینی‌ها چه می‌کنند و نه چینی‌ها از عملکرد رومیان آگاه بودند. شروع کردند و هر کدام مشغول به کار شدند، چینی‌ها زحمت فراوان کشیدند و هر چه قدرت داشتند برای یک نقاشی بسیار سطح بالا صرف کردند و رومی‌ها هم این طرف مشغول بودند اما نقاشی نمی‌کردند بلکه سالنی که در اختیارشان بود را آئینه کاری می‌کردند. بعد که دیوار را برداشتند تمام نقش و نگارهایی که چینی‌ها بر روی دیوار نقاشی کرده بودند در این آئینه‌ها منعکس شد بدون این که رومی‌ها زحمت نقاشی به خود بدهند.

مولوی می‌گوید، انسان باید قلبش را مثل آئینه صاف کند تا انوار الهی در آن درخشش پیدا کند، این‌ها تابع این مسلک هستند. (۱)

ص: ۹۸

---

۱- مثنوی، دفتر اول، قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری.

فلاسفه که پیرو عقل بوده و برای عقل حاکمیت قائل بودند، گفتند: ممکن است عقل اشتباه بکند، انسان جایز الخطا است، از کجا بفهمیم که این حکم عقلی صحیح است یا باطل؟ میزان می خواهد.

خلاصه با قدرت فکری ارسطو علم منطق را (که او را میزان می نامند) تدوین کردند و می گفتند اگر کسی علم منطق را رعایت کند دیگر خطا در استدلال هایش راه نمی یابد.

حاجی سبزواری می فرماید:

قَانُونُ آلِي يَقِي رِعَايَتَهُ

عَنْ خَطَا الفِكْرِ وَ هَذَا غَايَتُهُ

تا آن جا که می فرماید:

أَلْفَهُ الحَكِيمُ رَسْطَالِيْسُ

مِيرَاثُ ذِي القَرْوَيْنِ القِدِّيْسُ

وَ المُلْهُمُ المُبْتَدِعُ القَدِيمُ

حَقُّ عَلِيمٌ مَنَّهُ عَظِيمٌ

او می گوید: ارسطو آمد و منطق را درست کرد، به نام علم میزان، که حق و باطل افکار را با منطق بسنجند.

این ها راهشان را رفتند، نوبت رسید به آقایان اهل اشراق، گفتند: ما تابع الهامات قلبی هستیم، هر چه به قلبمان القاء شد همان حق است. آن وقت سؤال پیش آمد که به قلب من چیزی القاء می شود، به قلب شما خلافتش القاء می شود، و به قلب شخص سوّمی مطلب

دیگری القاء می شود ممکن است به تعداد نفرات مختلف، القاءات مختلف باشد، حال کدامشان حق است؟

این ها باید یکی از سه جواب را بدهند:

یا بگویند تمام آن چه که به قلب القاء می شود باطل است، که اگر این را بگویند باید سفره مکتبشان را برچینند و دیگر نمی توانند ادعا کنند که ما تابع القاءات قلبی هستیم، چون همه اش باطل است.

یا باید بگویند بعضی از آن ها درست است و بعضی دیگر باطل. که اگر بخواهند چنین بگویند، می گوئیم: میزانش چیست؟ این ها فکر نکردند که میزان حق و باطل آن چیست. و مثل فلاسفه مشاء یک علمی را ابداع نکردند که بتوانند بین القاءات حق و باطل را تشخیص بدهند، لذا تنها راهی که برای آن ها ماند این بود که بگویند هر چه به قلب هر کس خطور کرد حق است.

آن که به قلبش خطور کرده خدا پرستد حق است، آن که به قلبش خطور کرده مسیحی باشد حق است، آن که به قلبش خطور کرده یهودی باشد حق است، آن که به قلبش خطور کرده بت پرستد حق است، آن که به قلبش خطور کرده گوساله پرستد حق است، آن که بودائستد حق است، آن که گبر است او حق است. یعنی هر که هر عقیده و هر فکری به قلبش القاء شد، می شود حق...

ص: ۱۰۰

آن وقت در این جا چند اسم می شود برایش گذاشت:

یکی «کثرت گرائی» در مقابل «بنیاد گرائی». بنیاد گرا می گوید: یک راه حق و بقیه اش باطل است، ولی کثرت گرا می گوید: همه اش حق است. می خواهی سنی باش، می خواهی شیعه! می خواهی زیدی باش، می خواهی اسماعیلی! می خواهی حنفی باش، می خواهی مالکی یا حنبلی هر راهی که دلت می خواهد برو!

اسم دیگر آن را، باید بگوئیم: «تساهل دینی»، یعنی بی قیودی، هر چه شد، شد. مقتید به مسلک و مذهب خاصی نیست، این اسمش تساهل دینی است.

اسم دیگر آن، «همه دینی» است، آن ها اول معتقد به همه خدائی هستند بعد هم معتقد می شوند به همه دینی. هر چیز را می گویند خداست، و هر دینی را هم می گویند بر حق است؛ حدّ و مرز ندارد. که در نتیجه یعنی هیچ! همه یعنی هیچ کدام! کما این که ابن عربی و همه پیروانش در حرف هایشان می گویند: هیچ...

## سیری در کلمات کثرت گرایان

اکنون من عین عبارات ابن عربی را برایتان بیان می کنم، توجه کنید ببینید بالاخره همه دینی و کثرت گرائی منتهی می شود به هیچ دینی و بی دینی.

ابن عربی اشعاری دارد، می گوید:

لَقَدْ كُنْتُ قَبْلَ الْيَوْمِ أَنْكَرْتُ صَاحِبِي

إِذَا لَمْ يَكُنْ دِينِي إِلَى دِينِهِ دَانَ

جلوتر کسانی که همنشین من بودند، اگر دین دیگری داشتند، من انکار می کردم، مثلاً من سنی و او شیعه بود، او را رد می کردم.

وَ أَصْبَحَ قَلْبِي قَابِلًا كُلِّ صُورِهِ

فَمَرَعِي لِعِزْلَانٍ وَ دَيْرًا لِرُهْبَانِ

و حال آن که امروز دیگر عقیده ام عوض شده، هر صورتی که به قلب من القاء بشود، می پذیرم و قلب من، هم یک بیشه ایست که آهوها در آن زندگی می کنند، و هم یک دیری است که مسیحی ها در آن عبادت می کنند.

وَ مَعْبَدَ أوثَانٍ وَ كَعْبَةَ طَائِفِ

وَ الْوَاخِ تَوْرَاهِ وَ مُصْحَفِ قُرْآنِ

الآن قلب من معبد بت ها است، یعنی دل من، هم بتکده است و هم کعبه برای کسانی که طواف می کنند. سینه من، هم صفحاتی است از تورات و هم اوراقی است از قرآن، همه چیز یکی است، فرقی نمی کند.



أَدِينُ بِدِينِ الْحُبِّ كَيْفَ تَوَجَّهَتْ

رَكَابُهُ فَالْحُبُّ دِينِي وَ إيماني (۱)

تنها چیزی که برای من مطرح است، عشق و محبت است، بقیه اش حرف است، خدا و بت و کعبه و بتخانه و قرآن و تورات و انجیل و ... این ها مطرح نیست.

این نظر یک شخصیت بزرگ عرفانی است که صیت شهرتش جهان گیر است.

عبارت عجیب دیگری از ابن عربی نقل می کنند که می گوید:

«فَمَنْ أَرَادَ الْعُتُورَ عَلَى هَذِهِ الْحِكْمَةِ الْإِلْيَاسِيَّةِ...»

هر کسی که مایل است آگاهی بر حکمت الیاسی پیدا بکند.

«... فَلْيُنزِلْ مِنْ حُكْمِ عَقْلِهِ إِلَى شَهْوَتِهِ لِيَكُونَ حَيَوَانًا مُطْلَقًا حَتَّى يَكْشِفَ مَا تَكْشِفُهُ كُلُّ دَائِيَّةٍ» (۲)

می باید حکم عقل را بگذارد کنار، بیاید به طرف دل تا بشود یک حیوان یک پارچه، هر چه را هر جنبه ای دریافت کرد او هم دریافت می کند.

این ها آمدند به جنگ عقل، اول عقل را محکم کوبیدند که یک وقت با قدرت عقل این ها را محکوم نکنند، بعد هم پیروی از کثرت

ص: ۱۰۳

---

۱- ترجمان الاشواق ص ۴۳ و ۴۴ طبع بیروت ۱۳۸۱ق.

۲- فصوص الحکم ص ۱۸۶ فص حکمه ایناسیه فی کلمه الیاسیه طبع تهران ۱۳۷۵ش.

دینی را دنبال کردند.

و اما چند نکته است که در مبارزه با عقل دارند.

مولوی عقل را بی اعتبار کرده، می گوید:

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین، سخت بی تمکین بود(۱)

یعنی کسانی که استدلال عقلی می کنند، مثل آدم هایی هستند که پایشان، پای چوبی است، پای اصلی نیست. پای چوبی هم که اعتبار ندارد، پس دلائل عقلی هم اعتبار ندارد.

و جالب این است که خود این شعر یک استدلال عقلی و منطقی است، می گوید: پای استدلالیان چوبین بود (صغری ، پای چوبین سخت بی تمکین بود (کبری پس پای استدلالیان بی تمکین بود (نتیجه).

شما که با عقل مبارزه می کنی خودت صغری و کبری می چینی و شکل اول تشکیل می دهی و استدلال می کنی، پس این شعر هم به قول خودت بی اعتبار است.

از آن طرف توهین می کند به مقام عقل، می گوید:

ص: ۱۰۴

هم مزاج خر شدست این عقل پست

فکرش این که، چون علف آرد بدست (۱)

عقل را به خر تشبیه می کند و آن هم می گوید عقل پست، و بعد هم می گوید عقلی که همیشه به فکر علف است. حال این کدام عقلی است که به فکر علف است، محلّ بحث است، که اصلاً روی چه حسابی این مطلب گفته شده!

سعدی می گوید:

زان گه که عشق دست تطاول دراز کرد

معلوم شد که عقل ندارد کفایتی (۲)

قائل است که اصلاً عقل کفایتی ندارد.

سنائی می گوید:

چند از عقل ترّهات انگیز

چند از این طبع و چرخ رنگ آمیز (۳)

عقل را منشأ ترّهات و حرف های بیهوده می داند.

شاه نعمت الله ولی می گوید:

ص: ۱۰۵

---

۱- مثنوی، دفتر دوم، پرسیدن موسی علیه السلام از حق تعالی سرّ غلبه ظالمان.

۲- دیوان اشعار، غزلیات شماره ۵۳۱.

۳- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، باب اول، در توحید باری تعالی.

عاشق شو و عقل را رها کن

کز عقل دنی، وفا نیابی (۱)

اصولاً بحث کفر و اسلام در مقام عرفان مطرح نیست. آدم عارف دیگر برایش اهمیتی ندارد که این یهودی است یا مسیحی است یا بت پرست.

ملای رومی در اشعارش می گوید:

از کفر و از اسلام برون، صحرائیست

ما را به میان آن فضا، سودائیت

عارف چو بدان رسی، سر را بنهد

نه کفر نه اسلام، نه آن جا، جائیست (۲)

خیلی عجیب است! موقعی که شرح فصوص را می خوانیم، می گوید: اصلاً جناب موسی که به برادرش هارون اعتراض کرد چرا گذاشتی این ها گوساله پرستند، نمی خواست بگوید که گوساله را نمی توانند پرستند، بلکه می خواست بگوید چرا نگذاشتی این ها گوساله را به عنوان خدا پرستش کنند. (۳)

انسان مبهوت می شود از این سبک تفکری که به اسم دین و به اسم عرفان مطرح می شود!

ص: ۱۰۶

---

۱- دیوان اشعار، شماره ۶۴۷.

۲- دیوان شمس، قسمت دوم.

۳- ممد الهمم ص ۵۱۴.

حافظ می گوید:

همه کس طالب یارند، چه هوشیار، چه مست

همه جا خانه عشق است، چه مسجد، چه کنشت (۱)

می گوید: ما کاری نداریم این جا که می رویم مسجد است یا مرکزی است که کفار در آن عبادت می کنند، یعنی برای ما مسجد و کلیسا و ... فرقی نمی کند.

شبستری در شرح گلشن راز می گوید:

چو برخیزد تو را این پرده از پیش

نماند دین و آئین، مذهب و کیش (۲)

پرده ها که برداشته شود، کیش و مذهب مطرح نیست.

مسلمان گر بدانستی که بت چیست؟

بدانستی که دین در بت پرستیست (۳)

منصور حلاج قبله عارفان (که توقع از جانب حضرت بقیه الله در مذمت و لعنش رسیده است) (۴) صریح می گوید:

اکنون که پنجاه ساله هستم، تا بحال هیچ مذهب نگرفته ام. (۵)

ص: ۱۰۷

---

۱- دیوان اشعار، غزلیات شماره ۸۰.

۲- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، سؤال از ماهیت.

۳- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، سؤال از معنی بت و زنار و ترسایی.

۴- بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۵۱ ص ۳۷۰ باب ۱۷.

۵- تذکره الأولیاء، عطار ص ۵۸۶.

پس همه دینی یعنی هیچ دینی. منتهی اول مانند ابن عربی همه ادیان را مطرح می کنند، بعد هم خبری جایی نیست.

کدام دین؟! کدام آئین؟! مذهب کجا؟! این حرف ها مطرح نیست، همه با هم برادر و برابرند.

و ابن روزبهان هم (که متأسفانه اصفهانی و از ناصبی های درجه یک بوده است و مرحوم قاضی نور الله از او تعبیر به زبال اصفهانی می کند) در کتابی به نام «عبر العاشقین» می گوید:

«کفر و دین از سرای عشق محجوب است».(۱)

یعنی وقتی که انسان افتاد در وادی عشق، دیگر کفر و دین برایش مطرح نیست.

### چهره جدید تصوف

این مکتب از شرق آرام آرام به غرب رفت و طرفدارانی پیدا کرد و می دانید که غرب بستر بی دینی است، بستر ضد مذهب و تخمدان کفر است. آن ها خودشان لاابالی گری و آزادی مطلق را دوست دارند، کشورهای شرقی را هم به آزادی و لاابالی گری دعوت می کنند و بهترین مکتبی که درس لاابالی گری به این ها می دهد، مکتب تصوف

ص: ۱۰۸

---

۱- عبر العاشقین ص ۱۴۴.

است. تصوّف با این توجیهی که بیان کردم به غرب رفت و طرفدارانی پیدا کرد.

و دیگر آن که در مکتب تصوّف وقتی انسان به کمال رسید، دیگر نه نماز، نه روزه، نه حجّ، نه زکات، تکلیف به کلی ساقط می شود. می گوئیم: چرا؟ می گویند: کسی که دیوانه می شود دیگر تکلیف ندارد!

سؤال: آقایان متصوّفه! شما که می گوئید اگر آدمی به مقام بلند و والای عرفانی رسید، دیگر می شود دیوانه و تکلیف ندارد، آیا می شود سر سفره یک دیوانه نشست و اموالش را خورد؟!

چطور برای وقتی که می خواهد نماز بخواند، می گوئید: دیوانه است و تکلیف ندارد، ولی وقتی سفره می اندازد، آن هم سفره های رنگین، سر سفره اش می روید و غذایش را می خورید! در عبادت کردن خدا، دیوانه است تکلیف ندارد، ولی در مسائل مادی و شکم پرستی از عقل عقلاست، می شود رفت و سورش را خورد ...

لذا تکلیف که نیست، دین هم که هر چه دلت بخواهد! هر راهی که می خواهی بروی برو! این را گفتند: «کثرت گرائی تصوّف» و گفتند: «پلورالیسم».

یک دانشمند غربی هم پیدا شد به اسم «پروفسور ریچاردز

گلین» (۱) (رئیس دپارتمان تحقیقات دینی دانشگاه استرلینگ) و کتابی نوشت به اسم «به سوی یک الهیات چند دینی» (۲)، بعد از نوشتن این کتاب هم یک مقاله مفصل که محصول کتابش بود، تألیف کرد و این مقاله در دنیا پخش شد، آن وقت صوفی های ایران و روشنفکر مآب های غرب زده بی دین آن را ترجمه کردند. اسمش را چه بگذارند؟! «صراط های مستقیم».

او می گوید: به هر کانالی می خواهی بروی برو، راه مستقیم است و این یعنی موضع گیری در مقابل صریح قرآن.

تمام قرآن در سوره حمد خلاصه می شود و سوره حمد قسمت معظمش کفر ستیزی است:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»

خدا سه صراط را معرفی می کند: اول صراط مستقیم، دوم صراط مغضوب علیهم، سوم صراط ضالین. نماز گزار از خدا می خواهد، خدایا! یک راه را به ما نشان بده که آن «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» باشد، و آن دو راه دیگر مستقیم نیست و من نمی خواهم. این در متن

ص: ۱۱۰

---

Richards Glyn – ۱

Towards a Theology of religions – ۲



قرآن است ولی شما می گویی صراطهای مستقیم، این درست موضع گیری در مقابل قرآن است. «مغضوب علیهم» یهودند، و «ضالین» مسیحیون، اسلام صراط مستقیم است.

ما می گوئیم فقط اسلام:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (۱)

چطور در مقابل صریح قرآن که آن همه کفر ستیزی دارد، آن همه از بت ها و بت پرستان مذمت و آن ها را تهدید به عذاب الهی می کند، موضع گیری می کنید؟! اصلاً فلسفه بعثت انبیاء مبارزه با صراطهای انحرافی و هدایت کردن مردم به سوی صراط مستقیم است.

با تمام این ها مبارزه کردن؟! و این حقایق را زیر پا گذاشتن!؟

قرآن مناظره های ابراهیم علیه السلام با نمرود را نقل می کند، مناظره های حضرت موسی علیه السلام با فرعون را نقل می کند. اگر قرار است تمام صراطها صراط مستقیم باشد، ما به ابراهیم علیه السلام اعتراض می کنیم: تو چه کار داشتی با نمرود؟! چرا محاجه با نمرود کردی؟! به موسی علیه السلام اعتراض می کنیم، می گوئیم: چرا با فرعون مبارزه و محاجه نمودی؟!؟

همانطوری که مولوی با آن داستان عجیب و غریب به موسی علیه السلام اعتراض می کند:

ص: ۱۱۱

دید موسی یک شبانی را به راه

کو همی گفت ای خدا و ای اله (۱)

که همین را سند کرده اند.

این آقایان از یک طرف می گویند: کسی که در مشرب اشراق وارد شد و قرار شد پیرو تکثر دینی باشد، قول احدی برایش حجّت نیست؛ فقط اشراقات و الهامات قلبی، همان طوری که در متن مقاله شان نوشته اند، دو صفحه آن طرف تر می گوید: قول مثنوی حجّت است. یک بام و دو هوا؟! دو صفحه بعد چطور قول مثنوی حجّت می شود؟! این داستان «دید موسی یک شبانی را به راه» که مولوی نقل کرده، سندش کجاست؟! مأخذش چیست؟! در کدام کتاب آسمانی و در کدام روایت متواتره است، که یک سند محکم برای تکثر دینی شده؟! این معقول است یک شبانی را که بیراهه می رود و خدا را دارای دست و پا می داند، موسی علیه السلام هدایتش نکند و بگذارد همین طور به راه کجش ادامه بدهد؟! پس فلسفه بعثت انبیاء چیست؟!

### ضدّ و نقیض ها

می گویند ما تکثر دینی را مطرح می کنیم به خاطر این که بین مردم

ص: ۱۱۲

---

۱- مثنوی، دفتر دوّم، انکار کردن موسی علیه السلام بر مناجات شبان.

دنیا صلح و صفا و یگانگی بشود. یک تعبیر راجع به عقل دارد، یک تعبیر راجع به عشق، می گوید: عقل کثرت اندیش است ولی عشق وحدت کیش. یعنی آن هایی که تابع عشق بودند اختلاف نداشتند؟!

یکی از اختلافات ریشه دار عجیب در ایران، که هنوز هم سر و صدایش هست، دعوی حیدری و نعمتی بود. دو نفر از عرفای بزرگ، شاه حیدر و شاه نعمت الله ولی بودند، یک عدّه از ایرانی ها در مکتب عرفان، تابع شاه حیدر بودند، عدّه دیگری تابع شاه نعمت الله ولی. از تفریحات شاه عباس در قزوین این بود گروهی از این فرقه و گروهی از فرقه دیگر دعوت می کرد و به جنگ هم می انداخت تا دعوا کنند. در سراسر ایران و مخصوصاً در اصفهان هم این نزاع عجیب بود. این دو فرقه حتّی علامت هایشان با هم فرق می کرد. این است عشق وحدت کیش؟!

این همه فرقه گرایی که در تصوّف است در کدام مکتب می توان پیدا کرد؟! قادریّه، ذهبیّه، خاکساریّه، نعمت اللهی و ... به تعداد نفوس متصوّفه، فرقه گرائیست. شما که می خواهید وحدت درست کنید پس چرا هر کدام یک راهی می روید؟! ای کسانی که تابع عشق وحدت کیشید، و عقل کثرت اندیش را کنار می گذارید و می روید سراغ عشق، آن وقت این است وحدتتان؟! این طور وحدت درست می کنید؟! آن هم با استناد به حرف های مزخرف لا یعنی.

می گوید: «اگر قرار باشد که تمام مردم دنیا منحرف باشند به جز شیعه اثنی عشری، پس این اسم «الهادی» چطور می شود؟! خدا مگر هادی نیست؟!»

صفت الهادی خدا را دیدی و صفت المّضّل خدا را نه!

«يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّ يَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا». (۱)

قرآن هدایتگر است و مّضّل.

محصول این مقاله را بیان می کنم، البتّه وقتی محصول مقاله را بیان کردم، اُنبياء عليهم السلام باید سفره شان را جمع کنند، علماء باید سفره شان را جمع کنند، تمام کسانی که رسمیت رهبری دینی دارند باید سفره هایشان را جمع کنند و در آخر خود این آقایانی که این مقاله ها را برای ارشاد مردم - به عقیده خودشان - می نویسند باید سفره شان را جمع کنند.

شما اگر همه طریق ها را حق می دانید، راه خود را بروید، چرا مقاله برای انحراف مردم می نویسید؟! مگر شما این مقاله ها را برای که نوشته اید؟ می خواهید یک عدّه از دانشجویها و جوان های مسلمان را منحرف کنید؟! چکارشان دارید؟! این راه انحرافی که دارند می روند، بروند. یا مسلمان اند یا گبرند یا مسیحی اند و یا یهودی. مگر شما همه

ص: ۱۱۴

این‌ها را حق نمی‌دانید؟ بگذارید بروند، شما چکاره‌اید؟ چه کسی می‌گوید مقاله‌های غربی و حرف‌های حلاج و ابن عربی و غیرهم را نشخوار کنید؟

(خدا به جوانان این مملکت از این عناصر خطرناک و مزدوری که این طور سم‌پاشی می‌کنند و افکار جوان‌های ما را از بین می‌برند رحم کند). آن عبارت خطرناک و عجیب، که در نهایت منجر به کفر و لاابالی‌گری است، را نقل می‌کنم و قضاوت را به عهده خود شما می‌گذارم:

«نه تشیع اسلام خالص و حق محض است، نه تسنن (گرچه پیروان این دو طریقه هر کدام در حق خود چنان رأیی دارند) نه اشعریّت حقّ مطلق است نه اعتزالیّت؛ نه فقه مالکی، نه فقه جعفری؛ نه تفسیر فخر رازی، نه تفسیر طباطبائی؛ نه زیدیه و نه وهابیه؛ نه همه مسلمانان در خداشناسی و پرستششان عاری و بری از شرکند، و نه همه مسیحیان درک دینی شان شرک آلود است. دنیا را هویت‌های ناخالص پر کرده‌اند، و چنان نیست که یک سو حقّ صریح خالص نشسته باشد و سوی دیگر ناحق غلیظ خالص»<sup>(۱)</sup>.

ص: ۱۱۵

این بر خلاف صریح قرآن است که

«فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (۱).

حق در مقابلش ضلالست و یک حق بیشتر نیست بقیه اش همه ضلالت است.

یک روایت هم بیان نمائیم، این روایت متواتر است و شیعه و سنی نقل کرده اند و از نظر اعتبارش بحثی نیست.

از مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، نقل می کند:

«قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله إنَّ أُمَّهَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ افْتَرَقَتْ أُمَّهَ عِيسَى بَعْدَهُ عَلَى اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ» (۲).

شنیدم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که فرمود: بعد از موسی یهودی ها هفتاد و یک فرقه شدند فقط یک فرقه اهل نجاتند و هفتاد فرقه در آتش و بعد از حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یک فرقه اهل نجات هستند و هفتاد و یک

ص: ۱۱۶

---

۱- یونس / ۳۲: بعد از حق دیگر چیزی غیر از گمراهی نیست.

۲- خصال، شیخ صدوق ج ۲ ص ۵۸۵ أبواب السبعین و ما فوقه ح ۱۲.

فرقه در آتش. امت من هم هفتاد و سه فرقه می شوند، یک فرقه اهل نجاتند و هفتاد و دو فرقه ضالّ و مضلّ هستند.

این فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله است، و این حرفی که آقایان می زنند مخالف صریح روایت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

ما با عقل به جنگ این آقایان نمی آئیم تا عقل ما را تخطئه کنند، ما با قرآن (که برهان قاطع است و شفای هر بیماری اعم از اعتقادی و قلبی و اخلاقیست) و روایات مسلمة رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنگ این ها می آئیم. ما یا باید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را کنار بگذاریم و بگوییم تمام این ها بیهوده است؛ یا سخنان خدا و رسول را قبول کنیم و این ها را از صحنه اسلام بیرونشان کنیم. بگوییم ما مسلمانییم و کاری با شما نداریم! شما هر چه می خواهی باش. مسلمان تابع قرآن است، مسلمان تابع رسول الله صلی الله علیه و آله است، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: یک فرقه حقّند، بقیه باطلند و شما می گوید همه حقّند.

حال یا آن ها درست می گویند یا پیغمبر صلی الله علیه و آله! اختیار با شما است هر کدام را می خواهید انتخاب کنید...

«و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین»

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ. رَبِّ أَسْرَحْ لِي صِدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُصْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي.

وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُقَرَّبِينَ، حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ وَ شَفِيعِ الْمُنْذَرِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَّعْنُ الدَائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَ مُخَالِفِيهِمْ وَ مُعَانِدِيهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

**خورشید ادیان**

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى

ص: ۱۱۸

---

۱- متن سخنرانی مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره در تاریخ چهارشنبه ۲۹ / ۵ / ۱۳۷۶.



«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۱)

خداوند همان کسی است که رسول خودش را فرستاد، که این رسول مردم را هدایت کند و خدا دین حق را هم بوسیله این پیغمبر به مردم ابلاغ کرد. بنابر این، دینی که پیغمبر اسلام ابلاغ کرده است، دین اسلام است و این دین طبق تعبیر قرآن، دین حق است.

چرا خداوند پیامبر اسلام را فرستاد؟!

«لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ».

زیرا این دین را بر تمام ادیان دیگر غلبه دهد ولو این که مشرکین هم ناراحت بشوند.

الف و لام «الدین»، الف و لام جنس است، و با کلمه «کل» مؤکد شده است.

دو نکته در این جا برای ما قابل توجه است.

نکته اول: این دین، دین حق است، کامل هم هست لذا دیگر احتیاجی به مکمل ندارد؛

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ

ص: ۱۱۹

لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱).

نکته دوّم: این دین سیطره و هیمنه بر همه ادیان دارد؛ یعنی این دین ناسخ تمام ادیان گذشته است و تا این دین هست نوبت به ادیان دیگر نمی رسد. از آن طرف قرآن می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ» (۲).

پیغمبر! تو برای همه مردم فرستاده شدی.

یعنی مسیحی ها هم باید بیایند زیر لوای اسلام، یهودی ها هم باید بیایند زیر لوای اسلام، مشرکین، صبیّی ها، و تمام قشرهای مختلف باید بیایند زیر لوای اسلام و غیر از این دین پذیرفته نیست؛

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (۳).

و این دین حاکمیت بر تمام ادیان دارد. یعنی امروز که خورشید اسلام طلوع کرده، تمام ادیان دیگر مانند ستارگان تحت الشعاع خورشیدند و در آسمان تشریح، دیگر نقشی نمی توانند داشته باشند. با این طلوع، تمام ادیان دیگر باید غروب کنند و معنای «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ» همین است. معنای «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» همین است، یعنی این دین باید بر همه ادیان غالب بشود و ادیان

ص: ۱۲۰

۱- مائده / ۳.

۲- سبأ / ۲۸.

۳- آل عمران / ۸۵.

دیگر نمی توانند نقشی داشته باشند.

## إمحاء باطل

مطلب دیگر این است که وقتی خدا می فرماید:

«فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ» (۱)

بعد از حق دیگر چیزی غیر از گمراهی نیست.

یعنی اگر گفتیم اسلام حق است، غیر از اسلام هر چه هست ضلال و گمراهی است.

پس ما طبق آیات کریمه قرآن نمی توانیم بگوییم غیر از یک دین که آن عبارت از دین مبین اسلام است، دین دیگری بر حق است؛ تمام آن ها دیگر گمراهی و ضلالت است و کسی حق ندارد دنبال ضلال برود، همه باید پیرو حق باشند، چون خاصیت حق این است وقتی آمد بقیه باید بروند؛

«إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (۲)

تعبیری که خود قرآن دارد، می گوید:

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» (۳)

ص: ۱۲۱

---

۱- یونس / ۳۲.

۲- اسراء / ۸۱: همانا باطل از میان رفتنی است.

۳- انبیاء / ۱۸.

آقایان در کتاب حدود و دیات فقه خوانده اند، ضرباتی که به مغز وارد می شود گاهی پوست سر را خراش می دهد و گاهی گوشت زیر پوست را هم می شکافد، گاهی به آن پرده که روی استخوان هست می رسد. گاهی هم آن پرده پاره می شود و به استخوان می رسد، گاهی استخوان فرق هم شکسته می شود و ضربت به دماغ می رسد. ضربه مغزی وقتی مهلک است که به دماغ برسد، دیگر قابل علاج نیست. این چنین ضربتی را می گویند «دامغه»، یعنی ضربت به مغز رسیده است.

قرآن می فرماید: در جریان حق و باطل، ما حق را به سر باطل می کوبیم و ضربت حق آنچنان به باطل اصابت می کند، که به دماغ باطل می رسد «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» باطل دیگر محو می شود. حساب حق و باطل این است.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (۱)

اگر کسی غیر از اسلام دین دیگری را طالب باشد، از او پذیرفته نیست.

مراجعه می کنیم به تاریخ زندگی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام می بینیم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله با یهود محاجه کرده است، با

ص: ۱۲۲

مسیحی ها محاجّه کرده است، با مشرکین و بت پرستان محاجّه کرده است، با تمام ارباب ادیان بحث و جدال داشته و دستور هم داشته است:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱)

کتاب احتجاجات مرحوم طبرسی قدس سره را که خواندید، متوجه می شوید ائمه علیهم السلام با ارباب ادیان مختلفه بحث و مناظره داشته اند.

امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام با دهریین و کسانی که اصلاً معتقد به خدا نبودند و با ارباب ملل و نحل، مناظرات و بحث ها داشتند.

در دوران امام صادق علیه السلام بازار بحث بسیار داغ بود، امام صادق علیه السلام با افراد گوناگون بحث ها داشتند. چرا؟!

حضرت رضاعلیه السلام در جلسه مأمون - علیه اللعنه - با سنی ها آن بحث های عجیب را داشتند؛ در آن جلسه که مأمون از تمام ارباب ادیان دعوت کرد، امام هشتم با همه این ها بحث و جدل داشتند، چرا؟!

اگر همه این ها بر حق بودند ما به پیغمبر صلی الله علیه و آله اعتراض داشتیم، به ائمه علیهم السلام اعتراض داشتیم، آقا این ها هر کدام راه حق را می روند، چه

ص: ۱۲۳

کار با این ها دارید؟! بگذارید بروند، چرا بحث می کنید؟! چرا مناظره می کنید؟!

این بزرگواران می خواستند حق را اثبات کنند و نسبت به باطل بی تفاوت نباشند؛ اگر باطل نبود که این ها بحث نمی کردند، می خواستند با باطل مبارزه کنند و از حریم اسلام و تشیع حمایت کنند و کردند. دست آخر هم خدا وعده می دهد:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» (۱)

آن دینی که خدا از آن راضی است، دین اسلام است؛

«وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۲)

آن دینی که باید جهانی بشود و همه مردم باید زیر لوای آن دین قرار بگیرند دین اسلام است. اگر حق نبود یا اسلام حق بود و دیگر ادیان هم حق بودند، دین معنی نداشت، «لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» معنی نداشت.

ص: ۱۲۴

---

۱- نور / ۵۵ : خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین گرداند، همچنان کسانی را که پیش از آنان بودند نیز جانشین [پیشینیان گرداند، و علاوه بر خلافت دین پسندیده آنان را تسلط و تمکین عطا فرماید.

۲- مائده / ۳.

پس به این نتیجه می‌رسیم که بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله یک دین بر حق بیشتر نیست و تمام ادیان، تمام نحله‌ها، تمام ملل باطلند و فقط اسلام حق است و بس. کسی مجاز نیست به غیر از دین اسلام دینی داشته باشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ملت اسلام هم هفتاد و سه فرقه می‌شوند، فقط یک فرقه حَقّند؛ آن را هم به اتفاق عامّه و خاصّه می‌فرماید:

«الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ» (۱).

### کفر ستیزی

بنابر این اسلام با غیر مسلمین سر جنگ دارد. کافی است شما سوره براءت را بخوانید؛ این سوره «بسم الله» ندارد. از همان اولش روشن است، اعلام جنگ است با مشرکین، اعلام جنگ است با اهل کتاب و موضع‌گیری‌های خیلی سختی دارد:

«وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (۲).

با مشرکین بجنگید.

«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (۳).

ص: ۱۲۵

---

۱- خصال، شیخ صدوق ج ۲ ص ۵۵۹

۲- توبه / ۳۶.

۳- توبه / ۵.

هر جا پیدایشان کردید آن ها را به قتل برسانید.

«إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (۱).

مشرکین انسان های پلیدی هستند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (۲).

بروید با آن کفاری که در کنار شما هستند بجنگید و این ها خشونت را در شما و چهره شما باید مشاهده کنند.

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (۳).

آن هایی که به دین حق ایمان ندارند چه کسانی هستند؟ «مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» یهودی ها هستند؛ مسیحی ها هستند؛ زرتشتی ها هستند.

با این ها نمی توانیم کنار بیاییم، اسلام کفر ستیزی دارد. با مشرک

ص: ۱۲۶

۱- توبه / ۲۸.

۲- توبه / ۱۲۳.

۳- توبه / ۲۹: با اهل کتابی که به خداوند و روز قیامت ایمان نیاورده و آن چه را خدا و رسولش حرام داشته، حرام نمی دانند و به دین حق (اسلام) نمی گروند، کارزار کنید تا به دست خویش و با ذلت خاکسارانه جزیه بپردازند.



اعلام جنگ می دهد، با اهل کتاب اعلام جنگ می دهد. این ها را «نَجَس» (۱) توصیف می کند.

با منافقین اعلام جنگ می کند، همان هایی که تظاهر به اسلام می کنند:

«وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۲)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (۳)

این ها را باید چطور توجیه کرد؟! ما می توانیم بگوییم همه این ها درست می گویند. هر کسی هر راه کجی می رود کارش نداشته باشید، بگذارید برود! این با قرآن سازش ندارد.

در بین مسلمین آنهایی که پیرو اهل بیت علیهم السلام نیستند چه؟!

حدیث از امام باقر علیه السلام است فرمودند:

«لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءِ إِلَّا مَا خَرَجَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» (۴)

ص: ۱۲۷

---

۱- توبه / ۲۸.

۲- حجرات / ۱۴: هرگز ایمان به قلب های شما وارد نشده است.

۳- توبه / ۷۳: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و با آنان درستی کن که سرا و سرانجامشان جهنم است و بد سرانجامی است.

۴- کافی / محدث کلینی ج ۱ ص ۳۹۹ باب أنه ليس شيء من الحق في يد الناس ح ۱.

خیلی کلام عجیبی است! حضرت می فرماید:

حق و صواب پیش احدی نیست و هیچ کس نمی تواند قضا و حکم بجا بکند غیر از ما اهل بیت.

ما اگر هفتاد و سه فرقه را می بینیم نمی توانیم غیر از راهی که اهل بیت علیهم السلام رفتند برویم، یادگار پیغمبرند؛ مبین قرآنند.

امام باقرعلیه السلام فرمود:

«كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ» (۱)

هر چه که از غیر این بیت (یعنی از غیر اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله) صادر می شود، باطل است.

آب صاف و پاک را امام باقرعلیه السلام روی دست ما ریخته اند.

### استدلالات بی بنیان

پس اگر کسی مدّعی بود که هر کس هر راهی را رفته است اشکالی ندارد، این بر خلاف قرآن است، بر خلاف سیره پیغمبرصلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام است. آن ها جنگ داشتند؛ جنگ فرهنگی داشتند؛ حتی مبارزات نظامی داشتند و در آینده هم دارند؛ عقیده ما این است حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که تشریف می آورند، با

ص: ۱۲۸

قدرت نظامی با تمام ارباب ادیان درگیری دارند.

حالا ما اجازه بدهیم و بگوییم: هر کس، هر راهی را که می خواهد برود، برود. کارش نداشته باشیم، یهودی، یهودی باشد؛ مسیحی، مسیحی باشد؛ سنی، سنی باشد؛ آتش پرست هم آتش پرست باشد؛ بت پرست ها را هم بگذارند به حال خودشان باشند.

من تعجب می کنم! این آقایانی که جزوه صراط های مستقیم را تدوین کرده اند، یک جمله دارند که با هیچ عقلی سازگار نیست، گرچه معتقد به قضاوت عقل نیستند، ولی با هیچ مذهبی هم سازش ندارد و درست نقطه مقابل قرآن است.

این آقایان در این جزوه با کمال صراحت می گویند اصحاب هر فرقه یعنی: بت پرست، مسیحی، یهودی، صبی، زرتشتی و تمام این کسانی که از این اسم های اخیر دارند (مارکسیسم، ماتریالیسم) هر که هست، مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند. (۱)

ما از این آقایان سؤال می کنیم، شما که حکم دادید این ها مجازند، بر چه مبنایی حکم کردید؟! امام هستید؟! پیغمبرید؟! و یا مرجع تقلید؟!

شما خودتان در همین جزوه، دو بار اعتراف کرده اید که در مشرب

ص: ۱۲۹

شما حرف احدی برای دیگران حجت نیست. پس شما چه حقی دارید برای دیگران تعیین تکلیف کنید؟! وقتی که خود شما اقرار دارید که حرف احدی برای دیگران حجت نیست، چرا حرف می زنید؟! چه حقی دارید بگویید که هر فرقه مجازند. این جواز را شما روی چه مبنائی اعلام کردید؟! موضع خودتان را مشخص کنید!

شما خودتان همه را رد کردید؛ می گوئید: نه تشیع، نه تسنن، نه فقه جعفری، نه فقه مالکی، نه فقه حنفی، نه، نه، نه، هیچ کدام حق نیست.

اگر می گوئید که همه حقتند، که خود شما رد کردید، اگر می گوئید که همه باطلند، این چه فتوایی است شما دادید که مجازند اصحاب هر فرقه همچنان بر طریقه خود بمانند. یعنی شما اجازه فرموده اید که هر کسی در باطل خویش بماند و ادامه به راه باطل بدهد. آیا این با منطق ادیان سازش دارد؟! اگر می گوئید بعضی حقتند و بعضی باطل، این را خودتان قبول ندارید. و بر فرضی که بعضی حق باشند و بعضی باطل، وجه تمایز بین حق و باطل چیست؟!!

از این شهر به آن شهر، از این مملکت به آن مملکت می روید، اعلام موجودیت می کنید، اظهار نظر می کنید. کار شما طبق عقیده خودتان یک کار لغوی است. کسی که حرفش برای احدی حجت نیست، لغو نیست که این گوشه و آن گوشه سخنرانی بکند و خط

آن وقت برای این که مقداری این عقیده را ترمیم کرده باشند، استدلالی دارند، استدلالشان این است که این افکار و عقائدی که هست آلوده شده به افکار بشری است. بله، ما هم این عقیده را داریم، گفتیم: اگر به عنوان مثال رفتید در یک روستا و مردم این روستا از یک قنات استفاده می کنند، این قنات از این خانه به خانه دیگر می رود، از این باغ در آن باغ، از اول روستا در این خانه ها می گردد تا آخر از روستا برود، برسد به آن جا که زمین های زراعتی را اشراب بکند، آن کسی که بخواهد، یک آب گوارای زلال بخورد، کجا باید برود؟!

این آقایان می گویند: در مذاهب و ادیان، افکار بشری رخنه کرده است و دیگر قداست ندارد، ما هم همین را می گوئیم، ولی ما خوشبختانه سرچشمه داریم؛ از قرآن استفاده می کنیم، از احادیث اهل بیت علیهم السلام که دست نخورده است استفاده می کنیم.

آن ها که می روند در کشورهای غربی از فلاسفه غربی مثل «هیگ» استفاده می کنند، افکارشان با دست بشری آلوده شده است. آن هایی که سراغ مولوی و ابن عربی می روند، سراغ هر کسی می روند غیر از اهل بیت علیهم السلام، آن ها هستند که از آب های دست خورده استفاده می کنند.

می گوئیم: آقای نویسنده محترم! سراغ علی علیه السلام بروید، سراغ

نهج البلاغه بروید، به طرف قرآن بروید که آب را از سرچشمه بردارید. دکتر «هیگ» که نمی تواند آن طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام اسلام را شناخته است بشناسد!

خودتان سر نخ ها را نشان دادید که از چه کسانی اقتباس کرده اید، گفتار چه کسانی برایتان حجت بوده است، سرمشق زندگی شما چه کسانی بوده اند. هیچ کدام این ها عصمت نداشته اند، هیچ کدام قداستی که بشود به افکارشان صحه گذاشت، نداشته اند.

بنابر این، این مطلب برای ما هضم نمی شود، برای احدی هم هضم نمی شود که شما چه حقی دارید فتوا بدهید که: هر فرقه مجازند همچنان بر طریقه خود باقی بمانند و پافشارند. مجازند یعنی چه؟! یعنی شما به بت پرست می گوئید پرستش بت کن. پس سفره تبلیغات انبیاء علیهم السلام را باید در طول تاریخ برچینیم، بگوئیم: ابراهیم، بیهوده آمدی! جناب نوح، بیهوده آمدی! عیسی، بیهوده آمدی! موسی بیجا آمدی و رفتی در دربار فرعون معجزه نشان دادی.

این حرفی است صد در صد باطل و برای پیروان ادیان آسمانی غیر منطقی و غیر قابل قبول و منتهی الیه آن بی قیدی و در نهایت، آزادی مطلق است و آزادی مطلق با عبودیت و رقیت پروردگار هیچ سازشی ندارد. مملکت را به طرف آزادی به معنی بی بند و باری کشاندن با این افکار، زیننده نیست.

دیگر آن که بعضی از دوستان آن طوری که بعد با هم صحبت کردیم و مطالبی را که از گذشتگان با استناد به اشعارشان عرض کردیم، باورشان نمی شود، یک افرادی در هزار سال پیش، در پانصد سال پیش بوده اند و همین حرف ها را زده اند، این یک ایده ایست از ایده های تصوّف، که مردم را به صلح مطلق دعوت می کند و در مقابل ادیان موضع گیری دارد.

«لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَ أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ»<sup>(۱)</sup>

شخصیت گوینده نباید شما را تحت تأثیر قرار بدهد که بگویی: مگر می شود فلان فیلسوف، فلان عارف، فلان شخصیت، این حرف ها را گفته باشد؟! حافظ این حرف ها را زده باشد؟! مگر می شود مولوی این مزخرفات را گفته باشد؟!

بیان نمودم که ابن عربی صاف و صریح می گوید:

«اوائل من با کسانی که همفکر خود نبودند می جنگیدم، ولی از این به بعد بنایم بر این است که دیگر بیشه ای باشیم که همه نوع جانوری در آن زندگی می کند»<sup>(۲)</sup>

لذا است که این مطالب مجدداً باید مورد بحث و بررسی قرار بگیرد و ابعاد مختلف گفتار این روشنفکرانی که مردم را به آزادی های

ص: ۱۳۳

---

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، آمدی کلمه ۱۰۰۳۷.

۲- فصوص الحکم ص ۱۸۶ فص حکمه ایناسیه فی کلمه الیاسیه طبع تهران ۱۳۷۵ ش.

مشثوم دعوت می کنند باز هم رسیدگی بشود ان شاء الله.

«و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین»

ص: ۱۳۴







## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا أَحْمَدَ وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ، وَاللَّعْنُ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

## کفتار اول

خليفة الله و خليفة الناس

## اشاره

خلافت يا «خلافه عن الله» است يا «خلافه عن الرسول» و يا «خلافه عن الناس».

در نزد ما اين سه نوع خلافت به دو نوع بر می گردد، چون خلافت از پيغمبر همان، خلافت از خداست.

پيغمبر خليفة الله است و بدون اذن خدا کسی را به جای خود نصب نمی کند. آن خليفة بعد از پيغمبر که «خليفة عن النبي» است آن

ص: ۱۳۷

---

۱- متن سخنرانی مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره به مناسبت عید سعید غدیر خم ۱۴۳۰ ق.

هم در حقیقت «خليفة الله» است.

پس ما دو نوع خلافت داریم: «خلافه عن الله» و «خلافه عن الناس».

سه فرق بین این ها وجود دارد:

### تفاوت اول

فرق اولش این است که خلافه عن الله توأم با قداست است. یعنی مشروط به قداست است.

به این دلیل در قرآن کریم خلافه عن الله و خلافه عن رسول الله را با عدم فساد توأم کرده است؛ مثلاً آن جایی که خدا می فرماید:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱)

ملائکه چه گفتند؟ آن چیزی که در ذهن ملائکه بود، این بود که خلافه عن الله نمی تواند توأم با فساد باشد لذا اعتراض کردند و گفتند:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (۲)

خداوند در جواب این ها چیزی گفت که قانع شدند. فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۳)

ص: ۱۳۸

۱- بقره / ۳۰.

۲- بقره / ۳۰.

۳- بقره / ۳۰.

من می دانم چه کسی را می خواهم خلیفه قرار بدهم، شما نمی دانید، چون نمی دانید، اعتراض می کنید؛ حق هم دارید. ولی من که نمی آیم هر کس را به عنوان خلیفه انتخاب کنم.

آن وقت خداوند اسماء را به آدم یاد داد و دستور داد که آن اسماء را برای ملائکه بگو تا آرام بگیرند. آدم اسماء ائمه علیهم السلام را برای ملائکه گفت و آن ها را قانع کرد. (۱)

پس می بینیم در آن جا که بنا است خدا خلیفه تعیین کند، ملائکه مسأله فساد را مطرح کردند که نکند آن خلیفه فاسد باشد، و گفتند: ما این انسان را می شناسیم، این ها فاسد هستند و خلیفه نمی تواند فاسد باشد. خدا جواب می دهد که من می دانم چه کسی را انتخاب کنم که فاسد نباشد.

یا در رابطه با هارون که حضرت موسی علیه السلام به هارون گفت:

«اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (۲)

فساد و خلافت با هم سازش ندارد، من تو را خلیفه کردم به شرط عدم الفساد.

پس ببینید آن جایی که مسأله خلافه الله یا خلافه عن النبي ذکر شده، قداست و عدم فساد مطرح است و این شرط در خلیفه الله

ص: ۱۳۹

---

۱- بقره / ۳۰ الی ۳۳.

۲- اعراف / ۱۴۲.

است. ولی در خلافه عن الناس این مسأله مطرح نیست.

این هایی که می گویند مردم باید رأی بدهند؛ قداست را در نظر نمی گیرند. می گویند: ما خودمان جمع می شویم رأی می دهیم، مردم هر کسی را انتخاب کردند همان خلیفه باشد.

### تفاوت دوّم

اما فرق دوّم این است که خلیفه الرسول تا وقتی که دین آن پیغمبر برقرار باشد، دوام دارد.

بنابر این تا دین موسی علیه السلام برقرار است خلافت از موسی علیه السلام هم دوام دارد. دین حضرت موسی علیه السلام مدّت و اجل معین داشت. «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (۱) تا آن اجل باقی است، خلافت هم اثرش باقی است. آن مدّت که تمام شد، دیگر خلافت هم منتفی است.

دین خدا وقتی موقت باشد، پیغمبرش هم موقت است، خلیفه اش هم موقت است. ولی اگر دین دوام داشت، پیغمبر هم دوام دارد، خلافتش هم دوام دارد.

اگر گفتیم اسلام دینی است که تا قیامت برقرار است، سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله هم تا قیامت برقرار است. خلافه عن الرسول هم تا

ص: ۱۴۰

قیامت برقرار است و ثبات و دوام دارد. ولی در آن جایی که خلافه عن الناس باشد آن جا دوام ندارد.

مثلاً فرض کنید یک انتخاباتی شروع می شود، مردم قرار است رأی بریزند و یکی از کاندیدها را انتخاب کنند. این انتخاب چهار سال اعتبار دارد، بعد از چهار سال آن کسانی که نماینده مردم بودند برکنار می شوند و دیگر برای آن ها بقاء و ثباتی نیست.

مرحوم امام قدس سره یک جمله ای فرمودند راجع به مسأله مشروطیت، گفتند: خیلی خوب، در دوران مشروطه یک عده ای جمع شدند و یک گروهی را انتخاب کردند و قوانینی هم جعل کردند، ولی آن مردمی که در آن زمان بودند، برای خودشان نماینده انتخاب کردند، برای ما که حق نداشتند نماینده انتخاب کنند...

بنابر این آن نماینده ها، تا زمانی نماینده بودند که آن مردم حیات داشتند. مردمی که آن وقت در قید حیات بودند بر ما ولایت نداشتند، ما برای خودمان یک شخصیت تازه ای هستیم. آن ها رأی دادند به ما چه مربوط؟!

بنابر این آراء مردم آن زمان برای ما سندیت ندارد، ما برای خودمان مستقل هستیم. ما هم باید بنشینیم برای خودمان افرادی را انتخاب کنیم. آن ها نمی توانستند برای ما تصمیم بگیرند.

خلافت مردمی ثبات ندارد ولی خلافه الله یا خلافه عن النبی ثبات دارد.

## تفاوت سوّم

فرق سوّمی که بین خلافه عن الله و عن الناس است این که خلافت ناس قابل عزل است و خلافه الله قابل عزل نیست. مثلاً مردم آمدند با عثمان بیعت کردند، چندی که گذشت خود این مردم عثمان را عزل کردند، بنابر این همین طور که نصبش با مردم است عزلش هم با مردم است و قابل عزل است.

یکی از آقایان بحث خیلی جالبی کرده با شخصی از اهل سنت. خدا رحمتش کند، مرد ملایی بود به نام شیخ الاسلام، در اصفهان زندگی می کرد و من هم ایشان را دیده بودم. خیلی آدم زرننگ و خوش درک و فهمی بود.

گفت: در مسجد الحرام نشسته بودیم، یکی از این سنی ها آمد برای بحث کردن از من پرسید: شما مذهبتان چیست؟

من نگفتم شیعه هستم و نگفتم سنی هستم، گفتم: عقاید ما می گویم شما خودتان تشخیص بدهید.

گفتم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا



عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَلِيًّا خُلَفَاءَ اللَّهِ».

مدتی نگاه کرد، گفت: اگر بگویند من سنی هستم چرا عثمان را رها کردم؟ اگر بخواهد بگویند شیعه هستم، چرا خلفاء را اسم بردم؟ تعجب کرد!

از من سؤال کرد که پس عثمان چه شد؟ گفتم: «النَّاسُ عَزَلُوهُ» مردم عزلش کردند، دیگر من او را به خلیفه بودن قبول ندارم.

گفت: «مَا لِلنَّاسِ وَاللَّعْزَلِ؟» مردم چه حقی دارند عزل کنند؟ بلافاصله گفتم: «مَا لِلنَّاسِ وَاللَّنَّصْبِ؟!» چه طور شد که مردم اختیار ندارند عزل کنند اما اختیار دارند نصب کنند؟!

یعنی اگر مردم بتوانند عزل کنند، بر نصب هم قادرند. تو که اجازه نمی دهی که مردم عزل کنند پس اجازه هم نداری بگویی مردم نصب کنند، خیلی ناراحت شد و سکوت کرد.

بنابر این آن نصب مردمی، با خود مردم و آراء مردم هم عزل می شود.

مردم دوازده میلیون رأی به ریاست جمهوری بنی صدر دادند و همین مردم هم عزلش کردند.

اما سابقه ندارد و سراغ نداریم که یک کسی خلیفه الله یا خلیفه النبئی باشد و عزل شده باشد.

مطلبی که می خواستم بیان کنم این است که، خلفایی که برای پیامبر می شمارند به اعتراف خودشان خلفاء عن الناس هستند و اگر چنانچه مردم حق دارند خلیفه تعیین کنند آن خلفائی که در آن زمان انتخاب کردند، هیچ ارتباطی با ما ندارد!

شما می گوئید خلیفه الناس بودند! کدام ناس؟ اگر ما را می گوئید که ما کسی را انتخاب نکردیم، و اگر آن ها را می گوئید، آن خلیفه برای خودشان حجت است. آن ها حق ندارند که از جانب ما بیایند رأی بدهند و با آراء خودشان خلیفه انتخاب کنند.

بسیار مطلب مهمی است که اگر خلافت در آن زمان مردمی بود به درد امروز نمی خورد؛ چون آن مردم رفتند و آراء خودشان را هم همراه خود بردند، باید یک فکری برای ما بکنید.

حالا می خواهیم بدانیم علت این که مردم خلیفه الله و خلیفه النبی را رها کردند و خلافه الناس را مطرح نمودند چه بود؟

همیشه در طول تاریخ حق و باطل با هم درگیر بوده اند، از زمان هابیل و قابیل این اختلافات بین حق و باطل بوده و هنوز هم ادامه دارد معلوم هم نیست تا چه موقع ادامه داشته باشد.

آن کسانی که مدافع باطل هستند، باید چهار کار انجام بدهند تا بتوانند مطرح شوند. دو مورد از آن ها در مورد خود باطل و دو مورد دیگر در رابطه با رقیبش است، اثباتاً و نفیاً. این چهار کار خلاصه می شود در دو عنوان: یکی «سند سازی» و دیگری «سند سوزی».

توضیح مطلب:

اول: دلالتی برای مشروعیت خود بیاورد.

دوم: دلالتی را برای عدم لیاقت طرفش ارائه کند و اثبات کند که

طرف لیاقت ندارد. این‌ها را «سند سازی» می‌گویند.

دیگر هم «سند سوزی» است یعنی:

اولاً: دلائل صحیح طرف حق را خنثی کند.

ثانیاً: نقاط ضعف خودش را هم از بین ببرد.

توضیحاتش را از قرآن برایتان اجمالاً بیان می‌کنم.

### ۱. سند سازی برای خود

مثلاً نمرود می‌خواهد حَقَّانیت خودش را ثابت کند؛ و خود را جای خدا بگذارد.

موقعی که حضرت ابراهیم علیه السلام با او بحث می‌کنند. نمرود می‌گوید: رَبِّ تو کیست؟ حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ» (۱).

او می‌خواهد یک سند ارائه کند که من هم این کار را می‌کنم، اگر زنده کردن و میراندن دلیل بر خدایی است من هم خدا هستم. چه طور؟ دو زندانی را می‌آورد یکی از آن‌ها را آزاد می‌کند یکی از آن‌ها را هم محکوم به اعدام می‌کند. می‌گوید: دیدید من هم آن را که آزاد کردم زنده اش کردم و آن کسی را که کشتم، میراندم. پس: «أنا

ص: ۱۴۶

نمرود برای خدایی خودش سند می آورد به همان سندی که حضرت ابراهیم علیه السلام برای خداوندی خدا ارائه می کند؛ این سند سازی برای جا انداختن و اثبات حَقَّائِیت خودش است.

## ۲. سند سازی علیه حق

بعضی وقت ها باید که سند سازی بکند برای این که رقیبش باطل است. پرونده درست بکند تا رقیب خود را محکوم کند. مثلاً- در قرآن داریم که فرعون ادّعیای خدایی می کرد، حضرت موسی علیه السلام می خواست او را نفی کند، این مبارزه شروع شد. حالا فرعون باید سند ارائه کند برای این که حضرت موسی علیه السلام لیاقت پیغمبری ندارد.

سند می خواهد صادر کند چه می گوید؟ می گوید:

«إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ؛ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ» (۲)

پرونده سازی می کند می گوید: اولاً حضرت موسی علیه السلام ساحر

ص: ۱۴۷

---

۱- بقره / ۲۵۸.

۲- شعراء / ۳۴ و ۳۵.

است. ثابِتاً می خواهد به وسیله سحرش شما را از وطنتان آواره کند.

این دو نقطه ضعف را برای حضرت موسی علیه السلام پرونده سازی کرد.

### ۳. سند سوزی از حق

اهل باطل سند سوزی هم باید داشته باشند، سند سوزی یعنی چه؟ یعنی آن دلیلی که حق اقامه می کند را باطل کند که آن رقیب نتواند استناد به این سند داشته باشد؛

از قرآن مثال می زنم: سند نبوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله اعجاز قرآن بود.

این معجزه در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله است و باید با آن حَقَائِیت خودشان را اثبات کنند، آن وقت باطل باید این سند را از دست پیغمبر صلی الله علیه و آله خارج کند تا حضرت برای حَقَائِیت خودشان به قرآن استناد نکنند.

باطل به توسط ولید بن مغیره آمد و این سند را سوزاند، چگونه؟

«إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ؛ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ؛ ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ؛ ثُمَّ نَظَرَ؛ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ؛ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ؛ فَكَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ؛  
إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» (۱)

ص: ۱۴۸

---

۱- مدثر / ۱۸ الی ۲۴: چرا که او (ولید بن مغیره) اندیشید و رفتار بدی نمود؛ پس مرگ بر او باد چگونه رفتار غلطی نمود؛ باز مرگ بر او باد که چه فکر خطائی نمود؛ سپس باز اندیشه کرد؛ آنگاه روی در هم کشید و ترشروی کرد؛ سپس روی بر تافت و گردن کشید؛ و گفت این جز جادویی اثر گذار نیست؛ این آیات از گفتار آدمی نیست.

یعنی این قرآنی که سند حَقَّانیت پیغمبر صلی الله علیه وآله است، از جانب خدا نیست، سحر است، مؤثر هم هست و تحوّل ایجاد می کند و نیست مگر کلام آدمی؛ این یک نوع سند سوزی است. یعنی آمده این سندی که دست پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده را انگ زده تا آن را باطل کند و پیغمبر صلی الله علیه وآله را خلع سلاح کند.

#### ۴. سند سوزی از خود

دیگر آن که طرفداران باطل باید آثار جرمشان را محو کنند.

مثلاً هاییل و قایل؛ هاییل حق است و قایل باطل. این باطل می آید آن حق را می کشد. این یک سند جرم است بعد می خواهد این سند را محو کند با راهنمایی کلاغ زمین را می کند و جسد برادرش را زیر خاک محو می کند. (۱)

#### جعل اسناد عامه

#### اشاره

این مقدمه را دانستید، شواهدش را هم از آیات قرآن بیان کردیم.

ص: ۱۴۹

---

۱- مائده / ۳۰ و ۳۱: «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتِيلَ أَخِيهِ فَكَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ».

حالا به نقطه اصلی می رسیم، اختلاف ما با اهل تسنن سر چیست؟

ما می گوئیم خلیفه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام است بعضی ها در مقابلش می گویند: ابوبکر خلیفه است. حالا مدافعین از ابوبکر باید چهار سند تهیه کنند؛ دو سند بسازند و دو سند بسوزانند.

### ۱. سند سازی برای خلافت

اول می آیند سند سازی می کنند برای مشروعیت خودشان. ما شیعه می گوئیم خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را معرفی کردند، بسیار خوب حالا آن ها چه سندی دارند بر این که ابوبکر خلیفه است؟

باید سند سازی کنند، از طرف خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله که سند ندارند، یعنی هیچ جا نیست که ابوبکر را خدا یا رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه کرده باشند. پس یک سند باید جای خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله بگذارند و مشروعیت خودشان را اثبات کنند. چه کار کردند؟

گفتند «شوری و آراء مردم» و حال آن که هیچ سندی برای حجیت چنین انتخابی ندارند. چرا که دعوی این ها با دلیلشان سازگار نیست. هر کجا دیدیم که دلیل با مدعی سازش ندارد، باید آن دلیل را کنار بگذاریم.



این‌ها ادعا می‌کنند ابوبکر خلیفه الله است و حال آن‌که نه خدا او را خلیفه کرده و نه پیغمبر صلی الله علیه و آله، پس چیست؟ خلیفه الناس است. و خلیفه الناس بر فرض این که حجّت باشد، تنها برای مردم زمان خودشان است. ارتباطی با ما ندارد.

ما هم ناس هستیم اما نه آن ناسی که رأی داده باشیم و آن مردمی که رأی دادند فقط برای خودشان است.

پس این‌جا یک سند درست کردند برای اثبات حَقّانیت ابوبکر که این سند قابل قبول نیست، به خاطر این که با مدّعا سازش ندارد و خلیفه الناس برای ما حجّت نیست.

سند سازی در ابعاد دیگر هم مطرح بود لکن غرض ما بیان یک مورد بود.

## **۲. سند سازی برای لیاقت**

یک سند سازی دیگر باید بکنند برای عدم قابلیت حضرت علی علیه السلام تا بتوانند خودشان را به جای حضرت علی علیه السلام بگذارند، سندشان چه بود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ نقطه ضعفی نداشت که این‌ها بخواهند به آن استناد کنند، گفتند: علی علیه السلام جوان است و چون جوان است،

لیاقت برای خلافت ندارد.

این بحث جوانی نشأت گرفته از کجاست؟ همان افکار جاهلی که می گفتند اگر کسی از چهل سال سنش کمتر باشد، نمی تواند هیچ پستی را اشغال کند، سند برای کنار زدن امام علی علیه السلام جوانی اش بود. آیا این قابل قبول است؟!

ما می بینیم در قرآن کریم بنی اسرائیل آمدند پیش پیغمبرشان و گفتند: «ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا» (۱)

یک پادشاه می خواهیم، از خدا بخواه که یک پادشاه برای ما معین کند. خداوند طالوت را انتخاب کرد که جوان ترین افراد بنی اسرائیل بود. حتی آن ها هم نگفتند این جوان است و به درد نمی خورد.

از نظر اسلامی هیچ سندی برای این که جوانی مانع از حکومت باشد نداریم، پس این سند هم باطل است.

### ۳. سند سوزی از فدک

و اما سند سوزی هایی که در رابطه با کار امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان پیغمبرعلیهم السلام انجام شد:

فدک را غصب کردند، فاطمه زهرا علیها السلام قباله فدک را پیش ابوبکر

ص: ۱۵۲

آوردند و ابوبکر اجباراً امضاء کرد که فدک را به فاطمه زهرا علیها السلام برگردانید. در راه که بر می گشتند، عمر پرسید: به چه دلیل شما مالک هستید؟ قباله را نشان دادند، قباله را گرفت پاره کرد. یک دفعه طولی پاره کرد بعد سند را روی هم گذاشت یک مرتبه دیگر هم عرضی پاره کرد. یعنی قباله را چهار قسمت کرد.

فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: خدا شکمت را پاره کند که قباله من را پاره کردی. (۱) دعای حضرت هم مستجاب شد و ابولؤلؤ شکم عمر را با خنجر یک مرتبه طولی و یک مرتبه عرضی پاره کرد، عین همان کیفیتی که نامه فاطمه زهرا علیها السلام را پاره کرده بود.

این اسمش چیست؟ «سند سوزی» است، سند را پاره کرد تا بتواند ابوبکر را به جای علی علیه السلام قرار بدهد. پس بنابر این، باید آن مدارکی که طرف مقابل باطل دارد را باطل کنند، بسوزانند تا بتوانند حقایق خودشان را مطرح کنند.

#### ۴. سند سوزی از خلفاء

مرحله چهارم سند سوزی است به این معنا که نقاط ضعف باطل را کتمان و محو کنند، که دیگر آثاری از آن نقاط ضعف باقی نماند.

ص: ۱۵۳

---

۱- الغدير، علامه امینی ج ۷ ص ۱۹۴؛ سیره الحلبیه، حلبی ج ۳ ص ۴۸۸ (چاپ بیروت دارالمعرفه ۱۴۰۰ق).

و عجیب این است که به غیر از ما، خود این حضرات عامّه هم ناخواسته نقطه ضعف های زیادی از عمر گرفته اند، که جدای از بحث ما است.

اما کلاً سندهایی که برای جنایات خلفاء هست را از بین می برند تا کسی به آن ها استناد نکند.

حکمت این که گفتند خلافت به واسطه شوری است، این است که کسی نتواند آنک غصب به این ها بزند.

بنابر این اگر کسی سؤال کرد، علت این که آمدند به جای «انتصاب»، «انتخاب» را مطرح کردند چیست؟ باید گفت علاوه بر سند سازی برای خلافت ابوبکر، سند سوزی برای نقطه ضعف های خلفاء را هم مدّ نظر داشتند.

ص: ۱۵۴

## شیوه باطل ادامه دارد

این مسأله «سند سازی» و «سند سوزی» هنوز هم ادامه دارد. الآن در حال حاضر هم کسانی که مدافع باطل هستند کارشان همین است. حالا سند سازی کجاست، سند سوزی کجا؟

## ادامه سند سازی

آن ها این است که به خلفاء حق می دهند تا با آراء مردم سر کار بیایند و این بر خلاف ضرورت مذهب است. و تعجب است که بعضی می توانند با قلم یا با زبان این خلاف ضرورت را ابراز کنند!

## مسأله شوری

مثلاً یک نوع از سند سازی این گونه است که «بازرگان» در کتاب «ایدئولوژی و اسلام» مبنا را بر دموکراسی قرار می دهد و می گوید سیاست دنیا بر دموکراسی است، همیشه مردم باید رأی بدهند.

آن وقت می گوید: دین اسلام هم دموکراسی بوده، پس مردم باید رأی می دادند.

و همچنین شاگردش «شریعتی» و شاگردهای شاگردش که دیگران باشند...

می خواهند بین شیعه و سنی اصلاح بدهند، می گویند علی علیه السلام امامت دارد و ابوبکر خلافت و مردم حق داشتند بر این که خلیفه تعیین کنند و تعیین کردند. خلافت ارتباطی با امامت ندارد.

این مطلب بر خلاف اجماع شیعه و بر خلاف تمام روایاتی است که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

ما تعجب می کنیم از این حرف ها که یک آدم عاقل، چه طور فکر نمی کند که این حرف باطل است!

الف. چرا باطل است؟ برای این که فاطمه زهرا علیها السلام تا زمان حیاتشان با این ها بیعت نکردند؟! ایشان معصومه بودند، می شود بگوییم فاطمه زهرا علیها السلام بر خلاف شرع عمل کرده است؟!

موقعی هم که می خواستند از دنیا بروند اعلام نارضایتی کردند، صحیح بخاری می گوید: فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفت در حالی که بر این ها غضب کرده بود. (۱)

ص: ۱۵۶

---

۱- الف. صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲ باب غزوه خیبر. ب. صحیح بخاری ج ۴ ص ۴۲ باب دعاء النبی. ج. صحیح بخاری ج ۸ ص ۳ کتاب الفرائض.

چه طور می شود مردم بیابند رأی بدهند، یک خلیفه را انتخاب کنند، مشروع هم باشد و فاطمه زهرا علیها السلام مشروعیت او را قبول نکنند؟! این مطلب را چه طور می شود تصوّر کرد؟! نه شیعه این حرف را می تواند بزند، نه سنی.

اگر مشروعیت داشت اوّل کسی که با ابوبکر بیعت می کرد، فاطمه زهرا علیها السلام بودند، معصومه است، کسی است که احدی نمی تواند نقطه ضعفی از او داشته باشد. چه طور این شوری و این انتخاب مشروعیت داشت و فاطمه زهرا علیها السلام زیر بار نرفت؟! این سؤال بی پاسخ است.

ب. جواب دوّم این است که ائمه ای که با خلفای بنی امیه و بنی عباس معاصر بودند، اختلافشان برای چه بود؟ برای امامت بود؟! آن ها که خودشان نمی گفتند ما امام هستیم و امامت هم چیزی نیست که آن ها بتوانند ادّعا بکنند. پس دعوایشان برای امامت و امر دینی بود یا سر ریاست و خلافت؟!

چرا حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با هارون مشکل داشتند و چهارده سال زندان تحمّل کردند؟! این مبارزه برای چه بود؟! او

ص: ۱۵۷

می دانست که مسأله، مسأله خلافت است و اهل بیت علیهم السلام مدّعی خلافتند و لو مردم به ایشان رأی نداده باشند. او می دانست این ها مدّعی هستند، زندانشان می کرد که مبادا یک وقتی ادّعا کنند.

اگر چنانچه مردم انتخابشان مشروعیت داشت هرگز می آمدند موسی بن جعفر علیهما السلام مخالفت نشان بدهند تا در زندان بیفتند؟!

ج. یا مسأله حضرت رضاعلیه السلام که مأمون به ایشان گفت ریاست حق شماست. می خواهم آن را به شما برگردانم. مأمون نمی دانست که مردم باید به حضرت رضاعلیه السلام رأی بدهند، تا حضرت رضاعلیه السلام خلیفه بشوند! این را نمی دانست؟! پس این که می گوید حق شماست با این که مردم رأی ندادند، این یعنی چه؟!

به علاوه مأمون گفت: من آن را به شما واگذار می کنم. حضرت فرمودند: این حق توست یا حق تو نیست؟ اگر خلافت حق تو نیست، چرا می خواهی واگذار کنی؟ و اگر حق من است پس چرا تو آن را غصب کرده ای؟

د. الآن خود امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - چرا مخفی هستند؟ خوب حتمًا فکر کرده اید، ایشان مدّعی خلافت انتصابی هستند. منتهی اگر ظهور کنند و بخواهند خلافتی که حقّشان است را قبضه کنند آن وقت ببینید که دنیا با ایشان چه خواهد کرد! می گذارند ایشان زنده بمانند؟!



این آقایانی که به خودشان اجازه می دهند و می گویند مردم می توانند خلیفه تعیین کنند، امامت را شناخته اند.

اگر بخواهیم امامت را بفهمیم باید سراغ زیارت جامعه برویم و ببینیم کسی که می خواهد امام بشود چه شرایط سنگینی باید داشته باشد. مردم حتی نمی توانند آن خصوصیات و صفات را درک کنند.

این کار، کار بشر نیست که بخواهد امتیازات یک کسی را پیدا کند که لایق امامت باشد. جز خدا کسی نمی تواند این کار را انجام بدهد و از میان میلیاردها نفر چهارده نفر را انتخاب نماید.

بنابر این معلوم می شود مسأله خلافت مردمی نیست، انتخابی نیست، انتصابی است.

ص: ۱۵۹

اشاره

اما سند سوزی که الآن طرفداران باطل می کنند این است، نگاه می کنند ببینند که استناد شیعه برای امامت ائمه علیهم السلام به چه دلائلی است، آن دلائل را خنثی کنند و بسوزانند.

۱. غدیر خم

آن حادثه ای که می توانست سند محکمی باشد برای حقیقت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلکه از قوی ترین و روشن ترین سندها بود مسأله غدیر خم است. اینجا دو راه وجود دارد:

یک راه این که اصلاً انکار کنند و بگویند حدیث غدیر خم صحیح ندارد.

این که امکان پذیر نیست! از صدر اسلام مسأله غدیر خم در السنه محدّثین و شعراء و... مطرح بوده.

خداوند «علّامه امینی قدس سره» را رحمت کند، این مرد خیلی زحمت کشید و تواتر حدیث غدیر را هم از زبان شعراء هر قرن و هم از طریق احادیث شیعه و اهل سنت اثبات کرد.

همه را در کتاب الغدیر جمع آوری کرده. این کتاب بیست جلد

بوده که یازده جلدش چاپ شده و بقیه اش هنوز باقی مانده که امیدوارم چاپ بشود.

شرح حال مرحوم «میر حامد حسین قدس سره» را که حتمًا می دانید، مرد عجیبی بود. این قدر نوشت تا دست راستش خشک شد، آن قدر با دست چپش نوشت تا آن هم خشک شد و زمانی که هر دو دست از کار افتاد، کتاب را روی سینه می گذاشت و برای پسرش می خواند، او می نوشت.

ایشان یک بحث روی حدیث ثقلین و احادیث دیگر کرده که همگی از اسناد امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است. شاید در میان علماء شیعه کسی این قدر روی دلائل امامت کار نکرده باشد.

بنابر این از نظر سند هیچ مشکلی ندارد و قابل بحث نیست. و اما راجع به دلالت حدیث غدیر:

آن هائی که می خواهند در دلالتش خدشه کنند، می گویند: کلمه «مولى» که پیغمبر در حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»<sup>(۱)</sup> فرموده به معنای «دوست» است. این طور سند سوزی کردند در روایتی که صراحت در ولایت دارد.

ص: ۱۶۱

---

۱- احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۵۵؛ الغدیر، علامه امینی ج ۱ ص ۸.

حالا- ما این جا یک سری مباحث قرآنی، روایی و تاریخی داریم که روی هر کدام باید جداگانه بحث کنیم و این سند را تقویت کنیم و إن شاء الله جواب شبهاتی را که برای محو سند ساخته اند را بدهیم.

مظلوم ترین انسان ها علی علیه السلام است، مظلوم ترین سندها سند غدیر خم است.

حالا ما ادله ای داریم بر این که منظور پیامبر صلی الله علیه وآله مسأله دوستی نیست:

۱. آیا می شود پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله هفتاد هزار نفر را معطل کنند و بگویند علی علیه السلام را دوست داشته باشید؟!

۲. قبل از این که مسأله غدیر خم پیش بیاید پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله در مراحل عدیده ای راجع به محبت حضرت علی علیه السلام بحث کرده بودند و هیچ واهمه ای نداشتند.

موقعی که پیغمبر صلی الله علیه وآله آن جلسه خانوادگی را تشکیل دادند، چهل نفر را دعوت کردند و نبوت خود را اعلام نمودند، تقریباً همان اوائل بعثتشان بود که از جانب خدا اعلام شد:

«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱)

در آن جلسه فرمودند هر کس اولین کسی باشد که به من ایمان

ص: ۱۶۲

بیاورد او خلیفه من است و هیچ کس غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد.

از آن جا شروع شد به معرفی، اظهار محبت و سفارش در حق امیرالمؤمنین که علی علیه السلام را دوست داشته باشید:

«مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي» (۱)

از اول بعثت تا برسد به زمان شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست و سه سال طول کشید، چهار سال اول که بعثت بود و تبلیغ نشده بود، می ماند نوزده سال. پیغمبر صلی الله علیه و آله در طول تمام این نوزده سال از حضرت علی علیه السلام تجلیل می کردند و خوفی هم نداشتند. حال که در غدیر خم که بنا به اعلام است از مردم می ترسند که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام را منصوب کنم چه خواهند کرد، زیرا آن وقتی که در اول بعثت اقوام را جمع کردند هنوز حاکمیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سیطره حکومت اسلامی مطرح نشده بود. دشمن احتمال این که پیغمبر صلی الله علیه و آله به حکومت برسند را نمی داد و از سفارش در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام ترسی نداشت چون آن ها گمان می کردند حکومتی در کار نیست.

ولی روز غدیر خم که مسأله جدی شد و فهمیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در شرف ارتحال به سوی خداست و موقعیت حساسی است، حالا

ص: ۱۶۳

علی علیه السلام به ریاست می رسد و زمام حکومت را در دست می گیرد، آن وقت احساس خطر کردند، قرآن می فرماید:

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۱)

این خیلی حرف مهمی است «خدا تو را از مردم حفظ می کند» یعنی ابلاغ کن نه به تو آسیبی می رسد و نه به علی علیه السلام.

اگر مسأله مولی به معنای محبت بود قبل از عید غدیر پیغمبر بارها و بارها امیرالمؤمنین علیه السلام را معرفی می کردند و سفارش می نمودند که علی علیه السلام را دوست داشته باشید و نمی ترسیدند. چه حادثه ای است در غدیر خم که اگر ابلاغ کند مردم به او حمله می کنند و به او اعتراض می نمایند؟!

۳. دیگر آن که اگر من به شما که این جا حضور دارید بخواهم سفارش کنم فلانی را دوست داشته باشید، این دیگر تبریک ندارد این هایی که آمدند به امیرالمؤمنین علیه السلام تبریک گفتند پیدا بود یک مقامی به امیرالمؤمنین علیه السلام داده شده که تبریک می گفتند:

«بِخٍ بَخٍ لَكَ يَا عَلِيُّ» (۲)

۴. قرائن زیادی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواستند حضرت

ص: ۱۶۴

---

۱- مائده / ۶۷.

۲- کتاب سلیم، سلیم بن قیس ص ۸۲۹؛ بحار الانوار. علامه مجلسی ج ۳۷ ص ۱۰۸ باب ۵۲ ح ۱؛ الغدیر، علامه امینی ج ۱ ص

۱۱.

علی علیه السلام را به جای خودشان خلیفه قرار بدهند. یکی از شواهد دیگر این بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله یک عمامه به نام «سحاب» داشتند، در موقعی که می خواستند اِعمال ولایت بکنند این عمامه را بر سر می گذاشتند. آن روز هم این عمامه را روی سرشان گذاشتند و برای آن خطبه عجیب غدیر خم آمدند.

\* \* \*

این ها قرائن و شواهدی است نشانگر این که امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر پیامبر صلی الله علیه وآله مولای به معنای «حاکم» است نه مولای به معنای «دوست» و قرائن زیاد دیگری هم هست، ولی آن هائی که طرفدار باطل هستند برای آن که رأی بیشتری از اهل سنت بگیرند، گفتند: مولا معانی زیادی دارد و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. این که فرموده اند «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» یعنی «مَنْ كُنْتُ مَحْبُوبَهُ».

با این ادله معلوم می شود موضوع، مسأله محبت نیست ولی این طور این سند و دلیل را می سوزانند و از محتوا و معنا خالی می کنند تا امیرالمؤمنین علیه السلام از این آیه شریفه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...»<sup>(۱)</sup> و از آن بیان پیغمبر که «من كنت مولاه...» نتوانند استفاده کنند. این ظلمی است که به غدیر خم شده و این ظلم را اول سنی ها کردند و بعد هم متسنّین،

ص: ۱۶۵

کسانی که می خواهند از اهل سنت حمایت کنند این تحریف معنوی را مطرح کردند و این سند را سوزاندند.

عالی ترین سند ولایت، غدیر خم است. امام صادق و حضرت رضاعلیهما السلام و دیگران تأکید داشتند که این مراسم را احیاء کنند. مثلاً در هیچ جا امام رضاعلیه السلام اطعام و هدیه ندادند مگر در رابطه با مسأله غدیر خم.

اهل بیت علیهم السلام خیلی عظمت و اهمیت برای غدیر خم قائل بودند و واقعاً هم همین طور است.

من تعجب می کنم از کتاب هایی که در مورد غدیر نوشته شده، در هر کدامشان یک بعدی از مسأله غدیر را مطرح کرده اند.

یک حدیث کوچک و این قدر بحث؟! معلوم می شود که مطلب بسیار سنگین است.

## ۲. آیه تطهیر

یکی از سبب سوزی های شان این است ما استناد می کنیم به آیه شریفه تطهیر:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

ص: ۱۶۶



این آیه در دست ما یک سند متقنی است، می‌گوییم در شأن اهل بیت علیهم السلام است. حالا این را چه طوری باید از دست مردم گرفت؟

سَنی‌ها می‌گویند: «اهل بیت» یعنی زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله. ما شاهد داریم. اگر بخواهند این سند را از دست ما در بیاورند، باید شاهدش را خنثی کنند. شاهد چیست؟ شاهدش حدیث کساء است. حدیث کساء این آیه را با این پنج نفری که زیر عبا بودند تطبیق کرده.

هر کسی که می‌خواهد آن سندی که دست ماست را باطل کند حدیث کساء را انکار می‌کند. با این که جای انکار هم نیست. دو جلد کتاب یک جلد راجع به سند، یک جلد راجع به دلالت حدیث کساء چاپ شده است.

ببینید این حدیث متواتر را چه طور با کمال جرأت انکار می‌کنند، می‌گویند سندش کجاست؟! سندش را ببینید، ولی این‌ها بیمار هستند. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (۲) انکار می‌کنند تا این قرینه و شاهی که در دست ماست بر این که این آیه شریفه مربوط به اهل بیت علیهم السلام است را خنثی کنند، این می‌شود سند سوزی.

ص: ۱۶۷

---

۱- احزاب / ۳۳.

۲- بقره / ۱۰.

### ۳. آیه ولایت

یکی از آیاتی که ما به آن استناد می‌کنیم آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۱) است که به دنبالش «وَلِيِّ» را معرفی کرده است، آن کسی است که در رکوع به سائل انگشتر اعطا کرد.

اگر یک کسی آمد و خواست این سند را باطل کند و بسوزاند، می‌آید روی حدیث انگشتر بحث می‌کند، انگشتر را زیر سؤال می‌برند که ما نتوانیم به این آیه تمسک کنیم و این سند را می‌خواهند از دست ما بگیرند، بسوزانند. این سند سوزی است.

و چیزهای دیگری که الآن مورد بحث است دانه دانه آن آیاتی که ما برایش سند داریم روی همه آن‌ها یک‌بار گفتیم می‌گذارند که ما نتوانیم به این آیات تمسک بکنیم و حقّ خودمان را اثبات بکنیم.

### ۴. زیارت عاشوراء

برای نقطه ضعف‌هایی که مخالفین اهل بیت علیهم السلام داشتند سند هست، این سندها را باید بسوزانند که آثار ضلالت و گمراهی آن‌ها محو بشود. مدام می‌گویند زیارت عاشوراء نخوانید، چرا؟!

ص: ۱۶۸

چون آن کسی که زیارت عاشوراء می خواند می بیند لعن در زیارت عاشوراء هست این شخص حساس می شود که چرا این ها را باید لعنشان کرد. «اللَّهُمَّ اللَّعْنُ مُعَاوِيَةَ وَ...».

باید این اثر محو بشود، این سند سوزی انجام بگیرد، برای این که ما سندی بر ضلالت آن ها نداشته باشیم و این سند در دست مردم نباشد.

## ۵. زیارت ناحیه مقدسه

مثلاً می گویند زیارت ناحیه سند ندارد، چرا؟!

برای این که سند اثبات می کند که باید عزاداری کرد. این ها می خواهند بگویند عزاداری نکنید، اگر پرسند سندش چیست؟! جواب می دهند که سندش زیارت ناحیه است. می گویند: ضعیف است. چرا ضعیف است؟! چون می خواهند اسناد مسأله عزاداری را مخدوش کنند.

## ۶. احراق بیت

طرفداران باطل قبلاً درب خانه فاطمه زهرا علیها السلام را آتش زدند و چون این یک سندی بود برای باطل کردن حکومت آن ها.

ص: ۱۶۹

در این زمان، یکی آمد گفت: مسأله احراق بیت واقعیت ندارد!

دیگری گفت: اصلاً خانه فاطمه زهراء علیها السلام درب نداشته است که بخواهند بسوزانند.

من از این حرف احمقانه تعجب می کنم. کدام خانه ای است که درب نداشته باشد! در حدیث است: «وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ» پیغمبر صلی الله علیه و آله درب خانه تمام اصحاب را به روی مسجد بستند مگر باب خانه امام علی علیه السلام. آن وقت این ها می گویند اصلاً درب نداشت! این حرف احمقانه را می زنند برای این که سند جنایات خلفاء را محو کنند.

### توصیه و تحذیر

ببینید این چهار مرحله که باید باشد تا یک باطل بتواند به جای حق بنشیند، الآن در حال اجرا است و اسنادی که اهل بیت علیهم السلام به آن تمسک می کردند، این ها آثارش محو می شود.

سند سازی برای دشمن و سند سوزی برای حق، الآن انجام می گیرد، چه باید کرد؟!!

این بحث کلیدی است که من سر نخ هایش را دست شما دادم، تحقیق و توسعه بحث با خود شماست و اگر بخواهیم آن را ادامه

ص: ۱۷۰

بدهیم یک کتاب برایش کم است ولی مجموعه ای است که باید ان شاء الله خودتان تحقیق بکنید و ریشه این انکارهایی که می شود، مثل این که حدیث ضعیف است و... را بیابید.

هر کس را دیدید یکی از ویژگی های شیعه را انکار کرد، بدانید هدفش یا سند سازی است و یا سند سوزی...

خدا ان شاء الله تشیع را از گزند این حوادث مصون و محفوظ بدارد.

«و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين»

ص: ۱۷۱



مرحوم آیه الله فقیه امامی قدس سره در رثای شاعران

اشاره

ص: ۱۷۳





## دو برادر دو آیت تقوا

(۱)

دو برادر دو سید والا

دو برادر دو عالم آگاه

دو برادر دو فانی یکتا

دو برادر دو الگوی کامل

از وفاداری برادرها

دو برادر دو استاد ادب

دو برادر مدرسان وفا

دو برادر زایل شاه غدیر

دو برادر ز نسل عاشورا

دو برادر دو پیرو حیدر

دو برادر مدافع زهرا

دو برادر دو جلوه گاه ثبات

بروح پاکشان بحق صلوات

ص: ۱۷۵

---

۱- لازم به ذکر است اشعار بر اساس قافیه به ترتیب حروف الفباء در آمده است.

هر دو بیگانه گشته با دنیا  
متوکل به لطف ذات خدا  
متعصب به شیعه بودن خود  
با علی دیده عالی اعلا  
با کلام و دلیل محکمشان  
موقع بحث در مناظره ها  
خُرد شد هیبت بهائیت  
مفتضح شد مرام صوفی ها  
لرزه افتاد بر تن سنی  
زار و بیچاره دشمن مولا  
بر تلاش خدایی این دو  
جای دارد بگویم این آوا  
بی تکبر پاس آن زحمات  
بروح پاکشان بحق صلوات  
بی تکبر صبور مردمدار  
با ادب مهربان و خوش رفتار  
از تبار ابوذر و سلمان  
پایدار هم چو میثم تمار  
جانشان زخم دار اذیت ها  
خود ولی بردبار و بی آزار

خادم آل مصطفی بودن

فخرشان بود و کرده اند اقرار

زندگیشان نمای روشنی از

زندگانی عترت اطهار

مرگشان همه ممات آل رسول

ثلمه ای سخت در همه اقطار

تا بگیرد دستمان عرفات

بروح پاکشان بحق صلوات

عمرشان وقف آل پیغمبر

فکرشان نشر مذهب داور

راهشان راه حضرت زهرا

خطشان خط حضرت حیدر

پایشان جز بحق نرفته رهی

دستشان دستگیر هر مضطر

حرفشان مدح آل حیدر بود

همه جا دم بدم به هر منبر

خصمشان دشمنان اهل البیت

متنفر ز ثانی کافر

چشمشان اشک ریز داغ حسین

قلبشان خون ز غصه مادر

عشق زهرا بود دلیل ثبات

بروح پاکشان بحق صلوات

آمدم با همه توان امشب

تا شود شاد روحشان امشب

ص: ۱۷۶

روح این دو و هر کسی که بود

هر کجایی از این جهان امشب

در دلش مهر حضرت زهرا

گشته در زیر گل نهان امشب

مدح زهرا کنم به عشق علی

دم بدم با همه توان امشب

در حریم تو ای ابوالعباس

که شدم بر تو میهمان امشب

تو مدد کن که مدح او گویم

بحق صاحب الزمان امشب

مدح آن برتر از تمام صفات

بحضور مقدسش صلوات

عصمت حیّ داور است زهرا

قدر و یاسین و کوثر است زهرا

مدح بانو کجا و همچو منی

برتر از فکر و باور است زهرا

او عزیز دل رسول خداست

نور چشم پیمبر است زهرا

قدر او را فقط علی داند

که همه هست حیدر است زهرا

در جزا قدر او شود معلوم

محشر روز محشر است زهرا

قبله قبله، کعبه کعبه

مروه و سعی و مشعر است زهرا

سرّ خلقت دلیل رمز و ثبات

بحضور مقدّسش صلوات

سرّ الاسرار حضرت یزدان

روح طاها و رحمت رحمان

مثل او تا ابد نمی آید

تا که باشد خدای جاویدان

ص: ۱۷۷

بندگی را نموده او معنی

به حقیقت نشانه ایمان

مادر پاکی و نجابت و شرم

دختر جود و رحمت و احسان

کیست زهرا روایتی روشن

کیست زهرا حقیقتی پنهان

کیست زهرا ولایت و توحید

کیست زهرا معانی قرآن

دافع هم و رافع درجات

بمحضور مقدّسش صلوات سروده شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام آقای علی پاکدامن

\*\*\*

### **ای سرا پا مهربانی و وفا**

ای وجودت وقف آل مصطفی

ای فقیه عالم اهل عمل

ای صبوری شما ضرب المثل

در مقام علم تو داد سخن

خود گواهی ده نباشد کار من

فقها باید سخنرانی کنند

علما باید دُر افشانی کنند

ای ز اخلاقت همه غرق عجب

اوستاد درس اخلاق و ادب

هم چو من صدها هزاران در جهان

شده مفتون شما و خُلقتان

شاهد این گفته من مردمند

مردمی که از غمت سر در گمند

ص: ۱۷۸



دوست و دشمن همه حیران تو

در وداع رفتنت گریان تو

عمر خود را صرف قرآن کرده ای

جان خود را ظرف جانان کرده ای

ای مرام تو مرام اهل بیت

ظاهر و باطن غلام اهل بیت

بر مرامت پایداری کرده ای

هم چو کوهی استواری کرده ای

تو دفاع از خطّ زهرا کرده ای

مشت خصم مرتضیٰ وا کرده ای

مانده در یاد همه رفتار تو

حکمت پنهان در گفتار تو

مانده از تو بهر یاران یادگار

حوزه هایی با شرف چون ذوالفقار

خیریه ها حوزه ها مدیون تو

هر حسینی تا ابد ممنون تو

راه تو راه امیر المؤمنین

راه زهرا راه ختم المرسلین

راهتان را ارج والا می نهیم

با یقین این ره ادامه می دهیم

تو فدائی ولایت بوده ای

جز به یاحیدر لبت نگشوده ای

تا به جایی که بگفتی با همه

دیده پر اشک بین زمزمه

هر که می خواهد که خوشحالم کند

مرهمی بر قلب رنجورم زند

وقت تشییع تن من دیده تر

سینه سوزان گیرد از عمق جگر

ذکر یاحیدر که من با حیدرم

کس نباشد غیر حیدر سرورم

رفتی و با رفتنت هر دل شکست

حسرت دیدار تو بر دل نشست

رفتی و باور ندارم رفتنت

بی خبر شعر جدایی خواندت

ص: ۱۷۹

الوداع ای مهربان مثل پدر  
از چه این گونه تو رفتی بی خبر  
خسته و رنجور فرزندان تو  
مات و حیرانند شاگردان تو  
دوستانت قلبشان پر غم شده  
در عزایت قامتشان خم شده  
گر چه ما از رفتن تو سوختیم  
از حضورت درس ها آموختیم  
دل شکسته از فراق روی یار  
یادمان دادی تو درس انتظار  
یادمان دادی به چشمان ترت  
گریه را بر داغ زهرا مادرت  
ای عطاء الله بگرفته تو را  
از عطای ضامن آهو رضا  
با رضا آغاز و پایان تو بود

در کف او رشته جان تو بود سروده شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام آقای علی پاکدامن

## آیت بر حق امامی احمد آیین بود و رفت

وا اسف در شهر ما او هادی دین بود و رفت

ناشر اسلام ناب احمدی بود از ورع

واعظی با غروشان از علم تکوین بود و رفت

با دلی آکنده از عشق و عطوفت آن عزیز

خلق و خویش با محبان مهر آگین بود و رفت

چون پناه خستگان مولای درویشان علی

بر غم بیچارگان الحق که تسکین بود و رفت

حامی راه ولایت بود در دوران عمر

دشمنی با دشمنان آل یاسین بود و رفت

خواست تا «آذین» رقم سازد زمان فوت او

هاتفی گفتا که او باغر و تمکین بود و رفت

از میان جمع آنکه شد یکی بیرون و گفت

«آیت الله امامی حامی دین بود و رفت»

«۱۳۸۹»

اثر شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج سید مرتضی منصورى

متخلص به «آذین»

\*\*\*

ص: ۱۸۱

## ز شهرِ نصف جهان یک جهان، طراوت رفت

دریغ و درد، که آن سرو با صلابت رفت

ز بوستان محمد ز گلشنِ علوی

بلند سایه نخل بلند قامت رفت

از آسمان فقاقت، که انجم افروز است

منیر کوکبِ رخشانِ نیک طلعت رفت

امامی آن گهرِ شاهوار علم و ادب

صدف شکست و به دیدار حق سلامت رفت

ربود صبر و قرار از دلم غمی جانگاہ

که صاحبِ هنرِ صبر و استقامت رفت

بهار نصف جهان شد خزان از این فقدان

صفا ز شهرِ صفاهانِ با طراوت رفت

به خلق و خوی حسن، در عمل حسن رفتار

به حُسنِ عاقبت آن یار خوش سعادت رفت

از آن مراسم، ز هجران او دو چندان غم

که آن که، کرد ز روح خدا اطاعت رفت

زمان شناس و بصیر و خبیر و مخلص بود

کسی که داشت به نهضت سرِ ارادت رفت

دو صد مؤسسه خیر را مؤسس بود

نمود آن که به مردم هزار خدمت رفت

ز مادحان ولایت شنیدم این نغمه

که روضه خوان حسینی، از این ولایت رفت

ز دل نمی رود آن کس که نام نیکو داشت

اگر چه عالم وارسته سوی جنت رفت

سیاه جامه بپوشید اصفهان، از غم

که جان ز جسم کریمان با کرامت رفت

گریست «مهدی» و در سوگ یار، با خود گفت

به آن که از دل و جان داشتم ارادت، رفت

فتاد چون «الف» قامتش ندا آمد

«امامی آن گل طوبی بسوی جنت رفت»

سال وفات ۱۴۳۲ = الف + ۱۴۳۱

شعر از شاعر اهل بیت علیهم السلام آقای سید مهدی طباطبائی

\*\*\*

### امیر لشکر صاحب زمان رفت

فقیه اهل بیت از این جهان رفت

ز داغ آیت الله امامی

فغان شیعیان تا آسمان رفت

سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج محمد حسن زاده



## ای باعث افتخار مهدویت

ای قلب تو بیقرار مهدویت

سید حسن فقیه امامی

ای چهره ماندگار مهدویت

هر لحظه زندگی تو گشت

بر پایه و بر مدار مهدویت

دنیای تو زندگی تو وقف

تا آن که شود نثار مهدویت

فکر تو و ایده تو این بود

پاینده شود شعار مهدویت

چون خار شدی به چشم دشمن

ای لاله لاله زار مهدویت

تو فوق توان خود نمودی

همت پی اقتدار مهدویت

اما همه جا همیشه گفتی

با دیده اشکبار مهدویت

کم کاری ما خدا ببخشد

سوگند به انتظار مهدویت

افکار تو جاودانه ماند

آثار تو یادگار مهدویت



با یاد شما و هر که بوده

از ریشه و از تبار مهدویّت

فریاد زخم ز عمق جانم

اینست فقط شعار مهدویّت

ما پیرو صاحب الزمانیم

هر سوی به عشق او روانیم اثر شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام آقای علی پاکدامن

\* \* \*

ص: ۱۸۴

## آیت الله امامی عالم با اقتدار

کرد رحلت زین جهان آن سید والا تبار

اصفهان شد غرق ماتم در غم جانسوز او

قلب یاران شد غمین، چشم محبان اشکبار

عالمی کز منطق گویا و حلم و علم او

عالم اسلام دارد بر جهانی افتخار

در فصاحت در بلاغت بود الحق کم نظیر

آن ابر مردی که در دل داشت مهر هشت و چار

روز و شب از فیض خدمت بود دائم در تلاش

تا نماید عقده ای را باز اندر روزگار

ای دریغا رفت زین عالم به جنت با شتاب

ارجعی بشنید چون از حضرت پروردگار

تا که رفت آن عالم عامل از این دار فنا

زین مصیبت قلب «حدّاد» حزین شد داغدار سروده شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام آقای حسن حدّاد

\* \* \*

ص: ۱۸۵

## دل هر عاشقی مجنون حیدر

بود از بدو خلقِ عالمِ ذَرّ  
همه ذرات عالم را یکایک  
بینی دون ذکر او مهالک  
هر آن شیئی که عالم بر فرزند  
به ذکر یا علی هر دم بسوزد  
ز آدم تا به خاتم را پناه است  
ولیکن ناله هاشان عمق چاه است  
امامی رفته از دنیا به سویش  
که بیند در قیامت ماه رویش  
چو مولایش حسن مجروح رفته  
تمامی سینه اش از ظلم رسته  
بگیرد دست وی را شاه مطلق  
جناب حیدر آن مولای بر حق

\* \* \*

## رفتی و مانده در دل یاران غمت هنوز

آید به گوش، زمزمه ماتمت هنوز

ریزد روایت نبوی از دمت هنوز

جاریست بر زبان سخن محکمت هنوز

سید حسن به حُسن خصال سلام ما

از کوثر کلام تو لبریز جام ما

یک سال در فراق تو بر دوستان گذشت

با اشک و سوز و ناله و آه و فغان گذشت

با ماتم تو روز و شب اصفهان گذشت

بر دار سر ز خاک و نظر کن چسان گذشت

خالی میان اهل تولّاست جای تو

جا دارد ار همیشه بگریم برای تو

گویند اهل فضل، که ما را پدر چه شد

یاران، فقیه عترت خیر البشر چه شد

بین ستارگان فضیلت، قمر چه شد

سید حسن، امامی نیکو سیر چه شد

پیوسته دل به حکمت او پایبند باد

نامش چو آفتاب، به گیتی بلند باد

ای روح بخش دل، سخن دل ربای تو

وی چشم اهل فضل و ادب جای پای تو

ای نور، ابتدای تو و انتهای تو

ای حامل پیام الهی صدای تو

برخیز و باز درس ولایت به ما بگو

درس اصول و فقه و روایت به ما بگو

رفتی به غرفه های جنان پا گذاشتی

ما را میان حاله غم وا گذاشتی

یاران خویش را به جهان جا گذاشتی

در قلب دوستان غم عظمی گذاشتی

«میثم» ز دور چهره گذارد به خاک تو

گوید سلام بر تو و بر روح پاک تو سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج غلامرضا سازگار

به مناسبت یکمین سالگرد مرحوم آیه الله امامی

\* \* \*

ص: ۱۸۸

## بزرگ آیت حق سید بلند مقام

سمی پاک حسن عالم امامی نام  
سلیل ختم رسولان محمد محمود  
مطیع امر خدا ذوالجلال و الاکرام  
فقیه شرع نبی عالم علوم و فنون  
ملاذ خلق خدا سید خجسته مرام  
مدرسی که بتدریس علم فقه و اصول  
کلام نافذ او بود جمله خیر کلام  
مجاهدی که برای خدا ز سعی عمل  
به بسطه شرع پیمبر ز جان نمود قیام  
مصاحبی که بگاہ سخن بزم حضور  
گرفته اند از او بهره ها خواص و عوام  
محدثی که بمنبر بمنطقی گویا  
ز شرح صدر به اثبات حق نمود ابرام  
معاشری که ز خلق نکو بمجلس انس  
گشاده جبهه او بود و چهره اش بسام  
مبارزی که مجدانه باثبات قدم  
نمود سعی به تثبیت جبهه اسلام

زهی تدین آن مرد حق که از جان کرد

تمام عمر پی اعتلای دین اقدام

ز حسن خلق و مقام رفیع و صدیق سخن

یقین که ورد زبانهاست نام او مادام

بر آن فقیه مؤید تحیت و تحسین

بر آن سلیل محمّد ز حق درود و سلام

در آن نفس که شنید ارجعی الی ربک

وجود او همه لیک شد در آن هنگام

عروج کرد روانش بعرش علین

گرفت در ملکوت خدا علوّ مقام

به روز اوّل ماه ربیع ثانی بود

هزار و چار صد و سی و دو گرفت آرام

نوشت خامه «ماهر» بسوگ فقدانش

که در بهشت برین رفت آن نکو فرجام اثر شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج علی غفراللهی «ماهر»

\*\*\*

ص: ۱۹۰

## باور نمی کردیم صبحی بی تو خیزیم

با دست خود بر جسم پاکت خاک ریزیم

جانان ما یک عمر با ما زیستی تو

باور کنم آیا که در ما نیستی تو

باور کنم آیا که ما را ترک گفتی

باور کنم بی ما درون خاک خفتی

رفتی به جنت روی پیغمبر بینی

رخسار سیلی خورده مادر بینی سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام

حاج محمد حسن زاده «راضی اصفهانی»

\*\*\*

## آیت الله امامی داده جان

تسلیت ای مهدی صاحب زمان

تسلیت از شیعان، بر تو یا صاحب زمان

ص: ۱۹۱



شد جهان شیعه غرق ماتمش

گشته تر چشم ملائک در غمش

تسلیت از شیعان، بر تو یا صاحب زمان

در عزایش سینه ها سوزان بود

زین مصیبت دیده ها گریان بود

تسلیت از شیعان، بر تو یا صاحب زمان

شمع جمع شیعیان جان داده است

یاور صاحب زمان جان داده است

تسلیت از شیعان، بر تو یا صاحب زمان شعر از شاعر اهل بیت علیهم السلام

حاج محمد حسن زاده «راضی اصفهانی»

\*\*\*

### به ابجد از پی تاریخ رحلتش بیتی

نوشت خامه برنا برای اهل سخن

«امامی ساکن وادی سرمدی باشد

و یا به جانب احمد نموده روی حسن»

۱۴۳۲ ق = ۸۶۵ + ۵۶۷

شاعر اهل بیت علیهم السلام

استاد حاج میرزا فضل الله خان اعتمادی «برنا»

\*\*\*

## شیعه را خاموش شد دیگر چراغ انجمن

تیره شد تنها نه چشم انجمن، چشم وطن

اهل علم و معرفت را عالم آزاده رفت

اصفهان را ابر رحمت رفت از بر وای من

عالم علم اصول و فقه و توحید کمال

نور چشم اهل دین عبد خدای ذوالمنن

مظهر حُسن و جمال و علم و تقوا و ادب

رو حسن، خلقش حسن، نامش حسن

دوستان را ارتحال این فقیه اهل بیت

رفت روح عزّت و ایمان و آزادی ز تن

گشته دار العلم در فقدان او بزم عزا

اصفهان گردیده در هجران او بیت الحزن

بر فراز دوش اهل اصفهانش دیده اند

در حقیقت بر روی بال ملک بود این بدن

کاش جای پیکر نورانی آن جان پاک

پیکر رنجور ما پوشیده می شد از کفن

هر طرف رو کرد بر اهل فضیلت نور داد

هر کجا بگشود لب افشانند گوهر از دهان

پیکر نورانی او در کفن پیچیده شد

جسم جدّش زیر سم اسب از جور و فتن

در کنار قتلگه انگشت جدّش را برید

تا برد انگشتر او را به غارت اهرمن

خیز ای سید حسن از بهر جدّت گریه کن

گریه کن بر غربت جدّت چو شمع انجمن

در غم شخصی که عمری سوخت از بهر حسین

شیعه چون پروانه گردیده است کارش سوختن سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج غلامرضا سازگار

\* \* \*

ص: ۱۹۴

## آیت الله امامی مقتدای مسلمین

مرجع ارباب ایمان ملجاء اهل یقین  
عالم وارسته آن دانا دل صاحب کمال  
آن حسن نامی که با حُسن صلابت بُد قرین  
نور ایمان بود از مهر جمالش جلوه گر  
همچنان جدّ کبار خویش خیر المرسلین  
بود استادی مسلم در فنون صرف و نحو  
در فن تدریس هم می بود کم مثل و قرین  
بس مهارت بودیش در منطق و فقه و اصول  
آفرین بر روح پاکش صد هزاران آفرین  
در فراق آن ادیب ارجمند حق شعار  
قلب شاگردان او گردیده با محنت عجین  
گشته تا خاموش شمع هستی او می کشند  
اهل علم از این غم جانگاہ آه آتشین  
سالها باید که زاید مام گیتی همچو او  
گوهر دریای عرفان بود آن دُرّ سمین  
اصفهان غرق عزا گردیده در فقدان او  
زین مصیبت جمله احبابند زار و دل غمین

اول ماه ربیع الثانی آن عالی مقام

ارجعی را چون شنید از خالق جان آفرین

گفت لبیک و شتابان رفت از این محنت سرای

یافت با لطف خدا در روضه رضوان مکین

جای دارد جمله مداحان شهر اصفهان

ز اینکه می باشند در فقدان او ماتم نشین

سال شمسی یکهزار و سیصد و هشتاد و نه

دیده بست از این جهان آن افتخار اهل دین

نی فقط جمع محبان زین مصیبت خون دلند

«اشتری» هم گشته از این غم پریشان و حزین اثر شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام

حاج مرتضی اشتری اصفهانی

\*\*\*

ص: ۱۹۶

## آیت الله امامی آن فقیه راستین

اسوه ایمان و تقوا مقتدای مؤمنین  
رخت بر بست از جهان و در غم فقدان او  
مؤمنین را دیده ها گریان و دل ها شد غمین  
در میان دوستان گردید خالی جای او  
در فراق او بسوزند أصدقا و أقریین  
از گلستان فقہات شد خزان زیبا گلی  
کز فراقش بلبل این باغ را دل شد حزین  
سیدی والا تبار و صاحب اخلاق نیک  
عالمی خدمت گزار و ملجا مستضعفین  
بود استاد زبردست و توانا آن جناب  
در اصول و فقه و در تفسیر قرآن مبین  
جامع معقول و منقول و فقیهی تیز رأی  
گاه استنباط قولش بود مقبول و متین  
در کلام و حکمت و فنّ معانی و بیان  
داشت استدلال زیبا و بیانی دلنشین  
گشت شهر اصفهان در ماتم او سوگوار  
تا به زیر خاک شد آن گوهر والا دفین  
گریه ها دارن زین پس مدرس و محراب او  
در فراقش می کشن از سینه آه آتشین



رحلتش را تسلیت گوئیم بر صاحب زمان  
کز وفاتش ثلمه افتادس در ارکان دین  
سال ها باید که مردی هم چو او پیدا شود  
خود به آسانی نمی گردد کس او را جانشین  
زین سرای پر بلا شد جانب دار القرار  
در جنان گردید با اجداد پاک خود قرین  
غیر نیکویی کسی در زندگی از او ندید  
علم خود را ساخت با اعمال نیکویش عجین  
روح پاکش با سمیّ او حسن محشور باد  
اعطه خیر الجزا یا من یحب المحسنین  
سال ها بگذشت و طلاب علوم حوزه ها  
می شدند از خرمن اخلاق و علمش خوشه چین  
سیره ای با دیگران جذّاب و خوش برخورد داشت  
با خواص و با عوامش بود رفتار این چنین  
عالم وارسته ای چون او نمیرد، «جانثار»  
این سخن در نهج فرموده امام اولین  
سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام  
حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ رمضانعلی جانثاری



## یَلِ عَصْرِ حِکْمَتِ فَقیهِ اِمَامِی

اِبْرِ مَرْدِ اُمَّتِ فَقیهِ اِمَامِی

شَدِده غَضَبِه دَارِ چَنِینِ عَالِمِی

تَمَامِی مَلَّتِ فَقیهِ اِمَامِی

بِه مَحْوِ هَمِه فِرْقِه هَایِ دَنِی

قَدْرِ شَخْصِ غَیْرِتِ فَقیهِ اِمَامِی

بِه حُوزَاتِ عِلْمِیَّه بَا دَرَسِ خُودِ

نَمُودَارِ سُنَّتِ فَقیهِ اِمَامِی

بِه تَحْقِیقِ و تَدْرِیْسِ هَرِ فَنِّ عِلْمِ

فِرَا سُویِ دَقَّتِ فَقیهِ اِمَامِی

ز اِهْدَافِ او پَایِبنَدِیِ حُوزِه

بِه بَحْثِ و بِه هِمَّتِ فَقیهِ اِمَامِی

جَنَابِ حَسَنِ از تَبَارِ عَطَاءِ

گِلَسْتَانِ عِزْتِ فَقیهِ اِمَامِی

نَمَایِ خَرْدِ، مَنطِقِ و عَقْلِ و دَانِشِ

حَسَنِ خُو و سِیْرِتِ فَقیهِ اِمَامِی

نَدَادِه جَوَابِیِ بِه خُوَاهَانِ خَلْقِ

جَزِ از رُویِ رَأْفَتِ فَقیهِ اِمَامِی

فِرْقِ را یِکَایِکِ بِه عَجْزِ آوَرْدِ

ز صَبْرِ و فِتْوَاتِ فَقیهِ اِمَامِی

ز لطف امامان اثنی عشر

یم فخر و شوکت فقیه امامی

به پرونده اش حُب زهرا و حیدر

بود اوج ثروت فقیه امامی

همه رحمت حیّ یزدان به او

شد از روی منت فقیه امامی

ز بس بوده آنسش به آل رسول صلی الله علیه و آله

رود سوی عترت فقیه امامی

\* \* \*

ص: ۱۹۹

## دیده بست از دار دنیا

آیت الله امامی

رفته دیگر از بر ما

آیت الله امامی

وامصیبت، وامصیبت

اسوه تقوا و ایمان

عالِم و عامل به قرآن

راد مرد خیر احسان

پر گشیدی سوی جانان

وامصیبت، وامصیبت

شیعه اثنی عشر را

بوده او شمع هدایت

خورده عمری خون دلها

در دفاع از ولایت

وامصیبت، وامصیبت

چون پدر از داغ بابا

شیعه محزون در غم او

محضر مهدی بگویم

تسلیت در ماتم او اثر شاعر اهل بیت علیهم السلام

حاج محمد حسن زاده «راضی اصفهانی»

\* \* \*

ص: ٢٠٠



















بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

